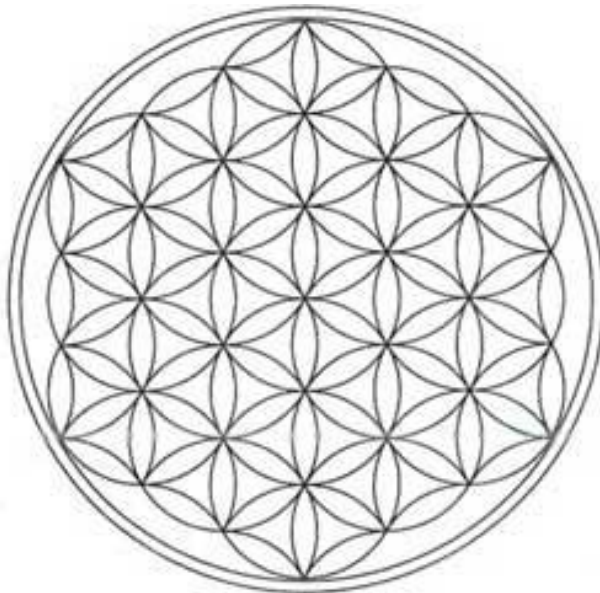
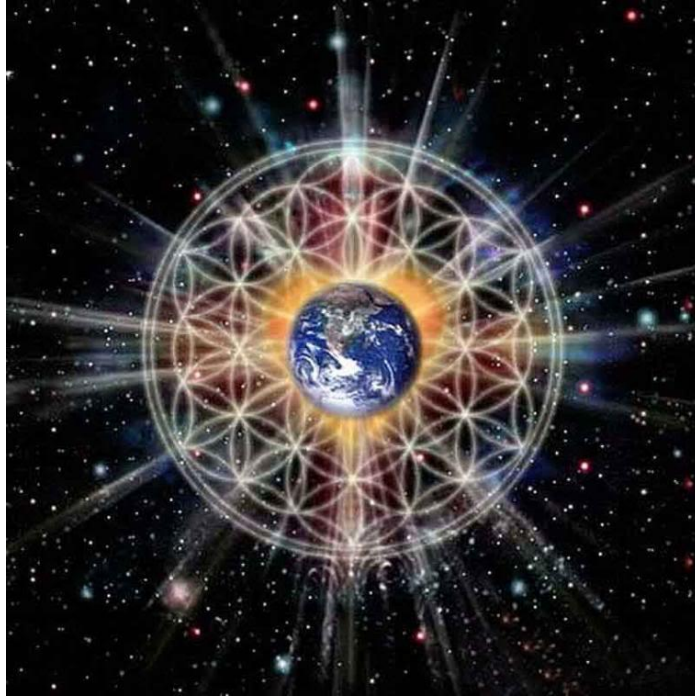


گل حیات



گردآوری : www.golebenafsh.mihanblog.com

منبع و ترجمه : <http://www.ufolove.org>

❁ فصل اول کتاب گل حیات چگونه سقوط آتلانتیس حقیقت ما را تغییر داد؟ 2

- ✓ کالبد مثالی یا حوزه های الکترومغناطیس
- ✓ بازگشت به وضعیت اصلی
- ✓ حقیقتی والاثر و در برگیرنده
- ✓ حقایقی درباره نیمکره راست و چپ مغز
- ✓ با این اطلاعات ما به کدام سمت می رویم؟
- ✓ مبارزه با الگوهای ایجاد شده
- ✓ قبیله داگون
- ✓ سفری به پرو و شواهدی بیشتر از داگون ها
- ✓ تعریفی از اعداد و کدها
- ✓ ابولهل چند سال قدمت دارد؟
- ✓ ادگار کاپس، ابولهل و کریدور بایگانی
- ✓ معرفی توت

❖ داستان من

- سفر به کانادا
- دو فرشته و محلی که مرا هدایت کردند
- کیمیاگری و ظهور اولیه تات
- توت موجود آتلانتیسینی
- تات، هندسه و گل حیات

❁ فصل دوم کتاب گل حیات :راز گل آشکار می گردد..... 25

- ✓ سه معبد آیزیس در آیدوس
- ✓ خطوط کنده کاری شده زمان
- ✓ معبد سستی اول
- ✓ معبد سوم
- ✓ هندسه مقدس در معبد دوم و گل حیات
- ✓ کنده کاریهای کاپتها
- ✓ کلیسای اولیه سمبلهای مسیحیت را تغییر داد

❖ گل حیات: هندسه مقدس

- بذر حیات
- ارتباط درخت حیات
- جام حوت

❖ چرخهای مصری و سفر به ابعاد

- ابعاد، هم آوا ها و عوالم
- موج
- طول موجها ابعاد را تعیین می کنند
- ابعاد و گام موسیقائی
- دیوار بین اکتاوا ها
- تغییر ابعاد
- ستاره چهار وجهی
- ✓ سه عامل در دوگانگی: تثلیث مقدس
- ✓ کوهی از اطلاعات
- ✓ ارتباط زمین با عالم
- ✓ حرکت حلزونی در فضا
- ✓ ارتباط سیروسی ما
- ✓ بازوهای حلزونی يك کهکشان ، گوی فراگیر و پوشش حرارتی
- ✓ تغییر جهت بین الطلوعین یا اعتدالین و جابجایی های دیگر
- ✓ دوره های یوگا
- ✓ دیدگاههای جدید درباره تغییر قطبین
- ✓ انباشتگی آهن و آزمایشات لایه های رسوبی
- ✓ محرکهای تغییر قطبین
- ✓ تغییرات جریان مغناطیسی
- ✓ هارمونی و عدم هارمونی درجات آگاهی

❁ فصل سوم کتاب گل حیات : ابعاد تاریک حال و گذشته ما.....58

- ✓ زمین در وضعیت خطر
- ✓ اقیانوسهای رو به فنا
- ✓ عصر یخی گُلخانه ها
- ✓ دوران یخبندان رو به گرما، یا تغییر جهت سریع
- ✓ بمبهای اتمی زیر زمین و سی اف سی
- ✓ یادداشتهای استکر درباره ایدز
- ✓ نمایی از مشکلات زمینی
- ✓ تاریخ جهان

❁ فصل چهارم کتاب گل حیات: شکست فرگشت آگاهی و خلق شبکه68

- ✓ چگونه لمورینها آگاهی انسانی را گسترش دادند؟
- ✓ ساختار مغز انسان
- ✓ تلاش به منظور تولد يك آگاهی جدید در اتلانتیس
- ✓ فرزندان لموریا چهارمین نامیده میشوند
- ✓ به ثمر نرسیدن سیر تکامل آگاهی

❖ مریخ پس از طغیان شیطان

- تصمیم سرنوشت ساز مارشینها
- شکست مارشینها برای ایجاد Mer-Ka-Ba
- میراث از هم گسیخته : مثلث برمودا
- راه حل: شبکه آگاهی انسان کامل

- ✓ شبکه نجومی
- ✓ فرضیه یکصدومین میمون
- ✓ کشف شبکه توسط دولت و کنترل نژادی
- ✓ شبکه چگونه و در کجا ساخته شد؟

- ✓ مکانهای مقدس

- ✓ در معرض خطر

❖ در کمین بودن فاجعه اتلانتیس

- سه روز ونیم در تاریکی و خلاء
- حافظه ، حوزه های الکترو مغناطیسی و Mer-Ka-Ba
- مکانهای مقدس روی شبکه
- ✓ پنج سطح آگاهی انسانی و تفاوتها ی کروموزومی آنها
- ✓ شواهدی در مصر و نگاهی جدید به تاریخ
- ✓ گام گذاشتن بر نردبان روند تکامل
- ✓ نظام برادری Tat
- ✓ اسرار حفاظت شده در مصر
- ✓ مرکابا (Mer-Ka-Ba) چیست ؟

به نام خدا

فصل اول کتاب گل حیات : چگونه سقوط آتلانتیس حقیقت ما را تغییر داد؟

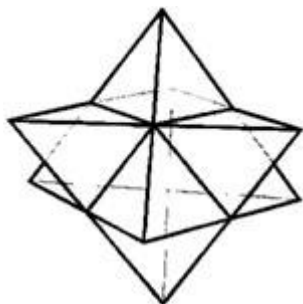
چگونه سقوط آتلانتیس حقیقت ما را تغییر داد؟ کمی قبل از 13000 سال پیش اتفاق قابل توجهی در تاریخ سیاره ما رخ داد که ما در صدد جستجوی جزئیات دقیق آن هستیم، زیرا اتفاقاتی که در گذشته رخ داده است امروزه در تمام جنبه های زندگی ما تاثیر گذاشته است. تمام چیزهایی که در زندگی روزمره مان تجربه می کنیم، از قبیل تکنولوژی که بکار می بریم، جنگهای ویرانگر و غذایی که می خوریم و حتی نحوه تعریف ما از زندگی نتیجه مستقیم اتفاقاتی است که در طول پایان دوران آتلانتیس به وقوع پیوست ، به طوری که حتی روش کلی زندگی ما و برداشت ما را از واقعیت تغییر داد .

همه چیز به هم مرتبط است. فقط يك حقیقت و يك خدا وجود دارد، ولی راههای بیشماری برای تعریف این حقیقت موجود می باشد. يك سری واقعیت های مشخصی است که از آن به سطوح هشجاری تعبیر می شود و تقریباً تمام مردم با آن موافق هستند. به دلایلی که بعداً به شرح آن می پردازیم واقعیت های خاصی از قبیل حقیقت وجود شما و من که الان در حال تجربه آن هستیم وجود دارند که بسیاری از انسانها در حال تمرکز بر روی آن هستند.

در گذشته، ما با آگاهی سرشاری بر روی سیاره زمین بسر می بردیم که بسیار فراتر از چیزی است که حتی بتوانیم تصورش را بکنیم اما اکنون حتی دارای این توانایی نیستیم که تصور کنیم در ابتدا کجا بوده ایم زیرا غیر قابل مقایسه با آنچه بوده ایم می باشیم. به خاطر حوادثی که در فاصله زمانی 13 تا 16 هزار سال پیش اتفاق افتاد، انسانیت از مقاطع رفیعی که قرار داشت سقوط کرد تا به موقعیت کنونی رسید، که ما آن را جهان سه بعدی یا سیاره زمین می نامیم.

در حین سقوط در يك موقعیت غیر قابل کنترل ماریچ آگاهی قرار داشتیم که به طرف سطوح پایین تر آگاهی در حرکت بود که همچون سقوط در فضا می بود . هنگامی که به دنیای سه بعدی رسیدیم تغییرات هم در فیزیولوژی و هم در نحوه عملکرد ما رخ داد. مهمترین تغییر در شیوه تنفس پرانیك ما بود. پرانا يك کلمه سانسکریت به معنای نیروی زندگی و انرژی حیاتی جهان می باشد. پرانا از نیاز ما به آب ، هوا و غذا بسیار حیاتی تر است و شیوه تنفس پرانا بر نحوه ادراک ما از حقیقت تاثیر می گذارد.

در دوران آتلانتیس و حتی قبل تر از آن ، نحوه تنفس پرانای ما ارتباط مستقیمی با حوزه های الکترو مغناطیسی که اطراف ما را احاطه کرده بود، داشت. تمام ابعاد انرژی که در اطراف ما وجود دارد به صورت هندسی است و نمونه ای که ما روی آن کار می کنیم يك ستاره هشت وجهی است که شامل دو هشت وجهی بهم متصل است. شکل دیگر آن، ستاره سه بعدی داوود است. (شکل 1-1)



(شکل 1-1)

راس بالایی از دست به سر ختم می شود و راس پایینی ستاره از دست به انتهای پا ختم می گردد و يك مجرای ارتباطی از راس بالایی به پایین ترین نقطه، در طول مراکز اصلی انرژی یا چاکراها که همان مراکز تولید

انرژی هستند، کشیده شده است. این مجرا در بدن ما قطر دایره ای است که از تماس بلندترین انگشت با شصت دست ایجاد می شود و شبیه به شیشه فلورسنتی است که دارای ساختاری کریستالی می باشد.

قبل از سقوط آتلانتیس، پرانا را هم زمان از بالا و پایین این مجرا دریافت می کردیم و این دو جریان انرژی در داخل یکی از چاکراها به هم می رسیدند. محل و چگونگی رسیدن دو جریان پرانا همیشه بخش مهمی از این دانش باستانی را تشکیل می داده است که امروزه هنوز در سراسر دنیا مورد مطالعه می باشد.

مرکز مهم دیگری که در بدن وجود دارد، غده صنوبری است که تقریباً در مرکز سر قرار گرفته است و عامل مهمی در هوشیاری و آگاهی است. این غده که آن را به چشم سوم می شناسیم، در ابتدا در حدود يك توپ پینگ پونگ بوده است ولی کم کم به اندازه يك نخود در آمده است. زیرا ما نحوه استفاده از آن را سالها پیش از یاد برده ایم و اگر از آن استفاده نکنید آن را از دست می دهید. (بعدها در درسهای موسسه متافیزیک تحت نام مرکز آلتا مورد مطالعه قرار خواهد گرفت).

انرژی پرانا در مرکز چشم سوم جریان داشته است و مطابق با گفته های جاکوب لیبرمن نویسنده کتاب "نور، درمان و آینده" شبیه به چشم می باشد و دارای شکلی کروی و دریچه ای در قسمتی از آن می باشد. در داخل دریچه لنزی برای تمرکز بر نور وجود دارد، توخالی می باشد و دارای حساسگرهای رنگی است. میدان دید اولیه آن با وجود اینکه از لحاظ علمی ثابت نشده است، به سمت بالا و به سمت جهانهای بالا می باشد.

دقیقاً مانند حالتی که به 90 درجه بالاتر از سطح افق بنگرید. چشم سوم می تواند تا 90 درجه تغییر جهت دهد و همانطور که ما نمی توانیم پشت سرمان را ببینیم، چشم سوم هم نمی تواند به پایین و سطح زمین نگاه کند. در درون چشم سوم تمام اصول هندسه مقدس و دقیقاً چگونگی آفرینش و حقیقت نگهداری می شود. این مطالب در مورد هر انسانی صادق است، ولی این مفاهیم امروزه برای ما قابل دسترسی نیست زیرا ما تقریباً تمام حافظه خود را در عصر مفرغی از دست داده ایم و بدون دسترسی به این حافظه، به گونه ای متفاوت شروع به تنفس کرده ایم و به جای داخل کشیدن پرانا از طریق چشم سوم و به جریان در آوردن آن به طرف بالا و پایین در طول مجرای انرژی، شروع به تنفس پرانا از دهان و بینی کردیم. این موضوع باعث شد که پرانا از مجرای فرعی چشم سوم عبور کند که در دید ما از جهان و ادراکمان از حقیقت تاثیر بسیاری گذاشت. نتیجه این دوگانگی یا آگاهی قطبی باعث شد که تصور کنیم داخل جسمی هستیم که به بیرون می نگرد و جدا از محیط بیرون است اما این يك تصور کاملاً توهمی است که به نظر واقعی می رسد ولی هیچ حقیقتی پشت این احساس وجود ندارد.

برای مثال برای نیرویی که کنترل این آفرینش را به عهده دارد، هیچ چیز نادرستی در ارتباط با اتفاقی که می افتد وجود ندارد ولی از يك نقطه نظر با تامل در سیاره زمین و چگونگی تکامل آن در می یابیم که ما نمی بایست این پایین می بودیم. در واقع وارد يك جهش شده ایم و می توانیم آن را نوعی شکاف کروموزومی بنامیم. بنابراین سیاره زمین به مدت 13000 سال است که در وضعیت خطر بسر می برد. بسیاری از انسانها در حال تحقیق بر روی این موضوع هستند که چگونه می توان به مسیر اصلی DNA برگشت و قابل توجه است که تلاشهای به عمل آمده در جهت برگرداندن ما به جریان اولیه واقعاً عالی و غیر قابل انتظار بوده است.

کالبد مثالی یا حوزه های الکترومغناطیس

يك عامل مهم دیگری نیز وجود دارد که در این مجموعه به آن می پردازیم 13. هزار سال پیش، ما درباره خود دانشی داشتیم که الآن آن را فراموش کرده ایم. حوزه های هندسی انرژی در اطراف بدن ما از طریق يك راه ویژه می توانند فعال شوند که با نحوه تنفس ما ارتباط دارد. این میدانهای انرژی در اطراف ما با سرعت نور در حال گردش بودند ولی بعد از سقوط سرعت آنها کاهش یافت و سرانجام متوقف شدند. وقتی این حوزه ها دوباره فعال شوند و شروع به چرخش کنند، حوزه هایی بوجود می آید که به آنها حوزه های الکترو مغناطیسی و نوعی از آن را کالبد مثالی می گویند.

این کالبدآگاهی گسترده ای درباره وجودمان و اینکه چه کسی هستیم را به ما می دهد و ما را به سطوح بالاتر آگاهی متصل می سازد و خاطرات امکانات نامحدود وجودی امان را دوباره ذخیره سازی می نماید. يك حوزه حلزونی شکل سالم کالبد مثالی در حدود 50 تا 60 فوت قطر دارد. نحوه چرخش حلزونی آن می تواند با

استفاده از ابزار مناسب در صفحه مانیتور نشان داده شود. ظاهر آن شبیه پوشش گرمایی فرو سرخ کهکشان است و مانند طرح اولیه بشقاب پرنده ها می باشد (شکل 1-2). در مصر باستان به کالبد مثالی مر-کا-با گفته می شد. در سایر فرهنگها مرکاباه- یا مرکابا - و مرکاواه تلفظ می شود. شما به طور کلی آن را جدا جدا و یکسان در هر بخش تلفظ کنید.



(شکل 1-2)

مر MER اشاره دارد به نور خاصی که در دوران فرمانروایی هجدهم در مصر ادراک میشد و به صورت دو جریان انرژی در حال چرخش در خلاف جهت هم مشاهده می شده است که در اثر الگوهای خاص تنفسی بوجود آمده است.

کا KA به روح فردی مستقل تعبیر می شود و با BA به شرح معنوی از يك حقیقت خاص مربوط می گردد و در آنچه که می شناسیم معمولاً به جسم یا واقعیت مادی تلقی می گردد. بنابراین « مر-کا-با » يك جریان نور است که در دو جهت خلاف هم می چرخد و مانند وسیله نقلیه ای است که می تواند روح و جسم یا ادراک شخص از حقیقت را از جهانی به جهان دیگر یا از بعدی به بعد دیگر حرکت دهد اما از آنجائی که روح کالبد ندارد اشاره به میزان ادراک از حقیقتی است که به همراه دارد بنابراین مرکابا فرآیندی بالاتر می باشد زیرا می تواند هم حقیقت را خلق کند و هم در حقیقت حرکت کند. با توجه به هدف ما، در اینجا مر-کا-با را به عنوان يك ماشین چند بعدی در نظر می گیریم که در زبانهای دیگر به معنای ارابه و یا مرکب است و به ما کمک می کند به سطوح اولیه و اصلی آگاهی امان برگردیم.

بازگشت به وضعیت اصلی

بازگشت به وضعیت اصلیمان يك روند طبیعی است که با توجه به الگوی اعتقادی ما می تواند سخت یا آسان باشد. به هر حال در مورد مرکابا تصحیح شیوه تنفسمان یا به یاد آوردن خاطراتمان در رابطه با ارتباط نامحدود با تمام الگوهای زندگی، کافی نیست و حداقل يك فاکتور مهم دیگری لازم می باشد که حتی مهمتر از مرکابا است و آن به یاد آوردن ادراک و زندگی در عشق الهی است زیرا این عشق الهی بی قید و شرط است، که به مرکابا اجازه می دهد، تبدیل به حوزه ای از نور گردد.

بدون عشق الهی مرکابا تنها يك ماشین است و این ماشین محدودیت هایی خواهد داشت که هیچگاه به روحی که آن را آفریده اجازه نمی دهد به مبداء اصلی برگردد و به سطوح بالای هشیاری یعنی جایگاهی که هیچ مرتبه ای ندارد دست یابد.

برای آنکه بتوانیم به فراسوی يك بعد مشخص حرکت کنیم، باید عشق الهی را تجربه و ابراز کنیم زیرا در حال حرکت به سمت مناطق بالاتر و در حال گذر از منطقه دوگانگی یعنی مکانی که خودمان را درون يك بدن که به بیرون می نگرد، می انگاریم. این تصویر به زودی از میان می رود تا ما بتوانیم آن را با تصاویری از حقیقت جایگزین کنیم جایی که ما درك اتحاد کامل یا یگانگی حیات را فرا می گیریم. این ادراک زمانی که ما حرکتمان را به سوی منزلگاه اصلی ادامه دهیم، افزایش خواهد یافت.

بعداً روشهای مخصوص گشودن مرکز قلب را بررسی خواهیم کرد تا عشق بی قید و شرط را تجربه کنیم آنگاه بتوانیم ارتباط مستقیم داشته باشیم. اگر بگذاریم که این اتفاق بیافتد، ما چیزهایی درباره خودمان کشف می کنیم که قبلاً نمی دانستیم.

حقیقتی والاتر و در برگیرنده

قسمت بعدی بحث ما دارای نامهای متفاوتی است ولی در حال حاضر از آن به وجود برتر یاد می شود، و به این معنا است که ما در جهان های دیگر، مانند همین جهان حضور داریم . تعداد این جهانها و ابعاد آنها بقدری است که تقریباً از ظرفیت تصور انسان پیشی می گیرد. این سطوح بسیار خاص و ریاضی گونه هستند و فواصل و طول موجهای داخل این سطوح همانند ارتباط اکتاوهای موسیقی می باشد. ولی در حال حاضر بعد سوم آگاهی شما از بعد برتر جدا شده است، بنابراین شما از اتفاقاتی که فقط در کره زمین روی می دهد با اطلاع هستید. ولی در شرایط مطلوب تمامی موجودات همچون تارهای موسیقی هم زمان از سطوح مختلف آگاه می شوند، سپس در پی رشد و تکامل از همه چیز در همه جا یکباره آگاه می گردند .مثال زیر ممکن است غیر طبیعی به نظر آید ولی موضوع را روشن می کند.

در حال حاضر من با شخصی در ارتباط هستم که با بسیاری از سطوح آگاهی ارتباط دارد. این شخص باعث تعجب بسیاری از دانشمندان شده است و اشخاصی که او را مورد مطالعه قرار داده اند حرفی برای گفتن ندارند و نمی توانند دریابند چگونه می تواند چنین ارتباطی داشته باشد. او ممکن است در يك اتاق نشسته باشد در حالیکه که می تواند فضاهای دور دست را مشاهده کند. ناسا آزمایشی را بر روی او انجام داد ، به گونه ای که از او خواست اطلاعاتی درباره یکی از ماهواره هایی که در فضا بود و فقط در صورت حضور در آنجا قابل دسترسی بود بدهد. او این اطلاعات را به آنها داد و در مورد نحوه دسترسی به آنها گفت که در اطراف ماهواره پرواز می کرده است و به آسانی اطلاعات را بدست آورده است .نام او ماری آن شنی فیلد می باشد. او نابینا است ولی به راحتی می تواند راه برود. اما چگونه این کار را انجام می دهد؟

اخيراً او مرا دعوت کرد و در ضمن صحبت از من پرسید که آیا می خواهم از طریق چشمان او نگاه کنم؟ و من پاسخ مثبت دادم . در حین چندین تنفس ، میدان دید من گسترده شد و من خود را در حالیکه داشتم به صفحه تلویزیون بزرگی می نگریستم ، یافتم و چیزی که دیدم شگفت آور بود. به نظر می رسید که من بدون جسم در حال گذر از فضا با سرعت زیاد هستم و می توانستم ستاره ها را ببینم. من و ماری در حال گذر از کنار دسته ای از ستارگان دنباله دار بودیم و حقیقتاً به یکی از آنها بسیار نزدیک بودیم. این تقریباً یکی از حقیقتیترین تجربیات خروج از کالبدی بود که تا بحال داشتم .در اطراف این صفحه تلویزیون بزرگ در حدود 12 تا 14 تلویزیون کوچک وجود داشت که هر کدام تصاویری را با سرعت زیاد نشان می داد. یکی از آنها که در گوشه سمت راست بالا، تصاویری از قبیل مثلث، حبابهای نور، دواير، خطوط موجی شکل، درخت و مربع بود که در واقع صفحه ای بود که به او نشان می داد در اطراف و نزدیک کالبد او چه چیزهایی وجود دارد.

او می توانست از طریق این تصاویر به ظاهر غیر مرتبط بهم، ببیند. صفحه دیگری در گوشه سمت چپ پایین وجود داشت که از طریق آن با دیگر حیات های فرا زمینی موجود در منظومه شمسی ارتباط داشت. ماری کسی است که در کره زمین در قالب سه بعدی وجود دارد ولی دارای حافظه و تجربیات کامل از زندگی در ابعاد دیگر است. این طریقی بسیار نادر است. انسانها معمولاً با يك تلویزیون درونی نمی توانند ببینند اما در سایر جهانها وجود دارند در حالیکه خود بی خبرند. شما الان در 5 یا بیشتر از 5 سطح دیگر وجود دارید و با این که شکافی بین این بعد و ابعاد دیگران وجود دارد، می توانید با ارتباط با وجود برتر خود، این شکاف را برطرف کنید و این زمانی است که شما از آگاهی برتر آگاه می گردید و آن هم به نوبه خود به شما توجه بیشتری نشان می دهد و ارتباط آغاز می گردد

.ارتباط با سطح بالاتر مهمترین چیزی است که می تواند در زندگی شما اتفاق بیفتد، حتی مهمتر از فعال کردن مر کا با زیرا اگر خودتان را به اصل برترتان متصل کنید ، به اطلاعات روشنی درباره چگونگی پیشروی و راهنمایی به سوی منزلگاه اصلی یا آگاهی الهی دست می یابید. بعد از برقراری ارتباط با خویش برتر بقیه مسائل به طور خودکار اتفاق می افتد. شما همچنان باید به زندگی خود ادامه دهید ولی هر عملی را که انجام می دهید همراه با قدرت و هوشمندی بالا خواهد بود. اینکه دقیقاً چگونه می شود با خویش برتر ارتباط برقرار کرد، چیزی است که بسیاری از انسانها از جمله خود من در حال جستجو و ادراک آن هستم. بسیاری از انسانهایی که به گونه ای این ارتباط را برقرار کرده اند از چگونگی آن بی اطلاعند. در این کتاب من نهایت تلاش خود را می کنم که دقیقاً نحوه اتصال به خویش برتر را برای شما شرح دهم.

حقایق درباره نیمکره راست و چپ مغز

فکر می کنم که شاید نیمی از وقتمان را روی اطلاعات نیمکره چپ مغز مانند هندسه و انواع اطلاعاتی که برای خیلی از انسانهای اهل معرفت بی اهمیت است، صرف می کنیم.

هنگامی که سقوط کردیم، خودمان را به دوبخش (یا در واقع 3 بخش) مذكر و مونث تقسیم کردیم. نیمکره راست مغز که سمت چپ بدن ما را کنترل می کند، بخش مونث ماست اگرچه که در حقیقت هیچ بخش مذكر و مونثی وجود ندارد. این نیمکره محل احساسات و نیروهای فرا حسی ما می باشد. این بخش می داند که فقط يك خدا وجود دارد و این یگانگی در همه جا هست اگرچه نمی تواند این حقیقت را بیان کند. بنابراین قسمت مونث مشکلات زیادی ندارد.

مشکل در قسمت چپ مغز یا بخش مذكر است. به خاطر طبیعت بخش مذكر که انعکاس آینه ای بخش مونث است در این قسمت از مغز منطق مقدم تر است، در حالیکه در قسمت مونث منطق تسلط کمتری دارد. قسمت چپ مغز هنگامی که واقعیت می نگرد، یگانگی را حس نمی کند و فقط تفکیک و جدایی را تجربه می کند. برای همین وجه مذكر ما در سیاره زمین دارای مشکلات زیادی است.

حتی کتابهای اصلی و مقدس هم هر چیزی را به دو قسمت متضاد طبقه بندی کرده اند. قسمت چپ مغز تجربه می کند که خداوند وجود دارد ولی متقابلاً شیطان هم وجود دارد، البته نه به قدرتمندی خداوند. بنابراین خدا هم در این دوگانگی در قطب نیروهای متضاد نور و تاریکی دیده می شود.

تا زمانی که نیمکره چپ مغز قادر نباشد که یگانگی را در همه چیز ببیند، و تا زمانی که درنیابد حقیقتاً فقط يك روح وجود دارد و در همه چیز يك آگاهی می باشد، ذهن به جدایی از خودش ادامه می دهد که جدایی از وحدت و کمال ذاتی و بالقوه خودش می باشد. حتی اگر مقدار جزئی تردید در وحدت وجود داشته باشد، سمت چپ مغز ما را عقب نگه می دارد و ما برای مثال نمی توانیم روی آب راه برویم. به یاد داشته باشیم که حتی توماس هم به درخواست مسیح برای لحظه کوتاهی روی آب راه رفت. ولی وقتی يك سلول در شست پایش گفت: صبر کن، من نمی توانم این کار را انجام دهم، به درون آبهای سرد چندگانگی واقعیت فرو افتاد.

با این اطلاعات ما به کدام سمت می رویم؟

من سعی میکنم بدون هیچ شك و شبهه ای به شما نشان دهم که فقط يك تصویر در همه چیز وجود دارد و این تصویر است که همه چیز را آفریده و حوزه الکترو مغناطیس را در اطراف بدن شما قرار داده است و همانند قوانین هندسی که در حوزه شما وجود دارد، در اطراف هر چیزی از جمله سیارات، کهکشانها و اتم ها نیز وجود دارد. ما این تصویر را با جزئیات دقیق مورد بررسی قرار خواهیم داد همچنین می خواهیم به تاریخ سیاره زمین بپردازیم زیرا برای موقعیت کنونی ما بسیار حائز اهمیت است. اگر روندی که ما را به اینجا می رساند، ندانیم واقعاً نمی توانیم درك کنیم چگونه به اینجا آمده ایم.

بنابراین زمان قابل توجهی را به بررسی حوادث گذشته اختصاص می دهیم، سپس کم کم پیش می رویم تا در یابیم چه اتفاقی در حال وقوع است زیرا همگی آنها بهم تنیده شده است- حقیقتی کهن که به پیش آمده است، ادامه دارد و هرگز نمی ایستد. عده ای از شما که راست مغزی هستید ممکن است مایل باشید موضوعات مربوط به چپ مغزی ها را از قلم بیاندازید اما مهمترین مسئله این است که در يك تعادل، توانایی معنوی اتان به سوی شما باز می گردد.

هنگامی که نیمکره چپ مغز یگانگی را درك می کند شروع به استراحت می کند و اجازه می دهد دو نیمکره بهم متصل و با هم تلفیق گردند. با ارتباط بین نیمکره راست و چپ مغز، اطلاعات بین دو نیمکره مبادله می شود و هماهنگی بین دو بخش متضاد مغز ایجاد می گردد.

این عمل چشم سوم را فعال می سازد و این امکان را برای شما فراهم می آورد که در حین تعمق مرکابا را فعال سازید. سپس روند صعود به سطوح بالاتر آگاهی فراهم می شود و این يك روند تدریجی و تکاملی است.

اگر شما تعلیمات معنوی دیگری را تمرین می کنید، لازم نیست برای فعال سازی مرکابا، تمرینهایتان را متوقف کنید مگر اینکه معلمان اجازه ندهد این تمرینها را با هم ادغام کنید. مراقبه ها و تعمق های دیگری که بر پایه واقعیت هستند، می توانند در زمان شروع چرخش مرکابا بسیار مفید باشند زیرا نتایج قابل توجهی در زمان کوتاهی بدست می آید. کالبد نورانی مرکابا هیچ تقابلی با هر گونه مراقبه ای یا مراسم مذهبی که بر پایه یکتاپرستی باشد ندارد.

تاکنون ما فقط درباره الفبای معنویت صحبت کرده ایم و مراحل شروع را گفته ایم اما اولین گامها همیشه مهمترین گامها می باشند. سمت چپ مغز شما ممکن است از این اطلاعات استقبال کند و آنها را به صورت منظم طبقه بندی کند یا اینکه با این مطالب به صورت داستان، سرگرمی و یا مطالبی که ذهن را فعال می کند مواجه شود. به هر حال اینکه شما در حال خواندن این مطالب هستید مهم است و در راستای آن هر چیزی که در انتظارش بوده اید، بدست خواهید آورد.

مبارزه با الگوهای ایجاد شده

بسیاری از عقایدی که به آنها اعتقاد داریم و بسیاری از واقعیت هایی که در مدرسه به ما یاد داده می شود، غیر واقعی هستند. معمولاً این الگوها در زمانی که یاد داده می شوند واقعی قلمداد می شدند ولی بعد ها واقعیات تغییر کردند و نسل بعدی وقایع دیگری را فرا گرفت. برای مثال مفهوم اتم تغییر کرد و بعد از گذشت 90 سال، دیگر از مفهوم قبلی آن پیروی نمی شود و در حالی از این مفاهیم استفاده می شد که می دانستند ممکن است اشتباه باشد. زمانی تصور می شد که اتم شبیه به یک هندوانه است و الکترونها مانند هسته های داخل آن هستند.

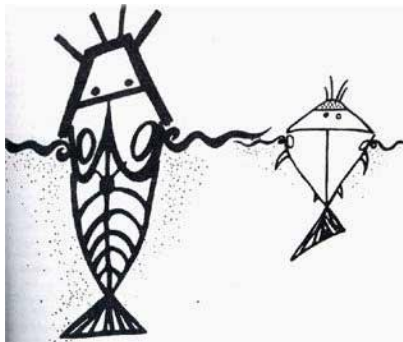
براستی ما اطلاعات کمی درباره واقعیت های اطرافمان داریم. فیزیک کوانتوم امروزه به ما نشان داده است که شخصی که آزمایشی را انجام می دهد بر روی نتیجه آن تاثیر می گذارد. به بیان دیگر آگاهی می تواند نتیجه یک آزمایش را بر اساس الگوهای باوری تغییر دهد.

مسائل دیگری نیز وجود دارد که ما صحیح می پنداریم در حالیکه ممکن است نادرست باشند. یکی از این نظریه هایی که سالها رواج داشته این است که سیاره ما تنها سیاره ای است که دارای حیات می باشد اما در اعماق قلبمان می دانیم که این موضوع واقعیت ندارد و با وجود اینکه مدارک زیادی مبنی بر پرواز یوفو ها یا بشقاب پرنده ها در مدت 50 سال بدست آمده ولی این سیاره در این دوران مدرن این واقعیت را نمی پذیرد. بنابراین به شواهدی که وجود یک آگاهی برتر را در جهان و حتی در روی سیاره زمین اثبات می کند استناد می ورزیم.

گرد آوری غیر متعارف ها

قبیله داگون ، ستاره سیروس ب یا شعرای یمانی و انسانهای دلفین نما

شکل (1-3) واقعاً قابل تامل است. اطلاعات داخل آن از کتاب "راز سیروس" نوشته رابرت تمپل گرفته شده است. در این کتاب 12 موضوع وجود دارد که هر کدام به یک نتیجه مشترک ختم می شود. من خوشحالم که نمونه های که او انتخاب کرده با بحث ما ارتباط دارد. رابرت از اولین کسانی است که حقایق خاصی را که قبلاً دانشمندان دریافته بودند درباره یک قبیله آفریقایی در نزدیکی تیم بوکتو به نام داگون بیان کرده است. آنها دارای اطلاعاتی هستند که به سادگی مشخص است که از طریق استانداردهای دنیای امروز به آن دست نیافته اند. اطلاعات آنها شکل تفکری که ما خود را تنها موجودات عالم می پنداریم از بین می برد.



(شکل 3-1)

داگون ها غاری در سرزمینشان دارند که به يك كوه ختم می شود و نقاشی هاییکه بر روی دیوار این غار وجود دارد، دارای قدمتی 700 ساله هستند. شخصی که معمولاً بزرگ قبیله و مرد مقدس است مقابل این غار می نشیند و از آن حفاظت می کند. افراد قبیله به او غذا می دهند و از او محافظت می کنند ولی هیچکس نمی تواند به او نزدیک شود و هرگاه بمیرد فرد دیگری جای او را می گیرد. در این غار نقاشی و اطلاعات بی شماری وجود دارد و می خواهیم درباره دو نمونه از این اطلاعات صحبت کنیم.

اول از همه درباره درخشانترین ستاره آسمان صحبت می کنیم یعنی ستاره شعرای یمانی که اکنون سیروس A خوانده می شود. اگر شما به صورت فلکی سیف الجبار یا کمر بند اوریون بنگرید، محلی که سه ستاره در يك ردیف هستند در انتهای سمت چپ، ستاره بسیار درخشانی را می بینید که سیروس A نام دارد و اگر دو برابر این فاصله به سمت بالا حرکت کنید، خوشه پروین را می بینید.

اطلاعات داخل غار نشان می دهد که ستاره دیگری به دور شعرای یمانی در چرخش است. داکون ها نسبت به این ستاره بسیار حساس و دقیق هستند و اعتقاد دارند این ستاره ای کوچک و قدیمی است و آن را سنگین ترین جرم در کائنات می نامند و می گویند 50 سال طول می کشد تا این ستاره به دور شعرای یمانی بچرخد.

ستاره شناسان موفق شدند در سال 1862 وجود سیروس B یا کوتوله سفید را ثابت کنند و فقط در حدود 15 یا 20 سال پیش توانستند به ارزیابی های دیگری در این مورد بپردازند.

ستارگان بسیار شبیه انسانها هستند. همانطور که خواهید دید، آنها زنده هستند، شخصیت دارند، و توانایی های خاص خود را دارا می باشند و در مراحل مشخصی دوران رشد خود را می گذرانند و مانند خورشیدهای هیدروژنی شروع به فعالیت می کنند. همانند خورشید ما که در عین عمل فیوژن یا اتصال هسته ای خود، 2 اتم ئیدروژن را تبدیل به اتم هلیوم می نماید. این عمل تمام نور و انرژی زمین را تامین می کند. سپس ستاره فرآیند همجوشی دیگری را آغاز می کند و 3 اتم هلیوم تشکیل يك اتم کربن را می دهند. این روند تکاملی تا مراحل مختلفی ادامه پیدا می کند تا اینکه سوخت اتمی ستاره به پایان می رسد و عمر ستاره تمام می شود. در پایان این زندگی تا آنجا که ما می دانیم ستاره 2 عمل را می تواند انجام دهد.

1- ستاره می تواند منفجر شود و به ابرنو اختر یعنی به يك ابر عظیم هیدروژنی و بستری برای تولد هزاران ستاره جدید تبدیل شود.

2- می تواند به سرعت منبسط گردد تا به غولی سرخ رنگ تبدیل شود، انفجاری بزرگ که می تواند تمام سیارات را در بر گیرد. سپس آهسته فروکش می کند و به کوتوله سفید تبدیل می شود. ستاره ای که دانشمندان کشف کرده اند که به دور شعرای یمانی A می گردد، يك کوتوله سفید بود و کاملاً مطابق با گفته داکون ها بود. سپس مشغول به مطالعه روی جرم آن شدند تا دریابند آیا واقعاً سنگین ترین جرم در کائنات است یا خیر. محاسبات اولیه ای که در 20 سال پیش انجام گرفت تخمین زد که این ستاره جرمی در حدود 2000 پوند بر اینچ مکعب دارد اما تخمینهای جدید نشان می دهد که این ستاره جرمی برابر 1/5 میلیون تن بر هر اینچ مکعب دارد و به جز سیاهچاله ها، به نظر می رسد که این ستاره سنگین ترین جرم در کائنات باشد. جرم يك اینچ مکعب از ستاره حدوداً وزنی برابر 1/5 میلیون تن بر اینچ مربع دارد. بنابراین اطلاعات داکون ها قطعاً نمی تواند تصادفی باشد زیرا بسیار نزدیک به واقعیت می باشند. سوال این است که چگونه يك قبیله باستانی جزئیات ستاره ای را می دانستند که فقط در

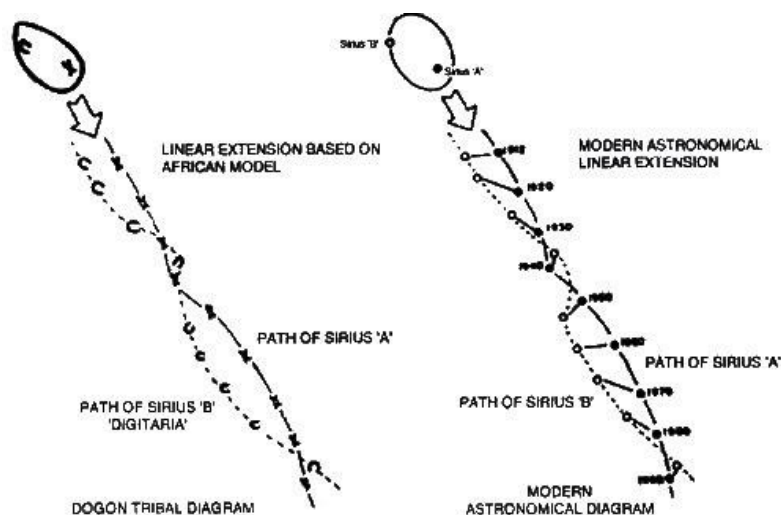
قرن حاضر می شود آن را محاسبه کرد. اما این فقط قسمتی از اطلاعات آنها است. آنها درباره تمام سیارات منظومه شمسی از جمله نپتون، پلوتون و اورانوس اطلاع دارند. آنها دقیقاً می دانند که این سیارات وقتی در فضا به آنها نگاه می کنیم چه شکلی خواهند داشت. اطلاعاتی که ما تازه به آن پی برده ایم. آنها همچنین درباره گلوله های قرمز و سفید خون و فیزیولوژی بدن انسان اطلاعات دارند و همگی این اطلاعات در قبیله ای بدوی نشین می باشد.

طبیعتاً گروهی از دانشمندان اعزام شدند تا از قبیله داگون بپرسند که این اطلاعات را از کجا بدست آورده اند و این اشتباه بزرگی برای محققان بود، زیرا اگر آنها واقعاً پذیرفته بودند که داگون ها دارای چنان اطلاعاتی هستند، بنابراین باید طریقه بدست آوردن آن را نیز می پذیرفتند. داگون ها در جواب سوال محققان گفتند که نقاشی داخل غار این موضوع را به آنها آموخته است.

این نقاشی ها يك بشقاب پرنده را نشان می دهد که از آسمان به زمین می آید و بر روی سه پایه بر زمین می نشست سپس موجودات داخل سفینه گودال وسیعی در زمین می کنند و آن را با آب پر می کردند، واز سفینه به داخل گودال می پریدند و به سطح آب می آمدند. این موجودات بسیار شبیه دلفین ها بودند. در حقیقت ممکن است که دلفین بوده باشند ولی نمی توانیم این را با اطمینان بگوئیم. طبق گفته داگون ها، آنها شروع به برقراری ارتباط با افراد قبیله داگون کردند، و به آنها گفتند که از کجا آمده اند و همه اطلاعات را به داگون ها دادند.

بسیاری از انسانها از جمله دانشمندان نمی دانند با این قبیل اطلاعات چکار کنند و به نوعی آنها را در گوشه ای از ذهن خود مخفی می سازند و ندیده و نشنیده فرض می کنند. تا زمانیکه ما راه تلفیق این اطلاعات غیر طبیعی را با اندوخته های ذهنی فرا نگیریم، فقط آنها را در جایی قرار می دهیم. زیرا در صورت قبول آن، فرضیه های ما جواب نمی دهند.

موضوع دیگری که داگون ها از آن با خبر بودند، ولی دانشمندان تا زمانی که کامپیوترها مدار سیروس آ و ب را محاسبه کردند بی اطلاع بودند، شکل (1-4) بود که بر دیوار غار کشیده شده بود. همانطور که از زمین مشاهده می شود، تصویر نشان داده شده در غار داگون ها همانند الگوی گردش سیروس ب به دور آ می باشد که در فاصله زمانی 1912 تا 1990 محاسبه شده است اما موجودات دلفین نما، این تصویر امروزی را 700 سال پیش به داگون ها نشان دادند. سالهای 1912 و 1990 هر دو سالهای بسیار مهمی بوده اند. در حقیقت فاصله زمانی بین این دو سال یکی از مهمترین دوره ها در تاریخ سیاره زمین بوده است. به طور خلاصه در 1912 آزمایشات تونل زمان آغاز شد و دسترسی به انسان کهن فرافیزیکی مقدور گردید و سال 1990 اولین سالی بود که شبکه آگاهی مسیحایی سیاره ما کامل شد و بسیار اتفاقات دیگری که مابین این دو زمان رخ داده است اما نقاشی های دیواری داگون ها این فاصله زمانی را کاملاً توصیف کرده و يك پیشگویی محسوب می گردد.



(شکل 1-4)

سفری به پرو و شواهدی بیشتر از داگون ها

من اولین بار در سال 1982 یا 1983 با اطلاعات مربوط به داگون ها آشنا شدم و در گروهی بودم که بر روی موضوع قبیله داگون کار می کردند. در 1985 با پژوهشگری که بر این موضوع تحقیق می کرد به پرو رفتیم و در هتلی مجلل به نام کوزکو اقامت کردیم تا فردای آن روز برای پیاده روی به منطقه اینکاها که 40 مایل بالای کوه و در ارتفاع 14,000 پا قرار داشت برویم.

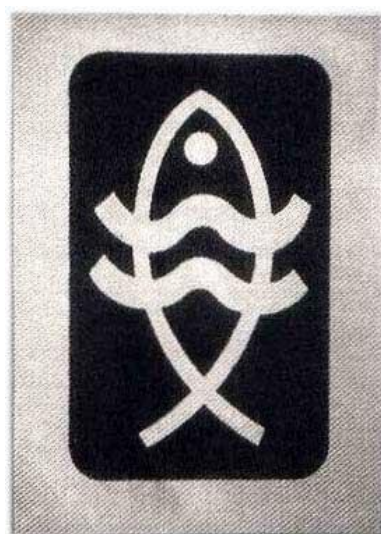
هتل ما يك قصر اسپانیایی با دیوارهای بلند بود که در مرکز شهر قرار داشت. من با دوست محققم مرتباً در مورد اطلاعات مربوط به قبیله داگون ها صحبت می کردیم. اتاق ما شماره 23 بود که وقتی او فهمید بسیار هیجان زده شد زیرا عدد 23 در آفریقا بسیار خوش یمن است و علت آن این بود که ستاره شعرای یمانی به مدت 2 ماه در افق پنهان می شود و سپس در صبح روز 23 جولای يك دقیقه قبل از طلوع خورشید پدیدار می گردد. این ستاره یاقوتی رنگ کمی بالای افق دقیقاً در جانب شرقی ظاهر می شود. 60 ثانیه بعد خورشید طلوع می کند.

بنابراین شما شعرای یمانی را فقط برای يك لحظه می بینید. این طلوع ماریچی سیروس خوانده می شود. که برای بسیاری از تمدنهای باستانی و نه فقط داگون ها و مصری هامهم بوده است. این زمانی است که شعرای یمانی، خورشید و زمین در يك خط مستقیم در فضا قرار می گیرند. بسیاری از معابد در دیوارهایشان حفره های کوچکی داشتند که به يك حفره داخلی تاریک ختم می شده است.

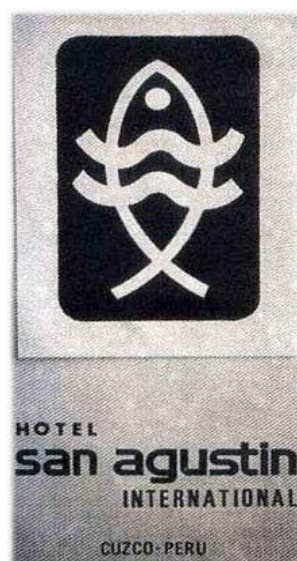
در آن حفره چیزی شبیه به مکعب یا مثلث طلایی از جنس گرانیت وجود داشته که در وسط اتاق قرار داده می شده است. در زمان طلوع شعرای یمانی نور قرمز رنگی داخل محراب را برای زمانی کوتاه روشن می کرده است که آغاز سال جدید برای آنها محسوب می شده است و روز اول تاریخ ساتیک مصری نامیده می شده است.

به هر حال ما در پرو بودیم، اتاق را گرفته بودیم و درباره عدد 23 بحث می کردیم. هنگامی که وسایلمان را داخل اتاق قرار می دادیم هر دونفر با دیدن روتختی تخت خوابها (شکل 1-5) با حالتی بهت زده به همدیگر نگاه کردیم. اگر شما دوباره به تصویر موجوداتی که از بشقاب پرند برون آمدند نگاه کنید بسیار شبیه به هم به نظر می رسند. آنها موجوداتی دوزیستی و پستاندارانی بودند که هوا تنفس می کردند اما باله دم آنها افقی بوده و نه عمودی و تنها موجوداتی که چنین باله ای دارند دلفین ها یا نهنگها می باشند.

بنابراین از کارکنان هتل سوال کردیم درباره این علامت چه می دانند؟ آنها اطلاعات زیادی نداشتند. اهل اسپانیا بودند و با افسانه های سرخپوستان آشنا نبودند. برای بدست آوردن اطلاعات بیشتر يك ماشین کرایه کردیم و از مردم محلی پرس و جو نمودیم. سرانجام به دریاچه تی تی کاکا رسیدیم. اهالی آنجا داستانی را تعریف کردند که بسیار شبیه به داستان داگون ها بود و این داستان باور آفرینشی آنها بود.



(شکل 1-5)



(شکل 1-6)

روزی يك بشقاب پرنده از آسمان به دریاچه تی تی کا کا کنار دریاچه خورشید فرود آمد و موجودات دلفین نما به داخل آب پریدند و به طرف مردم آمدند و به آنها گفتند که از کجا می آیند. سپس با پیشینیان اینکا ها ارتباط صمیمانه ای برقرار کردند و ارتباط با این موجودات آسمانی بود که امپراطوری اینکا ها را بوجود آورد.

سپس مجله (زندگی ساده) در استرالیا مقالات متعددی در این رابطه را پس از بررسیهای انجام شده منتشر کرد. نتیجه بدست آمده این بود که در تمام فرهنگها، از جمله 12 فرهنگ مختلف در منطقه مدیترانه، چنین داستانهای مشابهی وجود دارد. در این مقاله به بررسی دلفین ها نیز می پردازیم زیرا به نظر می رسد که آنها در روشن کردن آگاهی این سیاره سهم مهمی داشته اند.

تعریفی از اعداد و کدها

يك ریاضی دان کشف کرده است که ارتباط عددی شگفت آوری وجود دارد که توسط دانشگاههای یل و هاروارد و حتی پنتاگون مورد بررسی قرار گرفته است. چیزی که آنها کشف کرده اند، این است که احتمالاً تمام افراد و وقایع که در فضا و زمان بوقوع می پیوندند، هزاران سال پیش دربرخی کتابهای مقدس نوشته شده است که نشان می دهد آینده پیشگویی شده است. اطلاعاتی نظیر تاریخ و محلی که شما به دنیا آمده اید و تاریخ و محلی را که در آنجا خواهید مرد و موقعیتهای اولیه زندگیتان همه نوشته شده است. ممکن است عجیب به نظر برسد ولی واقعیت دارد. حتی با توجه به تقویم مایان ها ما در حال ورود به مرحله آخر زمان می باشیم.

شعری به زبان سانسکریت و عدد پی

دیدگاه دیگری در این رابطه وجود دارد که موجودات کهن در این جهان احتمالاً از آنچه ما خود می پنداریم کاملتر بوده اند.

gopi bhagya madhuvrata
sṛṅgiśo dadhi śandhiga
khala jīvita khatāva
gala hālā raṣandhara

“O Lord [Krishna], anointed with the yogurt of the
milkmaids’ worship, O savior of the fallen,
O master of Shiva, please protect me.”

(شکل 1-7)

شکل 1-7 ترجمه آوایی از شعری به زبان سانسکریت است. این شعر در مقاله ای به نام صور اسرافیل در ابتدای دهه 80 به چاپ رسیده است. ترجمه آن را در زیر می خوانید.

آه، ای کرشنا، ای کسی که به وسیله مایه حیات پرستندگان مسح شده ای. ای نجات دهنده گمراه شدگان، ای خدای شیوا، لطفاً از من محافظت کن.

در طول سالهای متمادی محققان کشف کرده اند که هریک از این آواهای سانسکریت دارای ارزش عددی است. شکل 1-8 تمامی آواهای زبان سانسکریت را نشان می دهد. هر صدا ارزش عددی از صفر تا نه دارد. بعضی از هجاها دارای 2 ارزش عددی است. برای مثال کا، یا صوت اولیه، که به معنای روح می باشد برابر با صفر یا يك می باشد.

ka				=	0
ka	ṭa	pa	ya	=	1
kha	ṭha	pha	ra	=	2
ga	ḍa	ba	la	=	3
gha	ḍha	bha	va	=	4
gna	ṇa	ma	sa	=	5
ca	ta	ṣa		=	6
cha	tha	ṣa		=	7
ja	da	ha		=	8
jha	dha			=	9

$$\pi/10 = 0.3141592653589793238462643383279$$

(شکل 8-1)

وقتی محققان تمام ارزشهای عددی مختلف را گردآوری کردند و در این شعر خاص ارتباط دادند، عددی بدست آمد که بسیار شگفت انگیز است 31415/0. که تا 32 رقم اعشار ادامه دارد. این مقدار دقیق عدد پی تقسیم بر 10 می باشد که تا 32 رقم اعشار محاسبه شده است. تا بحال هیچ کس چنین دقیق عدد پی را تا 32 رقم اعشار بدست نیاورده است. اگر شما ممیز را يك رقم به سمت راست منتقل کنید به عدد 3/1415 می رسید که برابر محیط دایره تقسیم بر قطر دایره می باشد. آنها احتمالاً اطلاعاتی درباره دایره داشته اند ولی در باور فرهنگی ما امکان محاسبه عدد پی با این تقریب دقیق برای آنها وجود نداشته است.

شعرها و نوشته های بسیار زیادی به زبان سانسکریت وجود دارد. نمی دانم چه مدت زمانی است که این مطالب را رمزگشایی کرده اند ولی گمان می کنم اگر تمامی مطالب گفته و اجرا شود نتایج بسیار قابل توجهی خواهد داشت. اما چگونه آنها این کار را انجام دادند؟ واقعاً آنها چه کسانی بودند؟ آیا ممکن است که ادراک ما از آنها کاملاً درست نبوده باشد؟ این شعر ما را بدین فکر وا می دارد که آنها متمدن تر از آن چیزی که ما فکر می کنیم بوده اند.

ابولهل چند سال قدمت دارد؟

آنچه در زیر می خوانید از مهمترین کشفیاتی است که در زمین صورت گرفته است. چیزی که هم اکنون در حال اتفاق افتادن است. اگر چه این ماجرا 40 سال پیش توسط آر. ای شالی دلویترز آغازشد. او يك مصرشناس است که کتابهای بسیاری را تالیف کرده است. او و دختر خوانده اش لوئیس لامی، بینشی اساسی را از هندسه مقدس و فرهنگ مصر بازگو کرده اند. وی با مشاهده ابولهل به پوشش خارق العاده سطح مجسمه علاقه مند شد.

در قسمت پشت ابولهل حالت خاص پوششی وجود دارد که به اندازه دوازده پا از سطح به داخل فرو رفته است و این نوع پوشش کاملاً با سایر پوشش بناهای مصر متفاوت است (شکل 9-1). پوشش دیگر بناها که احتمالاً در همان زمان ساخته شده اند دارای بافتی شنی می باشند که تصور می گردد قدمت 400 ساله دارد. ولی به نظر می رسد سطح روی ابولهل توسط آب هموار شده است.

بنا بر نظریه های رایج، ابولهل و هرم کبیر و دیگر ساختمانهای مرتبط با آن در حدود 4500 سال پیش ساخته شده که در دوره چهارم فرمانروایی خئوپس بوده است.



(شکل 9-1)

هنگامی که این کشف به مصرشناسان گفته شد، آنها به مدت 40 سال از پذیرفتن آن امتناع کردند. مردم این موضوع را درک می کردند ولی مصریان این تفاوت آشکار را نمی پذیرفتند. سپس شخصی به نام جان آنتونی در این باره به تحقیق پرداخت. او کتابهای زیادی درباره مصر مانند ماری در آسمان و یا راهنمای مصر را نگاشته است. هنگامی که او از کشف موضوع ابولهل با خبر شد، تصمیم گرفت خود از نزدیک به بررسی آن بپردازد. وی متوجه شد که نوع پوشش مجسمه به طور غیر قابل باوری متفاوت است و به نظر می رسد که آب باعث آن شده باشد. او همچنین مانند آر.آی دریافت که نمی تواند باستان شناسان متعصب را متقاعد به شنیدن باورهای خود درباره ابولهل کند.

بنابراین جان آنتونی وست از دنیای مصر شناسان خارج شد و از يك زمین شناس آمریکایی به نام رابرت ساش درخواست کرد که در این زمینه با او همکاری کند. ساش تجزیه و تحلیل‌های کامپیوتری انجام داد و يك دیدگاه علمی جدیدی بوجود آورد. با کمال تعجب، در صحرایی که بیش از 7000 سال قدمت دارد بدون هیچ شکمی، آب در شکل پوششی مجسمه ابولهل دخالت داشته است.

از آن گذشته، کامپیوترها محاسبه کرده اند که برای بوجود آمدن تاثیرات آب بر مجسمه حداقل 1000 سالتمادی باید 24 ساعته بر ابولهل باران های سیلابی باریده باشد. این موضوع به این معنی است که ابولهل باید حداقل 8000 سال عمر داشته باشد. زیرا احتمال اینکه 1000 سال پی در پی باران سیلابی باریده باشد ضعیف است. آنها تخمین زده اند که ابولهل باید عمری برابر 10 تا 15 هزار سال یا بیشتر داشته باشد.

هنگامی که این مدرک به مردم دنیا ارائه شود یکی از قدرتمندترین افشاگریهای خواهد بود که در روی زمین بوقوع پیوسته است و بیش از هر کشف دیگری در زمین تاثیر خواهد گذاشت. با وجود اینکه این مدرک در تمام دنیا پخش شده است اما هنوز به صورت يك دیدگاه عمومی مورد قبول واقع نشده است. این موضوع توسط دانشمندان زیادی مورد بررسی قرار گرفته شده است اما در انتها بیشتر آنان به صحت آن نتوانستند شک کنند. بنابراین سن ابولهل حدود 10 تا 15 هزار سال یا شاید هم بیشتر تخمین زده شده است و باعث گردیده دیدگاه جهان نسبت به باستان شناسی تغییر کند. با استفاده از اطلاعاتی که امروزه داریم می دانیم که قدیمیترین تمدن بشری مربوط به سومریهاست که به 3800 سال قبل از میلاد بر می گردد. دانش رایج جامعه ما اعتقاد دارد که قبل از سومری ها هیچ تمدنی در هیچ جای سیاره زمین به جز بربر ها وجود نداشته است. اما اکنون از ساخته دست بشر متمدن چیزی وجود دارد که 10 تا 15 هزار سال قدمت دارد که همه باورها را تغییر می دهد.

در گذشته هنگامی که چیز جدیدی کشف می شد، تاثیر زیادی بر دیدگاه بشریت از جهان می گذاشته است و حدود 100 سال طول می کشید تا مردم به آن ایمان بیاورند. ولی اکنون با وجود تلویزیون، اینترنت و کامپیوتر این اتفاق بسیار سریعتر می افتد. هم اکنون محافل علمی برای اولین بار تصمیم گرفته اند که ایده های افلاطون را، هنگامی که وی درباره فرهنگ و قاره ای دیگر و از يك گذشته مبهم به نام آتلانتیس صحبت می کرد، با بینشی جدید بنگرند.

ابولهلول بزرگترین مجسمه روی زمین است. این مجسمه توسط بربرها یا کسانی که نتوانیم روی زمین شناسایی کنیم، ساخته نشده بلکه توسط فرهنگی بسیار پیشرفته ساخته شده است. مدارك بسیار دیگری درباره ابولهلول وجود دارد که مردم از قبول آن خودداری می کنند. چنین اطلاعاتی درباره ابولهلول شکافی در ادراك جهانی ما بوجود آورده است. این اتفاق تقریباً در 1990 افتاده است و این شکاف در حال گسترش است. ما امروزه این مطلب را پذیرفته ایم که باید شخصی در روی زمین با تمدنی پیشرفته در حدود 10 هزار سال پیش وجود داشته باشد و از نقطه نظر دانشمندان این اولین مدرك محکمی است که می توان آن را در رابطه با سن واقعی تمدن قبول کرد. حال متوجه می شوید که این امر چگونه نقطه نظر ما را درباره اینکه فکر می کنیم چه کسی هستیم را تغییر خواهد داد.

ادگار کایس، ابولهلول و کریدور بایگانی

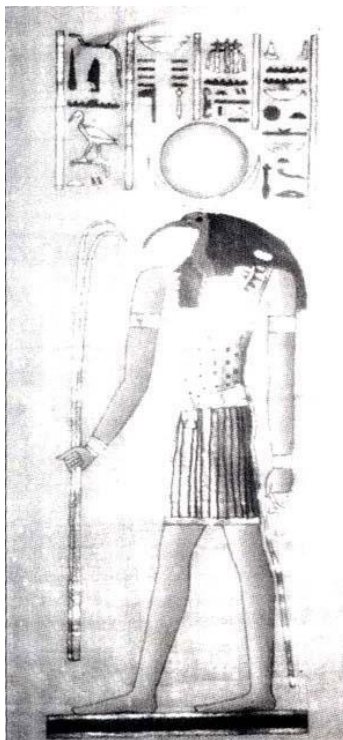
به نظر من بسیار جالب است که مجسمه ابولهلول این تفاوت را در نظریه ها بخصوص در دیدگاه موسسات تحقیقاتی و ارتقاء آگاهی عمومی بوجود آورده است.

آ.آ.آی که موسسه ای است که بر پایه تعلیمات پیامبر خفته ، ادگار کایس تاسیس گردیده است، اعتقاد دارد که ابولهلول ورودی کریدور بایگانی است. این کریدور به گفته بعضی ها يك تونل زیرزمینی است که دارای شواهدی فیزیکی از تمدنهای پیشرفته در روی زمین می باشد. کایس پیامبر جالبی است. او در حدود 14 هزار پیشگویی در طول عمر خود انجام داد و تا سال 1970، دوازده هزار از آنها بوقوع پیوست و 2000 پیشگویی هم برای آینده باقی مانده است و از میان تمام آن پیشگویی ها او فقط يك اشتباه کوچک رخ داد، که در مقایسه با دوازده هزار پیشگویی عدد ناچیزی است و می توان آن را بخشید. اواز شخصی در فرانسه نامه ای دریافت کرد که از کایس درباره وضعیت سلامتی اش سوال کرده بود ولی کایس مطلبی در مورد برادر دوقلویش برای او فرستاد و این تنها اشتباه او بود. بقیه وقایع همانطور که او پیش بینی کرده بود تا سال 1972 اتفاق افتاد. بعد از سال 1972 اشتباهاتی بوقوع پیوست که دلیل آن را در وقتی مناسب توضیح خواهم داد. در اینجا به کسانی که تصور می کنند، پیشگویی کایس درباره اینکه آتلانتیس تا قبل از سال 1970 به سطح آب می آید غلط از آب در آمد، پیشنهاد می کنم مقاله مجله لایف را در سال 1970 مطالعه کنند. جزایری بر روی سطح آب و در جایی که کایس مکان آتلانتیس را پیشگویی کرده بود پدیدار شدند، بعضی دوباره غرق شدند و بعضی هنوز روی سطح آب هستند.

مطابق با گفته های کایس دست راست ابولهلول ورودی کریدور بایگانی است . کایس و توت هر دو گفته اند که در زیرزمینی نزدیک ابولهلول اشیایی پنهان شده است که وجود تمدنهای پیشرفته ای را که سالها قبل روی سیاره زمین وجود داشته اند را ثابت می کند .توت معتقد است که این اشیاء، وجود تمدنهایی را که در حدود 5/5 میلیون سال پیش وجود داشته اند را ثابت خواهد کرد. در مقام مقایسه فرهنگ ما مانند کودکی در مقابل تمدن باستان می باشد. در حقیقت بنا بر اظهارات توت ، تمدن در سیاره زمین به 500 میلیون سال پیش بر می گردد و تمدنهای اولیه از ستارگان آمده اند اما اتفاق بسیار بزرگی در 5/5 میلیون سال پیش افتاد که باعث شد تا روی اسناد آکاشیک تاثیر گذاشته شود. بر پایه آنچه که دریافتم، هر چیزی که پدیدار گردد ارتعاشات آن برای همیشه باقی می ماند، بنابراین نمی دانیم چگونه اسناد آکاشیک از بین می روند با این وجود گفته می شود که این مطالب حقیقت دارد.

معرفی توت

توت چه کسی است؟ تصویری که شما در شکل (1-10) می بینید، خط تصویری مصریان یعنی هیروگلیف می باشد. کلمه هیروگلیف به معنای نوشته های مقدس است. این خطوط تصویری بر روی پاپیروس کشیده شده که یقیناً اولین کاغذ در دنیا بوده است .شخص نمایش داده شده در این تصویر توت (با ی کشیده) است . در این تصویر سر او به شکل لك لك نشان داده شده است. بنابراین شما هر جا مردی را با شانه های پهن و سر عجیب به شکل لك لك دیدید در حقیقت تصویر هیروگلیفی توت را مشاهده کرده اید. درتصویر، او پاپیروسی را در دست دارد زیرا او اولین کسی است که نوشتن را به دنیا شناساند. نوشتار حادثه بسیار مهمی بوده است و احتمالاً موثرترین واقعه ای است که در این چرخه در روی این سیاره اتفاق افتاده است.



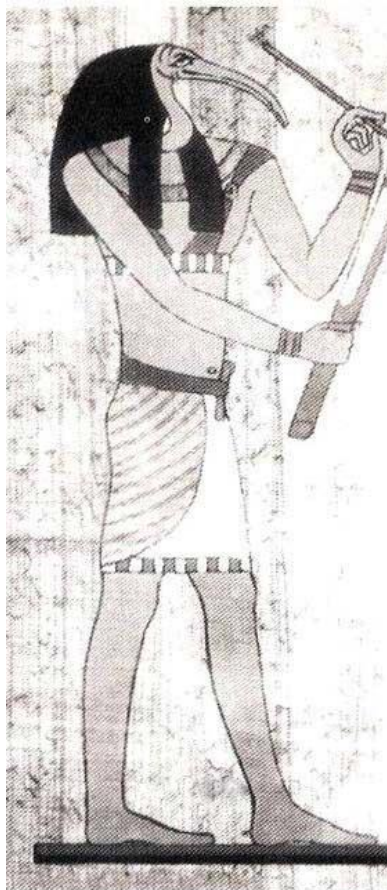
(شکل 10-1)

نگارش بیش از هر اتفاق دیگر در تاریخ ما تغییراتی را در تکامل و آگاهی ما بوجود آورد. توت در دست چپ خود چیزی به نام آنخ دارد که سمبل حیات ابدی است. آنخ در اینجا سمبل بسیار برجسته‌ای است و دقیقاً مانند یکی از اولین سمبلها در دوران مصریان بوده است. حوزه الکترومغناطیس اطراف بدن ما نیز شبیه به آنخ است. یادآوری آن ، مطابق با دیدگاه مصریان ، شروع بازگشت ما به خانه یا منزلگاه اصلی و حیات ابدی و آزادی واقعی است. بنابراین آنخ يك کلید اصلی است.

در سفر دومم به مصر همه جا را برای یافتن لك لك مصری جستجو کردم. آنها در نزارها زندگی می کنند. بنابراین من با دوربینم در نزارها به دنبال آنها گشتم. من تمام مصر را گشتم ولی حتی يك نمونه لك لك مصری ندیدم. بنابراین مجبور بودم به باغ وحش آل بوكرك برگردم و این عکس را بگیرم. (شکل 1-11) آنها شبیه لك لك های پاكوتاه با پرهای صورتی روشن بودند. اما در شکل (12-1) توت را در حال نوشتن می بینید. عکس (13-1) يك کتیبه دیواری است که در این عکس توت زانو زده است و با قلمی در دست می نویسد و این نشانه يك اقدام انقلابی است که تا آن زمان در چرخه انجام نشده بود.



(شکل 11-1)



(شکل 1-12)



(شکل 1-13)

بنابر شواهد تاریخی این حادثه در طول دوران ساکارا در مصر اتفاق افتاد ولی من به صحت آن شك دارم و شخصاً اعتقاد دارم که این اتفاق 500 سال زودتر وقوع پیوسته است. ساکارا در دوره فرمانروایی اول تقریباً 3300 سال قبل از میلاد ساخته شده است. بنابراین هنگامی که به ساخت اهرام قبل از دوران ساکارا می پردازیم به نظریات من پی خواهید برد.

اگرچه به نظر می رسد برای شروع کتاب ، به همه جا سر کشیدیم و راجع به مطالب گوناگونی که بهم مربوط نبودند صحبت کردیم، اما به تدریج در ادامه مباحث به تصویر درستی از آنها خواهیم رسید و هریک را در جای خود بطور کامل شرح خواهیم داد.

داستان من

روزهای آغازین در برکلی

ممکن است بعضی از شما ارتباط با موجودات در سطوح دیگر را باور نداشته باشید ولی این چیزی است که در زندگی من تصادفی اتفاق افتاد و من دخالتی در وقوع آن نداشتم. اینگونه به نظر می رسد که من از سالها پیش با توت هر روز ارتباطی در سطوح و ابعاد درونی داشته ام. حال که بیشتر دقت می کنم، متوجه می شوم که رابطه شخصی من با توت زمانی که در کالج برکلی بودم آغاز شد. من در مقطع فوق لیسانس فیزیک

و لیسانس ریاضیات بودم و فقط يك ترم تا فارغ التحصیلی من مانده بود که به این نتیجه رسیدم که دوست ندارم مدرکم را بگیرم زیرا چیزی درباره فیزیکدانها کشف کرده بودم که باعث دلسردی من شده بود پس تصمیم گرفتم در علمی که به هیچ وجه علم نیست درگیر نشوم. فیزیکدانان نیز همانند باستان شناسان از واقعیتی هایی که باعث تغییرات شگرفی در زمان کوتاه می گردد، چشم پوشی می کنند. شاید حقیقت واقعی این امر در طبیعت انسان نهفته است. بنابراین من به بخش دیگری از مغزم رجوع کردم و شروع به تحصیل در زمینه هنرهای زیبا نمودم. مشاورانم فکر می کردند که دیوانه شده ام و می گفتند تو داری يك مدرک فیزیک را از دست می دهی؟ ولی من آنرا نمی خواستم و به آن احتیاج نداشتم. بعد از آن برای اینکه فارغ التحصیل شوم، مجبور بودم 2 سال در زمینه تاریخ و هنرهای زیبا تحصیل کنم. تغییر رشته الآن به نظرم عاقلانه به نظر می رسد، زیرا هنگام مطالعه نوشته های باستانی، متوجه می شوید گذشتگان هنر، علم و مذهب را به صورت به هم پیوسته درک می کردند. بنابراین ماجرای که خودم را در آن قرار داده بودم، کاملاً برای کاری که هم اکنون انجام می دهم مناسب بود.

سفر به کانادا

مدرکم را در سال 1970 گرفتم و بعد از پشت سر گذاشتن ویتنام و دیدن وقایعی که در کشورم در حال وقوع بود بالاخره نتیجه گرفتم تا همین جا کافی است. زیرا نمی دانم تا چند سال زنده خواهم بود یا چه اتفاقی خواهد افتاد. با این حال می خواستم شاد باشم و کارهایی را که همیشه آرزوی انجام آن را داشتم، انجام دهم. تصمیم گرفتم از همه چیز دور شوم و بنا به خواست همیشگی ام در کوهستان زندگی کنم بنابراین آمریکا را ترک کردم و به کانادا رفتم و این در حالی بود که نمی دانستم سال بعد هزاران مخالف جنگ در ویتنام مرا دنبال می کنند.

با خانمی به نام رنی ازدواج کردم و در خانه ای در منطقه دریاچه کوته نای جایی که کیلومترها از هر چیزی دور بود، زندگی را آغاز نمودیم. می بایست 4 مایل از نزدیکترین جاده پیاده می رفتیم تا به خانه برسیم. کاملاً دور افتاده و منزوی بودیم. همیشه می خواستم بدانم که آیا می توانم بدون هیچ چیز زندگی کنم؟ در ابتدا کمی می ترسیدم ولی با گذشت زمان اوضاع مساعدتر شد و خیلی زود به روش زندگی طبیعی عادت کردم. بعد از مدتی فهمیدم که این زندگی بسیار آسانتر از داشتن يك شغل در شهر است. سه ساعت در روز را سخت کار می کردم و بقیه روز را آزاد بودم. می توانستم به موسیقی پردازم و روزی 10 ساعت با دوستانی که کیلومترها راه تا آنجا می آمدند به نواختن موسیقی می پرداختم. زمان خوبی را سیر و سیاحت می کردم و خیلی لذت می بردم. خانه ما در آن زمان شهرت خاصی پیدا کرده بود زیرا فقط خوش می گذرانیدیم. در آن زمان چیز مهمی را درباره خودم فهمیدم. چیزی که امروز آن را بازگشت به کودک درون تعبیر می کنم. وقتی کودک درون من آزاد شد اتفاقی برایم افتاد که باعث شد زندگی امروز را داشته باشم.

دو فرشته و محلی که مرا هدایت کردند

در زمانی که در ونکوور کانادا بودیم، تصمیم گرفتیم اطلاعاتی درباره مدیتیشن بدست آوریم. به کمک يك معلم هندی که در محله ما زندگی می کرد شروع به یادگیری کردیم. من و همسرم با جدیت بسیار مایل به درک مدیتیشن بودیم. سرانجام يك روز بعد از 4 یا 5 ماه تمرین مدیتیشن، 2 فرشته قد بلند که در حدود 10 فوت قد داشتند در اتاق ما ظاهر شدند. یکی از آنها سبز و دیگری بنفش رنگ بود. می توانستیم از داخل بدن شفاف آنها ببینیم اما آنها واقعاً وجود داشتند. ما انتظار وقوع چنین چیزی را نداشتیم، حتی درخواست هم نکرده بودیم. فقط روشی را که استادمان به ما گفته بود دنبال می کردیم. فکر می کنم خود استادمان هم کاملاً این موضوع را درک نکرد چون سوالات بسیاری از ما می کرد. از آن لحظه به بعد زندگی ام هرگز مانند گذشته و حتی نزدیک به آن هم نبود. اولین کلماتی که فرشتگان به ما گفتند این بود: "ما، شما هستیم" نمی دانستم این جمله چه معنایی می دهد. پرسیدم: شما، ما هستید؟ سپس آنها به آرامی مطالب مختلفی درباره خودم و جهان و ساختار آگاهی به من یاد دادند. در نهایت قلب من به روی آنها کاملاً گشوده شد. می توانستم وجود عشق سرشاری را از طرف آنها احساس کنم که کاملاً زندگی مرا تغییر داد. در طول سالیانتمادی آنها مرا به سوی 70 معلم مختلف راهنمایی کردند. آنها در زمان مدیتیشن، آدرس و شماره تلفن کسی را که می باید ملاقات می کردم را به من می دادند. حتی به من می گفتند که باید اول به آنها تلفن بزنم یا مستقیماً آنها را ملاقات کنم و من هم آن امر را اجرا می کردم. همیشه شخص انتخاب شده بسیار

درست بود . سپس به من دستور داده می شد تا مدتی را با آن شخص بگذرانم. بعضی مواقع درست در میانه يك تدریس فرشتگان به من می گفتند "كافی است و محل را ترك كن . كار را انجام دادی"

به یاد می آورم زمانی که آنها مرا به سوی رام داس فرستادند. در حدود سه روز در خانه آن شخص ماندم، متعجب از اینکه قرار است چه کاری انجام دهم . سپس يك روز به طرف او رفتم و خواستم شانه او را لمس کنم تا چیزی به او بگویم ناگهان آنچنان شوکی به من وارد شد که فکر کردم زمین خورده ام . فرشتگان گفتند: "همین بود. حالا می توانی بروی." و من اطاعت کردم. بعدها من و رام با هم دوست شدیم ولی چیزی را که قرار بود از او یاد بگیرم در همان لحظه یاد گرفته بودم. تعلیمات نیم کارولی بابا ، مربی رام برای من بسیار با اهمیت است. اعتقاد او این بود که بهترین شکل برای مشاهده خداوند، مشاهده وی در هر شکلی است. همچنین تحت تعلیمات یوگاناندا قرار گرفتم و وجود او را گرامی می دانم. بعدها درباره شخصیت و کارهای سری یوکتسوار صحبت خواهیم کرد. من در بیشتر مذاهب تحقیقاتی داشته ام ولی در مقابل مذهب سیک ها از خود مقاومت نشان داده ام زیرا اعتقاد ندارم که فنون رزمی ضرورتی دارد. ولی تقریباً بر روی مذاهب دیگر از قبیل اسلام ، یهود، مسیحیت، تائوئیسم، صوفی گری، هندو، تبتی و بودائی مطالعه داشته ام اما به طور عمیق، در زمینه تائوئیسم و صوفی گری تحقیق کرده ام و فقط 11 سال در صوفی گری مطالعه داشته ام هر چند در طول مدت این دوره قدرتمندترین استادان برای من آمریکائیهای بومی بوده اند.

سرخ پوستان بودند که در ورود را برای رشد معنوی من گشودند. آنها تاثیر بسیاری در زندگی من داشتند که به موقع به این داستان می پردازیم. تمام مذاهب دنیا از يك واقعیت سخن می گویند. آنها کلمات، ایده ها و نقطه نظرات متفاوتی دارند ولی در واقعیت فقط يك حقیقت وجود دارد و فقط يك روح در تمام زندگی حرکت می کند. ممکن است روشهای متفاوتی برای رسیدن به سطوح مختلف آگاهی وجود داشته باشد ولی فقط يك چیز است که واقعی می باشد و تنها زمانی آن را در می یابید که در آن قرار دارید. به هر نامی که می خواهید آن را صدا کنید یا اسامی مختلفی به آن بدهید زیرا در هر حال آنها يك واحدند.

کیمیاگری و ظهور اولیه نات

زمانی فرشتگان مرا به سمت يك مرد کانادایی هدایت کردند که کیمیاگر بود و جیوه را به طلا مبدل می کرد البته از سرب نیز می توان طلا بدست آورد ولی مشکلتر است. من به مدت 2 سال از او کیمیاگری آموختم و این روند را خود با چشمان خود مشاهده کردم. او کره ای شیشه ای به قطر 18 اینچ داشت که از مایعی پر شده بود و حبابهای کوچک جیوه در آن بالا می آمدند و از مجموعه ای از نورهای فلئورسنت عبور می کردند و به طرف بالا می آمدند و تبدیل به قطعه های کوچک طلا می شدند و به ته کره نزول می کردند. سپس این قطعات کوچک طلا را جمع می کرد و برای فعالیتهای معنوی خود استفاده می کرد. او در يك خانه معمولی در برنابی در بریتیش کلمبیا زندگی می کرد. اگر کسی از آن خیابان عبور می کرد خانه او را مانند دیگر خانه های آن خیابان می پنداشت ولی در زیر خانه يك لابراتوار مخفی بود که او طلائی را که میلیونها دلار می ارزید را در آنجا نگهداری می کرد و سالن بزرگی داشت که پر از وسائلی مانند دستگاه تعادل الکترون تا هرچه که فکرش را بکنید برای پیشبرد کارهایش ساخته بود.

اصلاً پول برایش مهم نبود و البته هدف کیمیاگری این نیست که پول یا طلا بدست آورید، بلکه این است که روند تبدیل سرب یا جیوه را به طلا دریابد. این روند تهیه است که مهم می باشد. پروسه تبدیل جیوه به طلا شبیه روند تکامل انسان است که از مرحله فعلی آگاهی به آگاهی مسیحایی برسد. در واقع يك ارتباط مستقیم وجود دارد.

در حقیقت اگر شما می خواستید تمام کیمیاگری را مطالعه کنید، باید تمام فعل و انفعالات شیمیایی را که موجود است می آموختید زیرا هر واکنشی ارتباط تجربی با قسمتی از زندگی دارد و این سخنان توت یا شخصی است که زمانی در یونان به عنوان هرمس شناخته شده بود.

روزی در مقابل استاد کیمیاگری نشسته بودم و نوع خاصی از مدیتیشن با چشمان باز را تمرین می کردم که در طی آن نفس را حبس می کنیم و به گونه ای خاص تنفس می کردیم . معلمم در حدود سه فوت دورتر از من نشسته بود و حدوداً 1 یا 2 ساعت بود که در این مدیتیشن بسر می بردیم که این زمانی طولانی برای تمرین است . سپس اتفاقی افتاد که تا به حال ندیده بودم. او ناگهان از مقابل چشمان من غیب شد و من هرگز این

حالت را فراموش نخواهم کرد. من برای لحظاتی آنجا نشسته بودم و نمی دانستم چکار کنم. سپس با شك و تردید دستم را دراز کردم تا شاید او را لمس کنم ولی کسی آنجا نبود. کاملاً در نابوری بودم و نمی دانستم چه کنم، پس همانجا نشستم. بعد ناگهان شخص دیگری که حتی شبیه او هم نبود جلوی من ظاهر شد. استاد کیمیاگری من يك مرد 35 ساله بود اما این شخص موهای بلند مشکی داشت که پشت سرش بسته بود و در حدود 60 یا 70 سال سن داشت و بسیار کوتاه قدتر و شبیه مصریان بود.

چهره بسیار تمیز و ریش بلندی در حدود 6 اینچ داشت که آنرا به 5 قسمت بسته بود. لباس نخی ساده با آستینهای بلند به رنگ پوست بدنش بر تن داشت و چهار زانو روبروی من نشسته بود. وقتی از شك بیرون آمدم فقط به چشمان او خیره شدم و چیزی را دیدم که تا آن موقع فقط در چشمان نوزادان دیده بودم. وقتی شما به چشمان يك نوزاد نگاه می کنید درك می کنید که همه چیز چقدر ساده است زیرا در آنها چیزی در حال رخ دادن نیست و قضاوت کردن وجود ندارد. می توانید به چشمان آنها خیره شوید و آنها هم در چشمان شما خیره می شوند. این چیزی بود که در چشمان آن شخص وجود داشت. چشمان کودکانه او بر روی جسمی بالغ که در درونش هیچ جریانی وجود نداشت.

من ارتباط سریعی با آن شخص برقرار کردم. بدون هیچ مانعی او آنچنان قلب مرا لمس کرد که تا بحال کسی این کار را نکرده بود. سپس از من يك سوال پرسید. او گفت: "3 اتم گمشده در جهان وجود دارد. آیا من می دانم آنها کجا هستند؟" هیچ ایده ای از پرسش او نداشتم پس پاسخ دادم: نمی دانم. سپس او به من مطلبی را یاد داد که آن را بازگو نخواهم کرد. این تجربه مرا به سفری در گذشته و شروع آفرینش برد و دوباره به حال بازگرداند. این يك تجربه جالب خروج از کالبد بود. وقتی که باز گشتیم منظور او از اتمهای گمشده را فهمیده بودم یا لااقل فکر می کردم فهمیده ام و نظر خود را به او گفتم. بعد از اتمام او لبخندی زد و تعظیم کرد و ناپدید شد. پس از مدت کوتاهی معلم کیمیاگری دوباره ظاهر شد. او نمی دانست که چه اتفاقی افتاده است و به نظر می رسید که فقط در تجربه من بوده است.

در آن زمان فرشتگان مرا به سوی 4 استاد دیگر هدایت کرده بودند و من از استادی به سوی استاد دیگر می رفتم و زمان خالی نداشتم ولی نمی توانستم به چیز دیگری غیر از آن مرد فکر کنم. من هیچ وقت از او نپرسیدم چه کسی بود و او هم دیگر بازنگشت. زمان می گذشت و تجربه من هم کمرنگ می شد ولی این سوال همیشه با من بود که او چه کسی بود؟ و چرا از من خواست که به دنبال آن 3 اتم بگردم. اینها هم چه معنی داشتند؟ خیلی مشتاق بودم که او را دوباره ببینم. زیرا او خالصترین کسی بود که تا بحال دیده بودم. 12 سال بعد فهمیدم که آن شخص توت بود. در اول نوامبر 1984 دوباره در زندگی من ظاهر شد و چیزهای زیادی به من آموخت.

توت موجود آتلانتیسی

توت از اهالی مصرموجودی است که به ابتدای زمان آتلانتیس باز می گردد. او در 52 هزار سال پیش فهمید که چگونه می توان بدون مرگ در يك بدن باقی ماند و از آن موقع تا سال 1991 در بدن اولیه خود باقی ماند و سپس به شکل جدیدی از حیات ماورای درك ما منتقل شد. او در بیشتر دوران آتلانتیسین زندگی کرد و حتی به مدت 16 هزار سال پادشاه آتلانتیس بود. در آن زمان شیکه تت یا آریلیخ و ملاتیس خوانده می شد. نام او در حقیقت آریلیخ و مالیتس بود و شیکه تت عنوانی است به معنای جستجو کننده دانایی، زیرا او واقعاً می خواست تبدیل به خود آگاهی شود. بعد از غرق شدن آتلانتیس، آریلیخ و سایر انسانهای پیشرفته مجبور بودند به مدت 6 هزار سال منتظر بمانند تا بتوانند دوباره تمدنی را پایه گذاری کنند. وقتی مصر شروع به شکلگیری نمود او خود را نمایان کرد و خود را توت نامید و این اسم را در تمام مدتی که در مصر بود با خود حفظ کرد. بعد از سقوط مصر، توت کسی بود که فرهنگ بزرگ دیگری را که همان یونان بود پایه گذاری کرد. کتابهای تاریخ به ما می گویند که فیثاغورث پدر یونان بود و توسط مدرسه او بود که تمدن یونان کشف شد و از یونان بود که تمدن امروزی ما شکل گرفته است. وی در نوشته های خود می گوید که توت دست او را گرفت و به زیر اهرام کبیر برد تا تمامی هندسه و ذات و کنه حقیقت را به او بیاموزد. هنگامی که یونان توسط فیثاغورث متولد شد، توت با همان جسمی که در دوران آتلانتیسین داشت وارد این فرهنگ شد و خود را هرمس نام نهاد. بنابراین نوشته شده که آریلیخ، توت و هرمس همه یک نفر هستند. آیا این موضوع واقعیت دارد؟ کتاب لوح زمردین نوشته هرمس را در دو هزار سال پیش بخوانید. از آن زمان تا به حال او اسامی متفاوتی داشته ولی من هنوز او را

توت می نامم. او دوباره در سال 1984 به زندگی من برگشت و تا سال 1991 تقریباً هر روز با من کار می کرد. او هر روز 4 تا 8 ساعت چیزهای مختلفی به من می آموخت و من این اطلاعات و دیگر مطالبی را که از آموزگاران متعدد به من منتقل شده است را با شما سهیم می شوم.

تاریخ جهان بخصوص توسط او بیان شده است. زمانی که او در مصر لقب کاتب را به خود گرفته بود، تمام وقایعی را که اتفاق می افتاد می نوشت. او بهترین شخص برای این کار بود زیرا همیشه هوشیار بود بنابراین به عنوان کاتب تنها کافی بود که می نشست و گذران زندگی را مشاهده می کرد. زیرا او تنها يك شاهد بیطرف بود چون قسمت اعظم وی از جنس آگاهی است. او بندرت صحبت می کرد یا عملی انجام می داد مگر در مواقعی که می دانست در راه خداوند می باشد.

سرانجام توت کشف کرد که چگونه زمین را ترك کند. او به سیارات دیگر که دارای حیات بودند می رفت، و آنجا می نشست و نظاره می کرد. او هیچگاه دخالت نمی کرد یا سخنی نمی گفت و کاملاً سکوت داشت و فقط می نگریست و بدین دلیل به سیارات سفر می کرد که دریابد آنها چگونه زندگی می کنند تا به آگاهی و ادراک خود بیافزاید و حدوداً 100 سال را در هريك از سیارات می گذراند سپس به سیاره دیگری می رفت. روپهم رفته توت 2000 سال در زمین غیبت داشت تا زندگی را در سیارات دیگر مطالعه کند ولی خودش را يك شخصیت زمینی می پندارد. البته ما همگی از جای دیگری به کره زمین آمده ایم، زیرا سیاره زمین خیلی هم پیر نیست و فقط در حدود 5 بیلیون سال عمر دارد ولی روح ابدی است. همیشه بوده و خواهد بود. شما همیشه بوده اید و همیشه هم خواهید ماند. روح نمی تواند بمیرد و هر تصور دیگری از این موضوع خیالی بیش نیست. توت خودش را اهل این سیاره می داند زیرا اینجا محلی است که او اولین قدم را به سوی فناپذیری برداشته است.

این تصویر همسر توت است. اسم او شیسات است. (شکل 1-14) او يك زن خارق العاده همانند توت است. در حدود 1500 سال قبل از میلاد او اولین کسی بود که مرا آگاهانه به زمین آورد. من به صورت فیزیکی اینجا نبودم ولی ما يك ارتباط آگاهانه ای در تمام ابعاد برقرار کردیم. او به خاطر مشکلاتی که مصریها در کشورشان داشتند با من ارتباط برقرار کرد. مشکلاتی که به نظر او سرانجام بر تمام دنیا و بشریت تاثیر می گذاشته است. ما بصورت منسجم با هم کار می کردیم. من هنوز عشقی عمیق و ارتباطی نزدیک با او دارم. با وجود این که او و توت دیگر اینجا نیستند. در سال 1991 آنها جهانهای هشتگانه را ترك کردند و به سوی تجربه جدیدی از زندگی رفتند. فعالیتهای آنها بسیار برای ماحائز اهمیتند.



(شکل 14-1)

در سال 1984، دوازده سال بعد از اولین تجربه من با اودر حالی که در کنار معلم کیمیاگرم مدیتیشن می کردم، توت به زندگی من بازگشت. اولین کاری که انجام داد آشنایی من با مصر بود. او مرا به تمام نقاط مصر برد و من تمام مراسم را انجام می دادم و به عضویت بعضی از معابد هم درآمد.

از من درخواست شده بود تا به محل خاصی در زیر هرم کبیر بروم و عبارات طولانی را به زبان اصلی آتلانتیس تکرار کنم و وارد سطحی از آگاهی بشوم که جسم من در آنجا فقط نور بود.

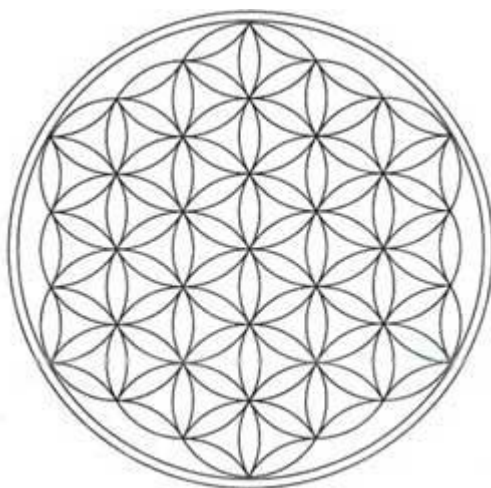
تات، هندسه و گل حیات

سه یا چهار ماه بعد از بازگشت من از مصر، توت وارد شد و به من گفت می خواهم تصاویر هندسی که توسط فرشتگان به تو داده شده است را ببینم. فرشتگان به من اطلاعات اولیه هندسی از چگونگی ارتباط حقیقت با روح را داده بودند و همچنین نوعی مدیتیشن را به من یاد داده بودند. این مراقبه از اولین چیزها یی بود که توت از من درخواست کرد. این يك نوع مبادله بود: من تمام خاطرات او را می گرفتم ودر مقابل او با من مراقبه می کرد. زیرا این روش بسیار آسانتر از روشی بود که خودش استفاده می کرد. روش زنده بودن او به مدت 52 هزار سال خیلی سخت بود، و همچون آویزان شدن از يك نخ می بود. وی می بایست برای زنده ماندن روزی 2 ساعت مراقبه کند در غیر اینصورت می مرد. او می بایست يك ساعت سرش را به طرف شمال و پاهایش را به طرف جنوب در حالت خاصی از مدیتیشن نگه دارد و ساعت بعد در شکل برعکس این حالت قرار گیرد و هر 50 سال یکبار برای بازسازی بدنش مجبور بود به جایی به نام تالار آمنتی برود و برای مدت 10 سال یا بیشتر در مقابل گل حیات بنشیند. این شعله خالص از آگاهی است که در رحم زمین ساکن است و آگاهی بشریت جهت بقا کاملاً به آن وابسته است.

توت خیلی به این نوع مراقبه علاقه مند شد زیرا به جای 2 ساعت مراقبه فقط 6 تنفس با تمرکز برکالبدی نیاز داشت. این روش بسیار سریعتر ، کار آمدتر و دقیقتر است و پتانسیل آن بالاتر است و به يك آگاهی ابدی ختم می گردد. پس توت اطلاعات زیادی از چیزهایی که می دانست به من داد. وقتی که در اتاق من ظاهر

می شد با یکدیگر با کلمات صحبت نمی کردیم، بلکه ارتباط ما به صورت ترکیبی از تله پاتی و تصاویر هلوگرامی بود و می توان گفت که افکار او به صورت هولوگرافیک ظاهر می شدند.

وقتی می خواست چیزی را به من توضیح دهد، قادر بودم افکار او را ببینم، بشنوم، ببویم، احساس کنم و بچشم. او می خواست بداند فرشتگان چه اطلاعات هندسی به من داده اند. بنابراین من از طریق تله پاتی اطلاعات را به صورت گویی از نور از چشم سوم خود به چشم سوم او می دادم. سپس او به کل تصویر نگاه کرد و بعد از 5 ثانیه گفت که من بسیاری از اطلاعات مرتبط به هم را در بسیاری از سطوح از دست داده‌ام. به همین دلیل برای چندین ساعت هر روز اشکالی را می کشیدم و تعمق می کردم تا دریابم چیزی را که ما هم اکنون هندسه مقدس می نامیم، چگونه چیزی است. در آن زمان هیچ توضیحی برای نحوه دیدنم نداشتم و نمی دانستم که چیست. در ابتدا نمی دانستم که چه معنایی دارد و شخص دیگری را هم نمی شناختم که از این موضوع اطلاع داشته باشد و فکر می کردم در تمام دنیا تنها کسی هستم که این موضوع را می دانم ولی وقتی بیشتر در این موضوع پیش رفتم، بیشتر می فهمیدم که در طول تاریخ زمین و کائنات، این روند تا ابد ادامه دارد. او مدتها مرا بدین گونه تعلیم داد تا سرانجام به یک تصویر واحد رسیدیم که توت می گفت شامل همه چیز است از جمله تمامی دانشها و یا هر دو جنس مذکر و مونث بدون استثناء. شکل (1-15) همان شکل است. می دانم که عجیب است ولی این نقاشی، مطابق با گفته های توت، دارای تمام ابعاد زندگی می باشد و شامل تك تك فرمولهای ریاضی، تمام قوانین فیزیک، هارمونی موجود در موسیقی و هر گونه حیات بیولوژیکی از جمله کالبد خودتان می باشد. همچنین شامل ساختار اتمها، ابعاد مختلف و تمام چیزهای موجود در جهانهای موجی شکل می باشد.



(شکل 1-15)

بعد از آموزشهای او، این موضوع را درک کردم. ولی توضیح آن بدین صورت به نظر غیر ممکن می آید. قطعاً نمی توانم تمام چیزهای موجود در این تصویر را اثبات کنم زیرا چیزهای بیشمار وجود دارد که نمی توان در یک کتاب جمع آوری کرد ولی می توانم شواهد زیادی را به شما نشان دهم که شما قادر باشید ببینید و این شکل را به هر چیزی تعمیم دهید.

سپس توت به من گفت که تصویر گل حیات را در مصر پیدا کنم. در تمام سالهایی که با او کار کردم تنها دوبار به او شك کردم و این یکی از آن مواقع بود. ذهن کوچکم به من می گفت "امکان ندارد" زیرا تا بحال من تقریباً تمام کتابهای موجود در مصر را خوانده بودم و این تصویر را در هیچ کجا ندیده بودم. در فکر خود تمام چیزهایی را که می توانستم به آن فکر کنم را بررسی کردم اما این علامت در هیچ کجای مصر وجود نداشت. ولی او به من گفت که این تصویر را پیدا خواهم کرد و سپس مرا ترك کرد. حتی نمی دانستم برای جستجوی این تصویر باید از کجا شروع کنم.

دو هفته بعد دوستم کاترینا رافائل را دیدم که تا آنجائی که می دانم سه کتاب در مورد کریستالها نوشته است و تازه از مصر بازگشته بود. او را در يك سوپر مارکتی در تائو نیو مکزیکو در حالی که پشت دستگاه چاپ فیلم ایستاده بود، دیدم او داشت عکسهایی که به تازگی از سفرش به مصر گرفته بود را تحویل می گرفت. او دسته ای عکس به ارتفاع 10 اینچ را روی پیشخوان گذاشته بود و يك يك آنها را نگاه می کرد و هر 36 تا را در يك گروه

دسته بندی می کرد .مشغول صحبت شدیم که ناگهان او به من گفت: فرشته راهنمایم به من گفت که هر وقت ترا دیدم يك عكس به تو بدهم. او یکی از عکسها را به طور اتفاقی انتخاب کرد و گفت این عکسی است که باید به تو بدهم. با وجود اینکه چندین سال بود که با هم دوست بودیم ،کاترینا هیچ اطلاعی درباره کاری که داشتم انجام می دادم نداشت. عکسی که او به من نشان داد تصویر گل حیات بر روی دیواری در مصر بود. (شکل 1-16). این دیوار خاص احتمالاً یکی از قدیمیترین دیوارهای موجود در مصر است . در معبدی که تقریباً 6 هزار سال قدمت دارد و از قدیمی ترین معابد در کره زمین است. وقتی تصویر گل حیات را دیدم از تعجب فریاد زدم. کاترینا از من پرسید که این چیست؟ تنها چیزی که می توانستم بگویم این بود که تو چیزی از این تصویر نمی فهمی.



(شکل 1-16)

منبع: <http://rahemarefat.com>

فصل دوم کتاب گل حیات :راز گل آشکار می گردد

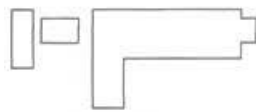
سه معبد آیزیس در آیدوس

(1-2)معبدی واقع در آیدوس است که توسط سیتی اول برای آیزیس یا الهه باروری بنا شده است. در پشت این بنا، معبد بسیار قدیمی تر دیگری به نام آیزیس قرار دارد که دیوار منقوش به گل حیات، توسط کاترینا رافائل

در آنجا پیدا شده است. معبد سومی هم با نام مشابه در همان جا، به الهه آیزیس تقدیم گردیده است. شکل (2-2) نمایانگر چگونگی قرار گیری این سه بنا می باشد.



(شکل 2-1)



(شکل 2-2)

از قرار معلوم، آنها هنگامی که به منظور ساخت معبد ستی اول کوه را می کردند، از وجود معبد سوم آیزیس کاملاً آگاه بودند و دومین معبد را که قدیمی تر بود ما بین دو معبد دیگر پیدا کردند. ستی اول با تغییر نقشه معبد جدید و تبدیل آن به صورت

(إل انگلیسی) سعی کرد از صدمه زدن به معبد قدیمی تر جلوگیری کند و از آنجایی که این تنها معبد به صورت إل در تمام مصر است، به این نظریه قوت می بخشد.

برخی معتقدند که معبد قدیمی را هم ستی اول ساخته است، اما بنای قدیمی طراحی و ساختاری کاملاً متفاوت دارد و سنگهای آن بسیار بزرگتر می باشند. بیشتر باستان شناسان مصری معتقدند که این معبد بسیار قدیمی است، همچنین به لحاظ ارتفاع، پایین تر از معبد ستی می باشد که همین امر قدمت معبد را مشخص می سازد. زمانی که ستی اول ساخت معبد جدیدش را آغاز کرد، معبد دوم همانند تپه ای به نظر می آمد اما معبد سوم که طولیتر است و به شکل مستطیل می باشد و در قسمت پشتی قرار دارد، یکی از قدیمی ترین معابد مصر می باشد. بدین منظور ستی اول معبد را در جایی که معبد سوم قرار داشت و بسیار قدیمی تر بود، بنا کرد و معبد جدیدی به آیزیس تقدیم نمود. ما ابتدا معبد ستی اول، و سپس معبد سوم و بعد از آن دومین و قدیمی ترین معبد را مورد بررسی قرار می دهیم.

خطوط کنده کاری شده زمان

اخیراً باستان شناسان مطالب جالبی درباره کنده کاریهای روی دیوار این معابد کشف کرده اند. جهانگردان متوجه خرابکاریها و لب پریدگیهای زیادی روی دیوارها، بخصوص خطوط تصویری هیروگلیف مربوط به جاودانگان نامیرا شده اند. آنچه که آنها ممکن است توجه نکرده باشند، این است که لب پریدگیها در طول يك خط افقی می باشد که به صورت خاصی تا بلندی چشم حدود 12 تا 15 پا می باشد. هیچ لب پریدگی بالاتر یا پایین تر از این محدوده وجود ندارد. حتی هنگامی که من هم آنجا بودم متوجه این مسئله نشدم و تشخیص این موضوع برای باستان شناسان مصری هم سخت بود، تا اینکه بعد از صدها سال شخصی اظهار داشت که این لب پریدگیها در محدوده ای خاص بوجود آمده است. بعد از درك این موضوع آنها کم کم متوجه تفاوتهایی بین مناطق بالایی و پایین لب پریدگیها شدند.

سرانجام دریافتند که روی دیوارها خطوط زمان وجود دارد. این خطوط از بلندای چشم به سمت کف زمین نمایانگر گذشته و از بلندای چشم تا 15 پا یا بیشتر، نمایانگر حال یعنی زمانی که معبد ساخته شده است و بالاتر از آن نمایانگر آنچه در آینده اتفاق خواهد افتاد، می باشند.

سپس باستان شناسان دریافتند تنها کسانی که می توانستند این رابطه را درك کنند و در حقیقت خطوط هیروگلیف را از بین ببرند، کاهنان معبد بودند. آنها تنها کسانی بودند که می دانستند، فقط خطوط زمان حال را از بین می برند. در واقع خرابکاریهای معمولی نمی توانستند، تا این حد در انتخاب خطوطی که نمایانگر زمان حال است دقیق باشند. به عبارت دیگر خرابکاران هیچگاه بدون پتك وارد معبد نمی شدند، و با دقت خرابکاری نمی کردند اما بهر حال برای کشف این مطلب می بایست قرنهای گذشته.

معبد ستی اول

شکل (2-3) نمای ورودی معبد ستی اول در آبدوس می باشد. این بخش کوچکی از يك معبد بسیار بسیار بزرگ است.



(شکل 2-3)

اکنون من حداقل به دو دلیل معتقدم که مصریها می توانستند، آینده را ببینند. یکی از دلایلم، تصویری است که در بالای یکی از تیرك های اولین معبد آبدوس قرار دارد که اگر قبلاً آن را ندیده باشید باورش مشکل است، اما وجود دارد. دفعه آینده که از مصر دیدن کنم قصد دارم، عکسی از دومین دلیلم بگیرم، چون دقیقاً می دانم در کجا قرار دارد.

بدون هیچ شکی فکر می کنم، این دو تصویر گواه روشنی بر این ادعا هستند که مصریان قادر به دیدن آینده بودند. اینکه آنها چطور اینکار را انجام می دادند را نمی دانم و فهم آن به شما بستگی دارد. ولی واقعیت این است که آنها قادر به انجام این کار بودند. در اواخر کتاب تصویری که این موضوع را ثابت می کند به شما نشان خواهم داد.

معبد سوم

شکل (2-4) (تصویر معبد سوم می باشد که معبد عریضی است. شاهان و فراعنه قدیم مصر بر این باور بودند، که معبد سوم مقدس ترین نقطه در تمام مصر بوده است. زیرا که اعتقادشان بر آن بود، که آیزیس رستاخیز را در این محل تجربه کرده است و به جاودانگی رسیده است. شاه زوسر مقبره زیبا و هرم پله ای مشهورش را در ساك کارا ساخت، او گمان می کرد محلی برای خاکسپاری آنان بود. اما نه اینکه او خود را در آنجا دفن کند. در عوض، به درخواست خودش در پشت معبد محقر دفن شد.



(شکل 2-4)

آنها هیچ کس را داخل معبد سوم راه نمی دهند اما من نمی توانستم فقط بایستم و از بالا به آن نگاه کنم. بنابراین هنگامی که کسی در اطراف دیده نمی شد، از روی دیوار به داخل حیاط پریدم و حدود پنج دقیقه وقت داشتم تا قبل از قیل و قال مصریان آنجا را ببینم. خطوط هیروگلیف آنجا فوق العاده بودند. مثل آن را هیچ جای دیگر نمیتوانید ببینید و سادگی و کمال نقاشیها قابل توجه است.

هندسه مقدس در معبد دوم و گل حیات

شکل (2-5) دومین معبد از سه معبد است، که پایین تر از بقیه قرار دارد. قبل از اینکه این معبد را ببابند، زیر زمین مدفون بود. پاگردی که در لبه راست دیده می شود، بدین منظور ساخته شده است که اجازه دسترسی به سطح زمین را بدهد. این عکس از معبد سوم را درحالی گرفتم که به معبد سستی اول نگاه می کردم و دیوار پشتی آن در زمینه قابل رؤیت است. دومین معبد جایی است که نقوش گل حیات در عکس کاترینا پیدا شدند.

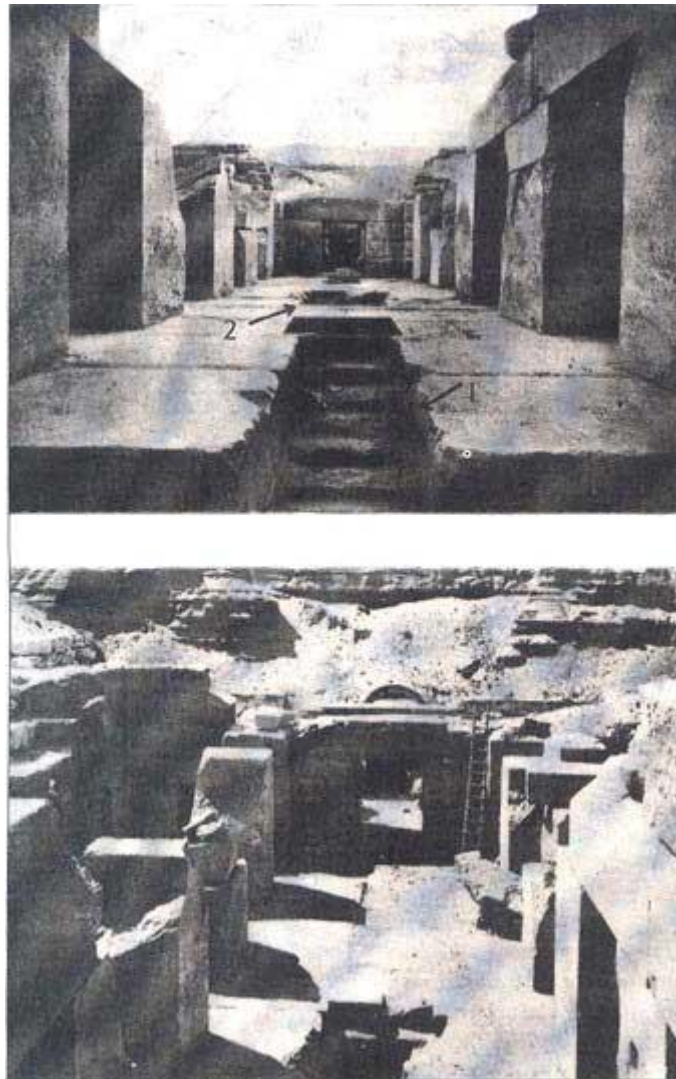


(شکل 2-5)

آنها تنها اجازه ورود به يك قسمت از معبد دوم را می دهند زیرا به دلیل بالا آمدن رود نیل قسمت اعظم آن از آب پر شده است، اما هنگامی که اولین بار آن را پیدا کردند، در خشکی قرار داشت.

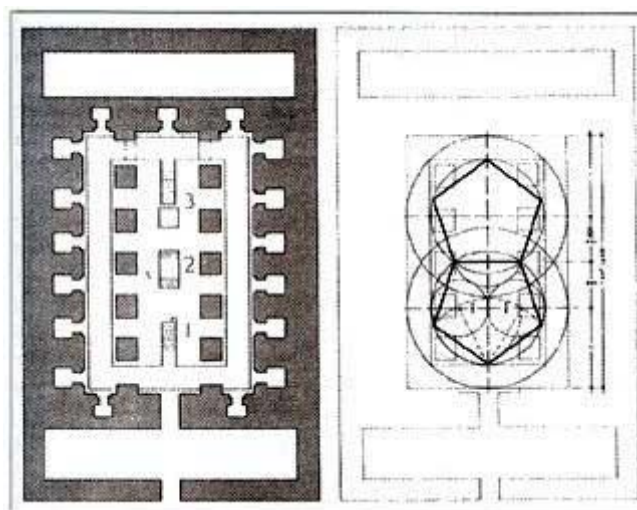
شکل (2-6) نمای درونی مرکز معبد را قبل از اینکه از آب پر شود، نشان می دهد. در این تصویر سه محدوده مجزا وجود دارد:

- 1- پله هایی که از پایین تا مرکز معبد کشیده شده است جایی که سنگی شبیه محراب وجود دارد
- 2- سنگ شبیه به محراب
- 3- پله هایی که از طرف دیگر محراب پایین می روند، که در این تصویر قابل رؤیت نیستند.



(شکل 2-6)

شما در این عکس سه سطح که در سه مرحله از آیین آزیزیس وجود دارد را می بینید. در شکل (2-7) صفحه بعد می توانید دو بخش از پله هایی را که در نقشه معبد دوم آزیزیس وجود دارد را ببینید.

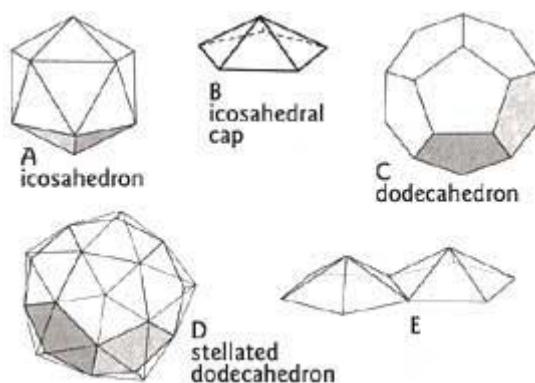


(شکل 2-7)

در این تصویر لوسی لَمی ، به بررسی طرح اولیه معبد پرداخته است. دو پنج ضلعی که پشت به پشت یکدیگرند، نشانگر هندسه مقدس پنهان در نقشه معبد می باشد. در حال حاضر لازم است تا پیش زمینه ای از این هندسه به شما بدهم.

شکلی که در تصویر الف (2-8) نشان داده شده يك 20 وجهی است . سطح این 20 وجهی از مثلثهای متساوی الاضلاعی که درون اشکال پنج ضلعی ترتیب داده شده اند، (شکل ب) ساخته شده است، که در

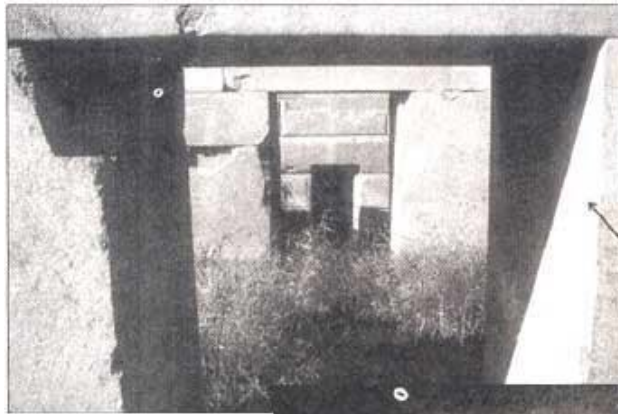
هندسه مقدس آن را کلاهکهای 20 وجهی می نامند. در اینجا مثلثها متساوی الاضلاع هستند. اگر قرار بود شما کلاهکهای 20 وجهی را از روی يك 20 وجهی برداشته و روی هر يك از سطوح يك 12 وجهی قرار دهید، یعنی 12 پنج ضلعی مانند شکل "سی" کنار هم قرار گیرند، شکل بدست آمده يك 12 وجهی ستاره شکل با ابعاد خاص است که حاصل آن "ادراك آگاهی مسیحایی" در اطراف زمین می باشد. (تصویر د) بدون وجود این ادراك، آگاهی جدیدی روی زمین پدید نمی آمد.



(شکل 8-2)

دو کلاهك 20 وجهی به هم جفت شده، همانند يك صدف می باشند که در شکل "ای" نشان داده شده است. بر طبق تصویر نشان داده شده، این کلاهکها در هندسه، کلیدی بر "ادراك آگاهی مسیحایی" می باشند. احساس می کنم این چیزی است، که آنها در هندسه نقشه این معبد قدیمی به آن اشاره می کنند. به نظر من این امر که آنها از پنج ضلعیهای پشت به پشت هم در نقشه معبد پیشکشی به آیزیس یعنی الهه باروری ورستاخیز استفاده کردند، خیلی مناسب آمد زیرا به رستاخیز و عروج مسیحایی ختم شده است.

شکل (2-9) قسمت پایین معبد دوم را نشان می دهد. علامت در تصویر نشانگر جایی است، که کاترین ندانسته عکس گل حیات را گرفته است. شکل (2-10) عکسی است که با دوربین من گرفته شده است. این عکس واضح تر از عکس کاترین است. شما می توانید در زیرسایه، نمونه دیگری از گل حیات را که روی همان سنگ در مجاورت یکدیگر قرار دارند، ببینید. در سمت چپ این دو نمونه گل حیات، تصاویر دیگری مرتبط به آنها در روی همان سنگ وجود دارند. سنگهایی که برای ساختن این معبد به کار رفته اند، از جمله سنگی که این تصاویر رویشان حك شده، بسیار عظیم می باشند. می توان گفت وزن آنها حداقل 70 تا 100 تن است. اما چطور بربرها قادر به جابجایی، سنگهای 100 تنی بودند، باعث تعجب است.



شکل ۹-۲

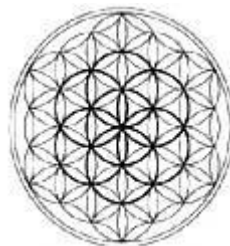
شکل ۱۰-۲



شکل ۱۱-۲

(شکل ۹-۲، ۱۰-۲، ۱۱-۲)

روی این دیوارها طرحهای بسیاری که مرتبط بهم می باشند، وجود دارند. طرح سمت چپ در شکل (۱۱-۲) بذر حیات نامیده می شود. که مستقیماً از طرح گل حیات (۱۲-۲) بیرون می آید.



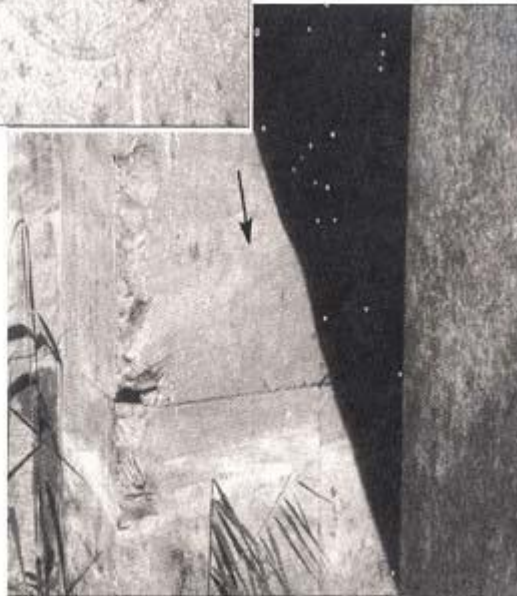
(شکل ۱۲-۲)

در زیر این دیوار آب وجود داشت، از این رو من نتوانستم به آنجا بروم، اما بسیار کنجکاو بودم، که بدانم در آنطرف این سنگ چه می باشد. بنابراین من خم شدم و دوربین خود را روی اتوماتیک گذاشتم و عکسی گرفتم. ببینید چه چیزی بیرون آمد، این چیزی بود که من گرفتم. (۱۳-۲)

شما می توانید آشکارا در این عکس ببینید، اما این اجزا ترکیب کننده متعددی را نشان می دهد. این شکلی است که در این دوره بررسی می کنیم.



شکل ۱۳-۲



شکل ۱۴-۲

(شکل 14-2, 13-2)

با نگاه کردن به این نقاشیها احساس غیرقابل توصیفی به من دست داد. زیرا برایم آشنا بودند و معنایشان را می دانستم و حال آنکه، این تصاویر از هزاران سال پیش روی دیوار مصریان نقش بسته بودند. نقوش بسیار قدیمی بودند اما من دقیقاً می دانستم که آنها چه هستند.

کنده کاریهای کاپتها

عکس بعدی دیواری در معبد دوم را نشان می دهد، که با عدسی 80 میلیمتری از فاصله خیلی دور گرفته شده است. شما به زحمت می توانید شکل (2-14) را ببینید، گرچه وقتی آنجا بودیم به وضوح می توانستیم آنرا ببینیم که چیزی شبیه به شکل (2-15) می باشد.

این سمبل مسیحیان می باشد ولی توسط گروهی مصری با نام کاپتها ابداع شده است. آنان در زمان امپراطوری مصر می زیستند. بعدها این گروه با دو گروه دیگر مصری به نام اِسن ها و دِرویدها، اولین گروه مسیحیان را تشکیل دادند. بعضی ها معتقدند، که این دو گروه ریشه مصری نداشتند، اما ما معتقدیم که آنها مصری بودند.



(شکل 15-2)

این سمبل کاپتها است و وقتی آن را دیدم به این نتیجه رسیدم که احتمالاً کاپتها کسانی بودند که نقاشیهای مربوط به گل حیات را کشیدند و سازندگان اولیه این معابد نبودند. کاپتها بعداً به آن محل آمدند، اما شاید آنها

می دانستند که این جایگاه رستاخیز بوده است و از آن برای مقصودی مشابه استفاده کردند. زمانی که این نقوش را حَك می کردند از عمر بنا هزاران سال گذشته بود. اما از عمر این نقوش قدیمی بیش از 500 سال قبل از میلاد مسیح نمی گذرد، که این زمان برپایی کاپتها است.

شکل (2-16) سمبل اصلی کاپتها را نشان می دهد، صلیب و دایره ای که گاهی درون يك مثلث یافت می شود. (2-17) تصویر دیگری است که در آن شما صلیب و دایره را می بینید، اگرچه بسیار ساییده شده است. در بالا می توانید شش حلقه مرکز گل حیات را ببینید. در نقاشیهای مصری، هر گاه نیمکره ای بالای يك سر ببینید، بدان معنا است که آنچه درون نیمکره است بیشتر مورد توجه می باشد. این چیزی است که آنها در آن زمان به آن فکر می کردند یا به دنبال چنین هدفی بودند.



(شکل 2-16)



(شکل 2-17)

شکل (2-18) نمونه دیگری از بکارگیری این سمبل که در آن کمانهای داخلی توسط دایره ای از خارج احاطه شده است، می باشد.

(2-19) تصویری است که برایم جالب است. شما در آن ماهی را می بینید که هوا تنفس می کند. این تصویر قبل از میلاد مسیح حَك شده است و سمبل کاپتها است. در این تصویر 13 شکاف کوچک یا فلس وجود دارد که برای تنفس هستند. قبلاً هم توسط داگوئها در پرو ماهی را که هوا تنفس می کند دیده ایم. اکنون در مصر و دیگر نقاط جهان هم آن را می بینیم.



(شکل 18-2)



(شکل 19-2)

کلیسای اولیه سمبل‌های مسیحیت را تغییر داد

زمانی که به گذشته باز می‌گردید و بعضی نوشته‌های قدیمی را به دقت مطالعه می‌کنید، در می‌یابید که حدود 200 سال پس از مرگ مسیح تغییر بزرگی در دین مسیحیت بوجود آمده است. در واقع این دین حدود 200 سال شناخته نشده بود تا زمانی که کلیسای ارتودوکس یونان، که نافذترین کلیسای آن دوره بود، تغییرات بسیاری در مسیحیت بوجود آورد. آنها خیلی از عقاید را رد و بسیاری را اضافه کردند و مسائل را چنان که به نفع ایشان بود تغییر دادند. یکی از تغییراتشان سمبلی مهم بود. از زمان کهن در دستنوشته‌های مکتوب، مسیح را با سمبل دلفین و نه ماهی می‌شناختند. در زمان اصلاحات از سوی کلیسای ارتودوکس یونان این سمبل از دلفین به ماهی تغییر پیدا کرد. امروزه مسیح را ماهی می‌خوانند و حتی مسیحیان مدرن نیز ماهی را برای معرفی دین مسیحیت نشان می‌دهند. من معنای دقیق آن را نمی‌دانم، تنها می‌توانم زمانی که درباره دلفینها صحبت می‌کنیم، آن را درک کنم. به علاوه، کلیسای ارتودوکس یونان تمام مراجع مربوط به بازگشت به زندگی را که در گذشته به عنوان بخشی از دین مسیحیت کاملاً مورد قبول قرار گرفته بود، را از کتاب مقدس خارج کرد.

گل حیات: هندسه مقدس

شکل (2-20) از گل حیات نه تنها در مصر بلکه در سراسر دنیا دیده شده است. در جلد دوم عکس‌هایی از جهانی بودن آن را به شما نشان خواهیم داد. این تصویر در ایرلند، ترکیه، انگلیس، مصر، چین، تبت، یونان و ژاپن و در خیلی جاها پیدا شده است.



(شکل 20-2)

تقریباً در همه جای دنیا این تصویر يك نام دارد و آن گل حیات است، اگرچه در دیگر نقاط عالم نامهای دیگری دارد. دو تا از اصلی ترین نامهای آن «زبان سکوت» و «زبان نور» می باشد. این علامت منشاء کل زبانها است و اولین زبان عالم است که در شکل و تناسبی خالص قرار دارد.

این تصویر را گل می نامند، نه فقط به این دلیل که شبیه گل است، بلکه بدلیل آنکه چرخه يك درخت میوه را نشان می دهد. درخت میوه، گل کوچکی بوجود می آورد که تغییر ماهیت می دهد و به میوه ای مانند گیلاس، سیب یا هر چیز دیگری تبدیل می شود. میوه در درون خود دانه را نگه می دارد، سپس بر زمین می افتد و در خاک رشد می کند و تبدیل به درختی دیگر می شود. بنابراین در این پنج مرحله چرخه ای از درخت به گل و گل به میوه و میوه به دانه و بازگشت دوباره به درخت وجود دارد. این معجزه مسلم، تنها از فکر ما می گذرد و آنقدر تکرار شده است که آن را می پذیریم بدون اینکه بیشتر درباره اش فکر کنیم. پنج مرحله ساده و معجزه آسا در این چرخه زندگی، در واقع به موازات هندسه های زندگی هستند و در ادامه این کتاب به طور کامل آنها را مورد بررسی قرار می دهیم.

بذر حیات

همانطور که قبلاً در شکل (2-12) نشان داده شد، در وسط گل حیات، هفت دایره که از داخل به هم متصل است وجود دارند که اگر آنها را بیرون آورده و خطی دورشان رسم کنید، تصویرحاصله بذر حیات نام دارد.

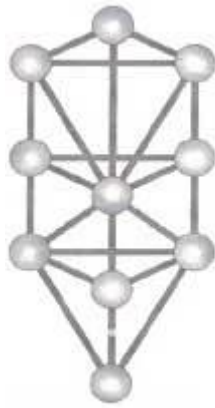
(2-21)



(شکل 2-21)

ارتباط درخت حیات

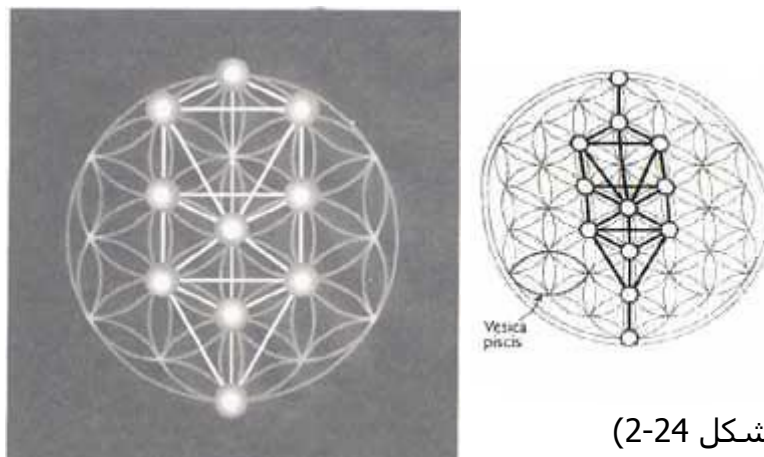
تصویر دیگر در این طرح که شما احتمالاً بیشتر با آن آشنایی دارید درخت حیات نامیده می شود. (2-22) بسیاری معتقدند که درخت حیات از یهودیان یا عبریان نشأت گرفته شده است، اما اینطور نیست. کابالا ، سرآغاز درخت حیات نبوده است و برای آن شواهدی وجود دارد. درخت حیات متعلق به هیچ فرهنگی نیست. حتی متعلق به مصریانی که آن را روی دو دسته از سه ستون های کارناک و لوکزور در مصر حدود 5000 سال پیش حك کردند، نیز نمی باشد. به هیچ نژاد یا مذهبی متعلق نیست بلکه طرحی است که با طبیعت نزدیکی خاصی دارد. اگر شما به سیارات دور دست که در آنها سطوح آگاهی وجود دارد بروید، مطمئناً همین تصویر را خواهید یافت.



(شکل 2-22)

بنابراین با مقایسه این هندسه در پنج چرخه درخت و میوه، گل و دانه آن روی زمین، متوجه می شویم که منشأ يك درخت کاملاً در داخل دانه خواهد بود. اگر تصاویر بذر حیات و درخت حیات را روی هم بگذاریم، می توانیم این رابطه را ببینیم. (2-23)

این دو همچون کلیدی هستند که یکی در جهت دیگری جفت می شوند. بعلاوه اگر به درخت حیات که روی ستونهای مصری یافت شده بنگرید، دایره دیگری در بالا ودایره ای را در پایین خواهید دید. (2-24) این بدان معنا است که آنها اساساً 12 جزء بودند و این 12 جزء مستقیماً حول تصویر گل حیات جفت شده اند. (دایره سیزدهم درخت هم می تواند آنجا باشد یا نباشد).



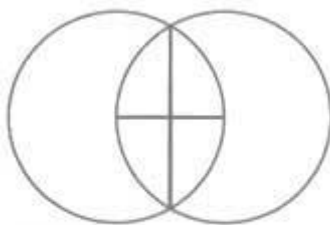
(شکل 2-24)

(شکل 2-23)

برای شناسایی هندسه مقدس از ابتدا شروع می کنیم و به آرامی آن را می سازیم تا به جایی برسیم که به مفهوم آن دست یابیم. ابتدا می توانید روش انطباق و حرکت انواع هندسه مقدس را روی یکدیگر بررسی کنید. این روش معقول (راست مغزی) ادراک طبیعت برای شناخت خصوصیات این نوع هندسه است. هر چه بیشتر و بیشتر طرحهای پیچیده را بررسی کنیم، بیشتر می توانید این نوع ارتباط خارق العاده را که در همه چیز جریان دارد ببینید. درصد احتمال وقوع بعضی از این روابط هندسی زلیون به يك می باشد، اما همواره شاهد آشکار شدن روابطی خواهید بود که باعث بوجود آمدن شگفتی در چارچوب ذهنتان خواهد شد.

جام حوت

در هندسه مقدس طرحی شبیه به شکل (2-25) وجود دارد و زمانی که مراکز دو شعاع قرین دواير روی محیطهای یکدیگر قرار گیرند، بوجود می آید. منطقه ای که دو دایره همدیگر را قطع می کنند جام حوت نامیده می شود. بتدریج درمی یابید که این ترکیب یکی از غالب ترین و مهمترین روابط در هندسه مقدس است.

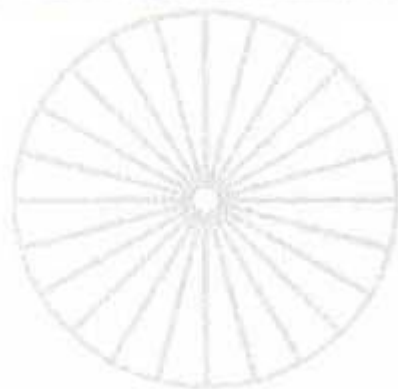


(شکل 2-25)

در جام حوت دو محاسبه وجود دارد. یکی عرض داخلی منطقه برخورد دو دایره و دیگری دونقطه طولی تداخل را در مرکز بهم وصل می کند. این دو کلیدهایی می باشند که درون آن اطلاعات با اهمیتی نهفته اند. آنچه اکثریت نمی دانند این است که هر خطی در درخت حیات، چه شامل 10 یا 12 دایره باشد، اندازه جام حوت را در طول و یا در عرض گل حیات نشان می دهد و همه این ارتباطات هدف نهایی می باشند. اگر به دقت به ترکیب بزرگ شده، درخت حیات نگاه کنید، درخواهید یافت که هر خط دقیقاً در ارتباط با طول یا عرض يك جام حوت است. زمانی که از فضای بزرگ بیرون می آییم این اولین رابطه ای است که نمایان شده است. (فضای بزرگ ، کلید دیگری است که به زودی در مورد آن بحث خواهیم کرد.)

چرخهای مصری و سفر به ابعاد

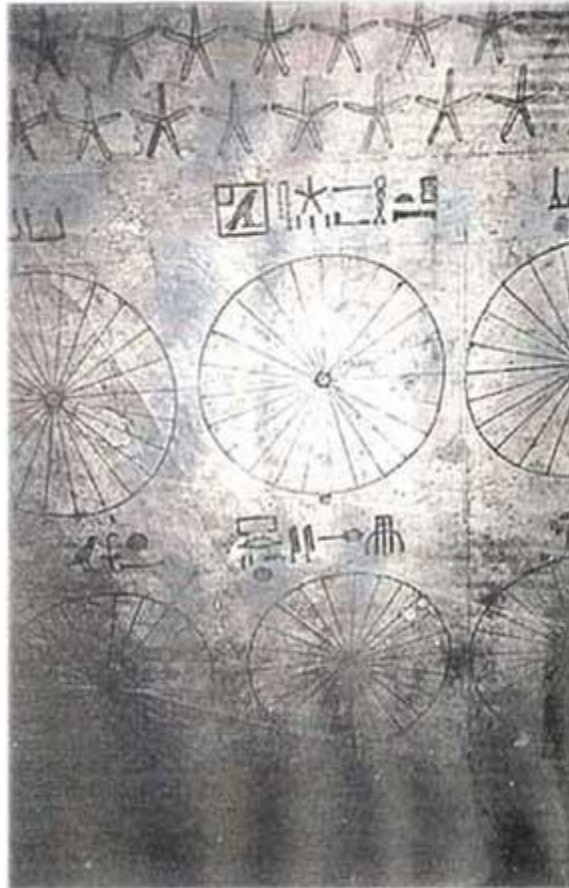
شکل (2-26) نشانگر بعضی از قدیمیترین نمادهای شناخته شده هستند. تاکنون، این چرخها تنها روی سنگ قبرهای خیلی قدیمی مصری یافت شده اند. این چرخها همیشه در دسته های چهار تایی یا هشت تایی دیده می شوند و کسی دلیل آنرا نمی داند. مشهورترین باستان شناسان مصری جهان کوچکترین نظری درباره مفهوم آنها ندارند. اما این چرخها برای من شواهدی هستند، که مصریان می دانستند گل حیات بیش از يك طراحی زیبا بوده است. شاید حتی اطلاعاتی بیشتر از آنچه اینجا بیان خواهد شد، داشته اند. برای درك اینکه این چرخها در کجای گل حیات هستند، باید مراحل عجیب دانشی را که در درون آن وجود دارد، را مطالعه کنید اما هرگز تنها با نگاه کردن به طراحی ها به جواب نمی رسید و این چیزی نیست که شما بطور تصادفی به آن برسید و باید راز کهن گل حیات را بدانید.



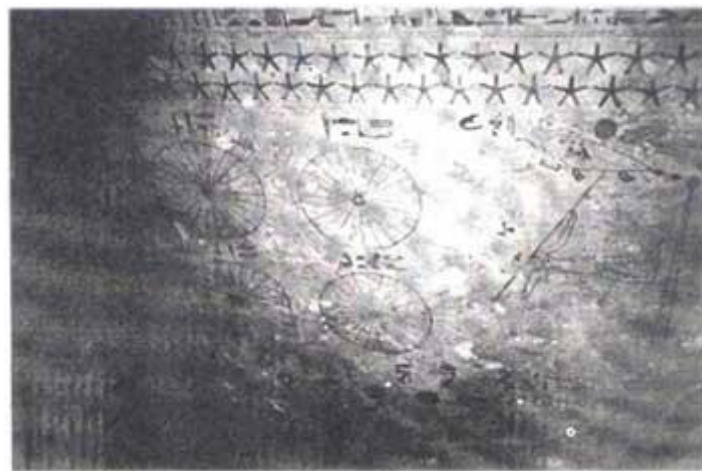
(شکل 2-26)

شکل (2-27) قسمتی از دسته هشت تایی این چرخها را نشان می دهد. شکل (2-28) خیلی تیره است و تشخیص جزئیات در آن سخت می باشد. در این تصویر شما سقفی را مشاهده می کنید، که هنگام عکس گرفتن بسیار تاریک بود. اگر به سمت راست دیوار حرکت کنیم، تصویر 7 مرد را با سر حیوان می بینیم. آنها نترها یا خدایان نامیده می شوند و بالای سر هر يك بیضی قرمز، نارنجی وجود دارد، که تات آن را هسته تبادل می نامد. نترها بر روی زمانی متمرکز هستند، که ما به سمت یکی از مراحل بازگشت (صعود) در حال حرکت می باشیم، که یکی از تغییرات بیولوژیکی بسیار سریع به يك حالت دیگری از حیات می باشد. تصویری از این تحول هنگامی که در امتداد خط حرکت می کنند، دیده می شود. سپس ناگهان خط قطع می گردد و يك تغییر مسیر 90 درجه به سمت بالا انجام می شود و به صورت عمودی نسبت به جهت اولیه شان حرکت می کنند.

این 90 درجه بخش بسیار مهمی از تحقیقات ما است. این چرخش 90 درجه برهانی قاطع در درك چگونگی طرح ریزی رستاخیز یا صعود است. سطوح ابعاد بصورت 90 درجه از هم تفکیک شده اند. نتهای موسیقی به صورت 90 درجه از هم تفکیک شده اند و چاکراها نیز با 90 درجه از هم جدا شده اند. 90 درجه در بسیاری از موارد مطرح می شود. در واقع برای ورود به بعد چهارم (یا هر بعدی در این خصوص)، ما باید چرخشی 90 درجه انجام دهیم.



(شکل 2-27)



(شکل 2-28)

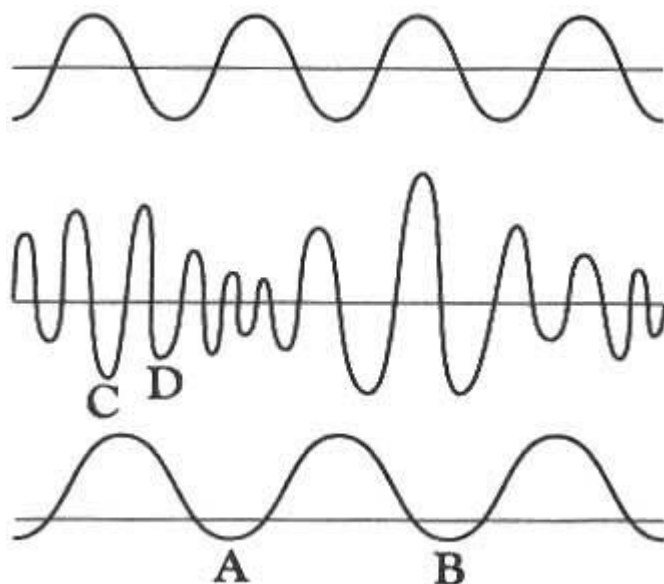
شاید، در این جا دیگر باید مطمئن شویم، که ما درباره ابعاد يك اطلاعات داریم، مثل بعد سوم و بعد چهارم، پنجم و الی آخر. اما ما راجع به چه چیز صحبت می کنیم؟ من درباره ابعاد معمولی که در ریاضیات بحث می شوند، یعنی سه محور طول، عرض و ارتفاع یا ابعاد معرف فضا یعنی محورهای $x y z$ از جلو به عقب- چپ به راست و بالا به پایین صحبت نمی کنم. بعضی این سه محور را بعد سوم می نامند، که در این حالت زمان بعد چهارم تلقی می شود، اما این چیزی نیست که من درباره اش صحبت می کنم.

ابعاد، هم آواها و عوالم مواج

آنچه من به عنوان سطوح ابعاد گوناگون می بینیم، بیشتر به موسیقی و هم آواها مربوط است. احتمالاً درباره آنچه که من از آن سخن می گویم، معنای دیگری هم وجود دارد، گرچه بیشتر آنهایی که در این زمینه مطالعه می کنند، کاملاً با من موافقت می کنند. هر پیانو هشت کلید سفید از C به C دارد که اکتاوهای آشنا هستند و بین آنها پنج کلید مشکی قرار دارد. این هشت کلید سفید و پنج کلید سیاه، تمام نت های زیر و بم را بوجود می آورند،

که نت‌های رنگین نامیده می‌شوند. آنها روی هم 13 نت هستند. (در واقع دوازده نت که با سیزدهمین ، اکتاو بعدی آغاز می‌شود). بنابراین از C اول تا بعدی در حقیقت سیزده مرحله و نه فقط هشت مرحله وجود دارد.

با توجه به این مطلب، می‌خواهم مفهوم موج سینوسی را به شما نشان دهم. موجهای سینوسی با نور (و طیف الکترومغناطیس) و نوسان صوت در ارتباط می‌باشند. شکل (2-29) چند نمونه را نشان می‌دهد که همه ما احتمالاً با آن آشنائیم. در واقعیت محض که ما در آن به سر می‌بریم، کوچکترین جز بر روی موج سینوسی بنا شده است و در این جایگاه هیچ چیزی حتی خلاء و روح نیز مستثنی نمی‌باشند.



(شکل 2-29)

همه چیز در این واقعیت، البته اگر با این دید به آنها نگاه کنید، موج سینوسی یا گسینوسی است. آنچه آنها را از هم متمایز می‌کند ، طول موج و شکل آن است. يك طول موج از هر نقطه روی منحنی به نقطه ای که منحنی کامل شروع می‌شود امتداد دارد، از A به B روی طول موج بلندتر و یا از C به D روی طول موج کوتاه‌تر. اگر واقعاً روی يك طول موج بلند بروید، آنها بیشتر شبیه خطوط مستقیم هستند. برای مثال: امواج ساطع شونده از مغز شما حدود 10 به توان 10 سانتی متر هستند و تقریباً شبیه خطوط مستقیم می‌باشند که از سر شما بیرون می‌آیند. فیزیک کوانتومی یا مکانیک کوانتومی به همه چیز در واقعیت به یکی از این دو صورت سینوسی یا گسینوسی نگاه می‌کند. آنها نمی‌دانند چرا نمی‌توانند در يك لحظه به هر دو صورت نگاه کنند، گرچه اگر هندسه را بدقت مطالعه کنند، دلیلش را می‌یابند. شما می‌توانید هر شیئی را مثل این کتاب در نظر بگیرید که از ذرات اتم تشکیل شده است و یا با نادیده گرفتن این نظریه، اشیاء را تنها بصورت يك نوسان موجی شکل مانند جریانهای الکترومغناطیسی یا صوت در نظر بگیرید. اگر با دید اتم به آن نگاه کنید، قوانین متناسب با مدل دیده می‌شوند و اگر با دید امواج نگاه کنید قوانین متناسب با مدل امواج دیده می‌شوند.

همه چیز در دنیای ما بصورت موج، که گاهی مدل یا طرح موج سینوسی نامیده می‌شود، شناخته می‌شود، یا حتی به حالت صوت دیده می‌شود. همه چیز- بدن شما، سیارات و دقیقاً همه چیز به صورت موج هستند. اگر این نوع دید را جهت مشاهده انتخاب کنید و آن را با اصل هم آواهای موسیقی (مفهومی از صوت ترکیب کنید، می‌توانیم درباره ابعاد مختلف شروع به صحبت کنیم.

طول موجها ابعاد را تعیین می‌کنند

ابعاد دیگر، چیزی بجز طول موج با زیر و زبرهای متفاوت نمی‌باشند. تنها تفاوت يك بُعد با هر بُعد دیگری طول موج اولیه آن است. درست مانند، تلویزیون یا دستگاه رادیو. وقتی پیچ دستگاه را می‌چرخانید، طول موج متفاوتی را انتخاب می‌کنید. به همین دلیل تصویر متفاوتی روی صفحه تلویزیون یا ایستگاه متفاوتی را روی رادیو خود می‌گیرید. در رابطه با ابعاد دیگر هم دقیقاً همین گونه است. اگر شما طول موج آگاهی خود را تغییر می‌دادید و در عین حال تمام ساختار بدنتان را به طول موج متفاوتی از این جهان می‌بردید، بدون اغراق از این جهان ناپدید شده و در جهان دیگری که خود را با آن تنظیم کرده بودید، دوباره ظاهر می‌شدید.

این دقیقاً همان کاری است که بشقاب پرنده ها هنگامی که در آسمان عبور می کنند، انجام می دهند. البته اگر تا به حال یکی از آنها را دیده باشید. بشقاب پرنده ها با سرعت باور نکردنی حرکت می کنند و بعد يك زاویه 90 درجه ساخته و ناپدید می شوند. کسانی که در این سفینه ها هستند، مانند آنهایی که در هواپیما مسافرت می کنند، در فضا حرکت نمی کنند. مسافران سفینه آگاهانه و به صورت فیزیکی به وسیله نقلیه اشان متصلند. زمانی که آماده رفتن به جهانی دیگر می شوند، وارد مدیتیشن شده و همه ابعادشان را یکی می کنند، سپس تمام مسافران همزمان تغییرجهتی 90 درجه یا دو تغییرجهت 45 درجه در ذهنشان انجام داده و در حقیقت تمام سفینه و سرنشینانش را به بُعد دیگری می برند.

این جهان، مقصود تمام ستارگان و اتمهایی می باشد، که تا ابد به آن داخل یا از آن خارج می شوند. طول موجی اصلی در حدود 7/23 سانتیمتر دارد. شما می توانید هر نقطه ای در این اتاق را انتخاب کرده و تا ابد به این جهان بخصوص داخل و خارج شوید. از زاویه معنوی، این طول موج 7/23 « اوم » یا صوت جهان در مکتب هندو هاست. تمامی اشیاء در این جهان با توجه به ساختارشان صدایی تولید می کنند. هر شئی صدایی مختص به خود را تولید می کند. اگر میانگین اصوات تمام اشیاء این جهان را بگیرید، این بُعد سوم، به طول موج 23/7 سانتی متر می رسد و این صدای واقعی O M برای این بعد است.

اگر 100 نفر را انتخاب کرده و میانگینشان را بگیرید، همین طول موج دقیقاً معادل فاصله بین چشمهایشان از مرکز يك مردمک تا دیگری است. برای ارائه مثالهای بیشتر می توان به میانگین دقیق فاصله نوک چانه تا نوک بینی یا فاصله سراسر کف دستمان و فاصله بین چاکراهایمان اشاره کرد. این طول 23/7 سانتی متر در سراسر بدن ما به اشکال متفاوت وجود دارد زیرا ما از درون این جهان خاص خارج شده ایم و این طول در درونمان محاط شده است.

این مطلب توسط آزمایشگاههای بل (Bell) کشف شده است، نه توسط يك روحانی که در درون يك غار در محلی ناشناس زندگی می کند. وقتی که آنها برای اولین بار دستگاه مایکروویو را بر پا کردند و امواج را در سراسر ایالات متحده پخش کردند، و سیستم را به راه انداختند، سکونی را در سیستم یافتند. آنها تصادفاً سیستمی را انتخاب کردند که فرکانسی با طول موجی بیش از هفت سانتی متر می فرستاد. نمی دانم چرا آنها این طول موج را انتخاب کردند. آنها برای یافتن این سکون، تمام تجهیزاتشان را بررسی کردند و هر کاری که می توانستند انجام دادند. ابتدا فکر کردند سکون از درون زمین می آید. بالاخره به آسمانها نگاه کردند و سکون را آنجا یافتند و به این نتیجه رسیدند که سکون از همه جا می آید. برای خلاصی از آن دست به کاری زدند که ما به عنوان افراد يك سیاره هنوز از آن رنج می بریم. آنان توان را 50/000 برابر بالاتر از آنچه به طور معمول احتیاج داشتند بردند، که باعث بوجود آمدن میدانی بسیار قدرتمند شد، که جلوی مزاحمت طول موج 7/23 را که از همه جا در اطرافمان می آید، را بگیرد.

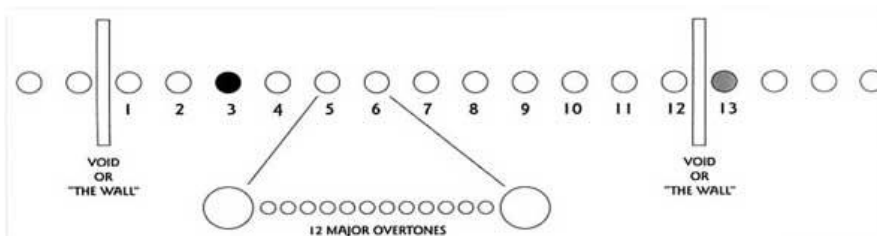
ابعاد و گام موسیقائی

به دلایلی که در بالا اشاره شد، من معتقدم که 7/23 طول موج جهان ما و همان بُعد سوم است. همینطور که به ابعاد بالاتر می روید، طول موج کوتاهتر شده و انرژی بالاتر و بالاتر می رود و هرچه که به ابعاد پایین تر می روید، طول موج بالاتر و بالاتر و انرژی پایینتر و پایینتر و تراکم آن بیشتر و بیشتر می شود. درست مثل يك پیانو که فضایی ما بین نتهاست، بنابراین زمانی که شما يك نت را می نوازید جایی مشخص برای نت بعدی وجود دارد. در این جهان موجی که ما در آن زندگی می کنیم، فضایی معین که در آن ابعادی دیگر یعنی طول موج خاصی که آن بعد در آن قرار دارد، وجود دارد. در چنین جهانی بیشتر فرهنگهای کیهانی، آگاهی اولیه از جهان را دارند و می دانند چطور بین ابعاد حرکت کنند اما ما آن را کاملاً فراموش کرده ایم که اگر خدا بخواهد به یاد خواهیم آورد.

موسیقیدانها، تئوریسینهای موسیقی و فیزیکدانان مدتها پیش کشف کردند که فضاهایی بین نت ها وجود دارند که نت فرعی نامیده می شوند. بین هر پله از گام کروماتیک، 12 نت فرعی وجود دارد. عده ای در کالیفرنیا بیش از 200 نت فرعی کوچکتر بین هر نت را پیدا کردند.

اگر هر نت در گام کروماتیک را به صورت يك دایره نشان دهیم، سیزده دایره خواهیم داشت. (2-30) هر دایره نماینده يك کلید سفید یا سیاه است و دایره هاشور خورده در انتها سیزدهمین نت است، که اکتاو بعدی را

شروع می کند. دایره سیاه در این تعریف، نمایانگر بعد سوم جهان ما و چهارمین دایره بعد چهارم است. دوازده نت فرعی اصلی بین هر دو نت یا دو بعد، کپی ای از نمونه بزرگتر هستند و هلوگرافیک می باشند. اگر جلوتر بروید، بین هر نت فرعی دوازده نت منشعب دیگر را می یابید که المثنی تمامی مجموعه است و بدون اغراق برای همیشه بالا و پایین می رود. این را تصاعد هندسی در هارمونی ها می نامند. اگر مطالعه را ادامه دهید، در می یابید که هر گام واحدی که کشف شده اکتاوی متفاوت از يك تجربه را تولید می کند و این به آن معناست که جهانهای بیشتری برای جستجو پیش روی شماست. (این موضوع دیگری است که به آن رجوع خواهیم کرد).



(شکل 2-30)

احتمالاً شنیده اید که مردم درباره صد و چهل و چهار بُعد و اینکه چگونه آنها به موضوعات معنوی مربوطند، صحبت می کنند. این به خاطر وجود دوازده نت در هر اکتاو و دوازده نت فرعی مابین هر نت است، و $12 \times 12 = 144$ ابعاد مابین هر اکتاو است. اگر بخواهیم صریحتر بگوییم، 12 بعد اصلی و 132 بعد کوچکتر در هر اکتاو وجود دارد، گرچه در حقیقت این تصاعد تا ابد ادامه دارد. نمودار زیر يك اکتاو را نشان می دهد. همانطوری که ملاحظه می کنید، سیزدهمین نت تکرار می شود و سپس اکتاو دیگری در بالای همان اکتاو قرار دارد. بالا و پایین این اکتاو دو جهان در زیر و زیر آن قرار دارد که از لحاظ تئوری تا ابد ادامه می یابد. بنابراین همانقدر که این جهان بزرگ و لایتناهی به نظر می آید، (که البته تنها يك توهم است) هنوز راههای بینهایت دیگری برای تشریح این واقعیت وجود دارد و هر بُعد با دیگری از لحاظ تجربی کاملاً متفاوت است.

بیشتر مطالب در این کتاب بدین مطلب می پردازد که به خاطر بیاوریم، ما روی زمین در بعد سوم این سیاره هستیم که هم اکنون در حال تبدیل شدن به بُعد چهارم و فراتر از آن است. بُعد سوم این سیاره بعد از مدتی برای ما وجود نخواهد داشت و ما تنها برای مدت کوتاهی از آن آگاهی خواهیم داشت. در وهله اول به بررسی نت فرعی بُعد چهارم می پردازیم. بیشتر کسانی که در ابعاد بالاتر هستند و ناظر بر این جریان هستند و به روند آن کمک می کنند، اکنون معتقدند که ما حرکتمان را به سمت ابعاد بالاتر با سرعت زیادی ادامه خواهیم داد.

دیوار بین اکتاو ها

بین هر نت کامل يك جهان و فضا یا جهان نت فرعی، مطلقاً هیچ چیزی وجود ندارد. هر کدام از این فضاها يك خلاء نامیده می شود. مصریان خلاء بین هر بُعد را دوات (duat) و تبتی ها آن را باردو (Bar do) می نامند. هر زمان که از يك بُعد یا نت فرعی به بعدی بروید، از يك سیاهی یا خلاء بین آنها عبور کرده اید. اما بعضی خلاء ها سیاهتر از بقیه اند، و سیاهترین آنها بین اکتاوها قرار دارند. آنها قدرتمند تر از خلاء هایی هستند که درون هر اکتاو وجود دارد. متوجه باشید ما از کلماتی استفاده می کنیم که نمی توانند بطور کامل این مفهوم را توضیح دهند. خلاء موجود بین اکتاو ها را می توان خلاء بزرگ یا دیوار نامید که شبیه به دیواری است که شما باید از آن عبور کنید تا به اکتاو بالاتر برسید. خداوند به دلایل خاصی این خلاء ها را در مسیر ویژه ای قرار داده است که خیلی زود آشکار گردند.

تمام این ابعاد در یکدیگر نفوذ کرده اند و هر نقطه ای در فضا / زمان همه آنها را در بر می گیرد. راه رسیدن به هر يك از آنها در هر جایی وجود دارد، اما این موضوع باعث دستیابی آسان به آنها نمی گردد و شما نیازی به جستجوی آنها ندارید، اما باید بدانید چطور به آنها دست یابید. گرچه در مکانهای مقدس که نقاط وصل زمین و آسمانها هستند، (که بعداً از آنها سخن خواهیم گفت) شاهد واقعیت هندسه در روی زمین می باشیم و آگاهی از ابعاد و نت های فرعی متفاوت در آنها ساده تر می باشد اما مکانهای ویژه ای نیز در فضا هستند که به هندسه فضاها گره خورده اند. پژوهشگران به این مکانها دروازه ستارگان می گویند، که دروازه های ورودی

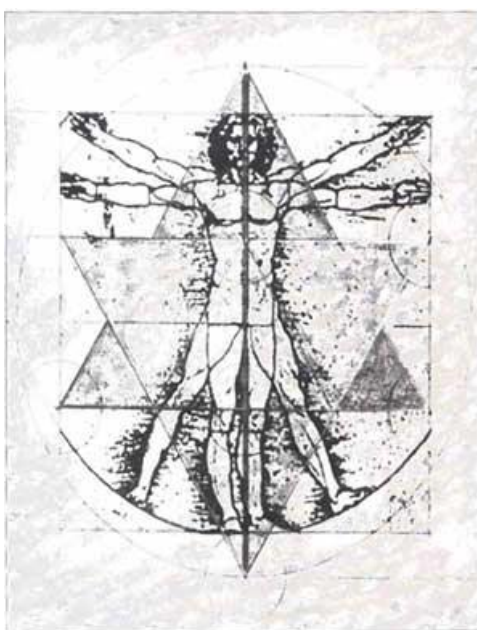
به ابعاد دیگر می‌باشند و داخل شدن از آنها آسانتر است. اما در حقیقت شما می‌توانید برای گذر کردن در هر جایی باشید. اما در حقیقت اگر ابعاد را ادرك نمائید و پذیرای عشق الهی باشید واقعاً مهم نیست در کجا قرار دارید.

تغییر ابعاد

اگر به تصویر انسانهای روی سقف معبد (در چند صفحه قبل) بر گردیم ، می‌بینیم که آنها در حال تغییر ابعاد می‌باشند. آنها چرخش 90 درجه را انجام داده و طول موجشان را تغییر داده اند و آن چرخشها که بعداً خواهید دید به هارمونی‌های موسیقی متصلند و اکنون می‌دانیم که هارمونی‌های موسیقی به ابعاد دیگر متصلند. از آنجا که انسانهای روی سقف این تغییر را در حالی که درباره تناسخ و صعود (رستاخیز) فکر می‌کردند، انجام داده اند، به عقیده من این چرخها به ما می‌گویند، که آنها دقیقاً کجا و به داخل کدام بعد رفته‌اند. وقتی کتاب تمام شود خواهید فهمید که چه می‌گویم.

ستاره چهار وجهی

(2-31) ستاره چهار وجهی که تصویر لئوناردو در پشت آن ترسیم شده است، یکی از مهمترین نقاشیهای این کتاب خواهد بود. آنچه می‌بینید دو بعدی است، اما آنرا بصورت سه بعدی تصور کنید. چنین ستاره چهارپری که در اینجا نشان داده شده است، در اطراف بدن هر انسانی وجود دارد. ما وقت زیادی را صرف خواهیم کرد تا شما به این نتیجه برسید که بتوانید این تصویر را در اطراف بدنتان ببینید. به ویژه متوجه مجرای که از مرکز بدن به پایین می‌رسد جایی که بدن ما انرژی نیروی حیات را از این طریق تنفس بدست می‌آورد باشید. دو راس بالا و پایین این مجرا بعد سوم را به چهارم متصل می‌کند. شما می‌توانید نیروی حیات بخش (پرانای) بعد چهارم را مستقیماً از این مجرا استنشاق کنید. می‌توانید در خلاءای واقعی و بدون هوا برای تنفس قرار گیرید و بدون مشکل زنده بمانید اما به شرط اینکه اصول آنرا بدانید.



(شکل 31-2)

همانطور که ریچارد هوگ لند به سازمان ملل و ناسا نشان داده است، ما اکنون شروع به کشف این میدان به طور عملی کرده ایم. این میدان همانطور که اطراف لئوناردو نشان داده شده است، به دور سیارات، خورشیدها و حتی مجموعه‌های بزرگتر هم وجود دارد و این می‌تواند توضیح استاندارد باشد که چگونه برخی از سیارات بیرونی زنده می‌مانند. چرا؟ چگونه میزان تابش سیارات نسبت به آنچه از خورشید دریافت می‌کنند مشخص تر است؟ این تشعشع از کجا می‌آید؟ از چنین منظرگاهی، اگر لئوناردو به جای انسان يك سیاره بود، نقاط واقع در قطبین شمال و جنوب آن، انرژی بسیار زیادی از بُعد یا ابعاد دیگر می‌آوردند. بدون اغراق سیارات در بیش از يك بُعد وجود دارند و اگر شما بتوانید زمین را با تمام شکوهش، میدانها و انرژی های متفاوت دور سیاره ببینید، مبهوت خواهید شد. زمین ما خیلی پیچیده تر و تودرتو تر از آن چیزی است که ما در این سطح متراکم

می توانیم درك كنیم. این هدایت انرژی در حقیقت نمایانگر چگونگی کار آن برای انسانها نیز می باشد، و بعد یا ابعاد ویژه ای که این انرژی از آنجا می آید، بستگی به چگونگی تنفس ما دارد.

در نقاشی لئوناردو، چهار وجهی که راس آن به سمت بالا و به خورشید اشاره می کند، نماینده مذکر است و دیگری که به پایین و زمین اشاره دارد، نمایانگر مونث می باشد. ما چهار وجهی مرد را خورشیدی و دیگری را زمینی می نامیم. تنها دو مسیر قرینه وجود دارد که بشر بتواند از بیرون این ستاره چهارپر نگاه کند. يك نقطه از ستاره در بالای سر و يك نقطه در پایین پا و امتداد کالبد بشر که رو به افق قرار دارد. از نظر شخص مذکر که از چهار وجهی خورشیدی خود به بیرون می نگرند، راس مثلث در جلو و قاعده آن در پشتش قرار دارد، اما در چهاروجهی زمینی درست برعکس این حالت یعنی راس مثلث در پشت و قاعده آن روبروی او قرار گرفته است.

(شکل آ 2-32) از نظر شخص مونثی که از چهار وجهی خورشیدی خود به بیرون می نگرند، راس مثلث در پشت او و قاعده آن در روبرو قرار دارد، در حالی که چهار وجهی زمینی او درست، در حالت برعکس یعنی قاعده مثلث در پشت و راس آن در روبرو قرار گرفته است. (شکل ب 2-32) در جلد دوم همین کتاب، تعمق بر کالبد مثالی را از طریق تنفس چهاردهم توضیح خواهیم داد. ابتدا مایلم، جوانب دیگر را معرفی کنم که شما می توانید بدان وسیله شروع به یادآوری و آماده سازی خود برای فعالیت دوباره و نهایی کالبد نورانی خود یا همان کالبد مثالی کنید. اگر از ابتدا آغاز کنیم، باید درباره تنفس در یوگا صحبت کنیم، که احتمالاً بسیاری از شما با آن آشنایی باشید، و بعد درباره مودرا ها چیزهایی یاد خواهیم گرفت. ما قصد داریم پله به پله جلو برویم، تا برای تجربه تنفس کروی، حالتی از بودن که کالبد مثالی شما از آن متولد می شود، آماده شویم.

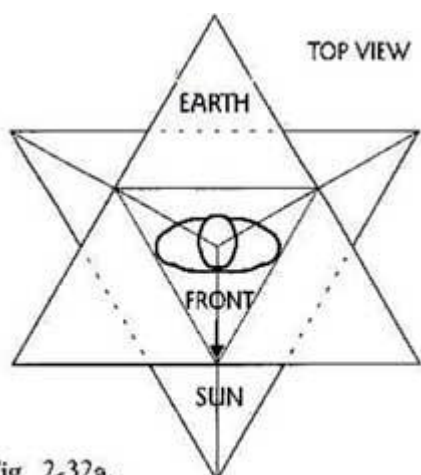
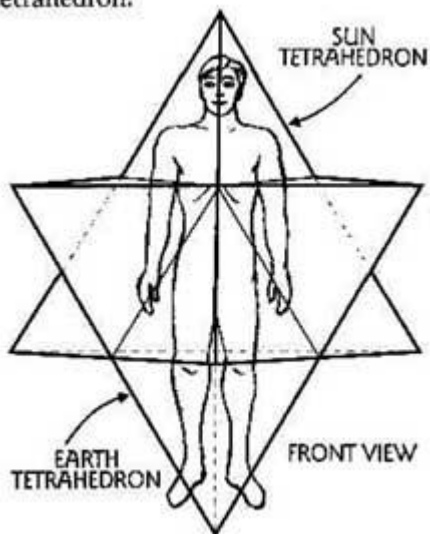
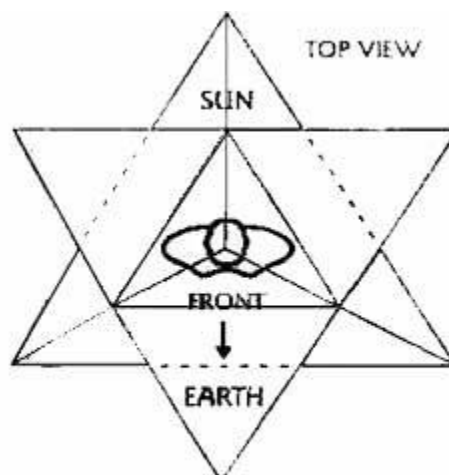
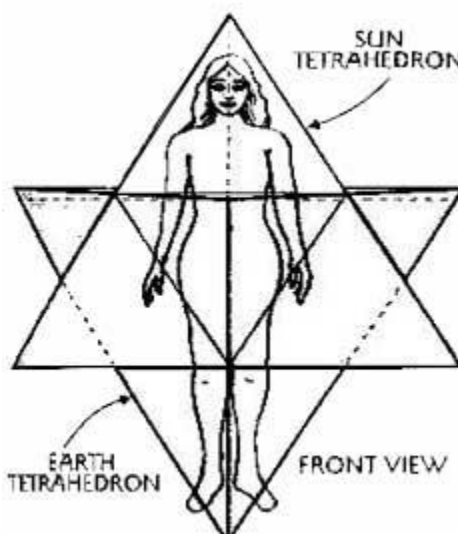


Fig. 2-32a.
Male in his star
tetrahedron.



(شکل آ 2-32)



(شکل ب 2-32)

سه عامل در دوگانگی: تثلیث مقدس

برای درك موقعیتمان در روی زمین ، ما به قسمت دیگری از اطلاعات اشاره خواهیم کرد. در طبیعت به نظر می آید قانون تضاد طبیعت مانند مرد و زن یا سرد و گرم در سراسر ماهیت ما خودنمایی می کند. اما در حقیقت این دوگانگی ناقص می باشد زیرا هر وجهی از ماهیت ما سه جزء دارد. تا بحال شنیده اید که مردم درباره تضاد مابین مرد و زن و قطبیت آگاه صحبت می کنند. این يك حقیقت محض نیست زیرا بدون جزء سوم در این ماهیت قطبین وجود ندارد مگر در يك مورد استثنا که هم اکنون درباره آن صحبت خواهیم کرد.

در هر موقعیتی تقریباً يك تثلیث وجود دارد. چطور است درباره بعضی مثالهای تقارنی مثل سیاه و سفید- سرد و گرم - بالا و پایین- مرد و زن -خورشید و زمین صحبت کنیم .برای سفید و سیاه، رنگ خاکستری وجود دارد. برای سرد و گرم، ولرم و برای بالا و پایین، وسط و برای خورشید و زمین (مرد و زن) ماه (كودك) وجود دارد. زمان هم سه جزء دارد .گذشته، حال و آینده. رابطه ذهنی که ما چطور فضا را بینیم به محور های $X - Y - Z$ مربوط است. - جلو و عقب، چپ و راست، بالا و پایین. حتی در این سه جهت هم يك نقطه میانه یا خنثی وجود دارد که سه قسمت را به وجود می آورد.

شاید بهترین مثال، ساختار ماده در این بعد سوم باشد. ماده خود از سه بخش اصلی ساخته شده است . پروتون، الکترون و نوترون. در بالاتر از ساختمان ماده، اتمها را خواهید یافت و در مرحله پایینتری بعدی ، ذراتی ریزتر با تقسیم بندی ظریفتر. اگر به دقت به هر مرحله بنگرید، در ادراك ما از عالم اکبر و اصغر نیز تثلیث را می یابید.

البته اینجا يك استثنا وجود دارد که در ارتباط با آغاز هر چیز است .وضعیت های اولیه معمولاً دو وجه دارند، اما آنها فوق العاده نادر هستند .توالی اعداد مثالی برای این نمونه می باشد. مانند:

..... 1-2-3-4-5-6-7-8-9-

..... 2-4-8-16-32-

..... 1-1-2-3-5-8-13-21-

این توابع حداقل نیاز به سه عدد متوالی دارند، تا محاسبه تابع بطور کامل امکان پذیر باشد. البته يك استثنا وجود دارد و آن معنای طلایی مارپیچ لگاریتمی است که تنها به 2 عدد نیاز دارد زیرا این مارپیچ منشاء تمام توابع است. به همین ترتیب هم تمامی اتمها سه بخش دارند و البته به غیر از يك استثنا که آن اتم اولیه هیدروژن است. هیدروژن تنها يك پروتون و يك الکترون دارد و نوترونی ندارد. اگر يك نوترون داشته باشد، در مرحله بعدی قرار می گیرد و هیدروژن سنگین نامیده می شود، اما اصل و آغاز هر ماده ای تنها دو جزء دارد.

حال که درباره تثلیث اعداد صحبت کردیم، می توانیم از رنگ نیز صحبت به میان آوریم. سه رنگ اصلی وجود دارد که سه رنگ فرعی را بوجود می آورد. این بدان معناست که جهانی که می شناسیم- تمامی پدیده ها بغیر از مناطق اولیه سازنده آن - از سه بخش اصلی تشکیل شده اند و ادراك جهان توسط آگاهی انسان از سه مسیر زمان و فضا و ماده امکانپذیر است که همگی بازتاب تثلیث مقدس می باشند.

کوهی از اطلاعات

اکنون بسیاری از مردم آگاهند که رویدادهای غیرعادی در زمین در جریان است. ما در عصر سرعت هستیم، ودر مقایسه با گذشته وقایع بسیاری اتفاق می افتد که قبلاً هرگز دیده نشده اند. انسانهای زیادی روی زمین زندگی می کنند واگر با همین سرعت ادامه دهیم، ظرف چند سال جمعیت ما دو برابر می شود و به حدود 11 یا 12 میلیارد نفر می رسد.

با توجه به منحنی یادگیری در تکامل بشر، ذخیره اطلاعات روی زمین بسیار سریعتر از جمعیت در حال رشد است. بر اساس دایرةالمعارف بریتانیکا این امر حقیقت دارد. از زمان قدیمیترین تمدن شناخته شده بشر، یعنی سومریها(سیرکاها در 3800 سال قبل از میلاد)، تا حدود 5800 سال و تقریباً تا 1900 بعد از میلاد، شمار معینی

از اطلاعات جمع آوری شده بودند که دقیقاً اطلاعات ما را نشان می‌دادند. 50 سال بعد از 1900 تا 1950 ، دانش ما دو برابر شده بود و این بدان معنا است که حدود 5800 سال طول کشید تا ما اطلاعاتی را جمع‌آوری کنیم سپس 50 سال طول کشید تا این اطلاعات را دو برابر کنیم- شگفت انگیز است، نه! اما در 20 سال آینده حدود دهه 1970 بار دیگر آن را دو برابر کردیم و 10 سال بعد در حدود سال 1980 برای بار دیگر دو برابر شد! و اکنون تقریباً هر چند سال دو برابر می شود.

دانش واطلاعات چون توده‌ای عظیم به سمت ما می آید. برای مثال در اواسط دهه 80 اطلاعات دریافت شده چنان سرعتی داشتند که ناسا نمی‌توانست آنها را با همان سرعت در کامپیوترها بگنجاند. آنطور که شنیدم در سال 1988 آنها تقریباً در وارد کردن اطلاعات به سیستم 8 یا 9 ساعت عقب‌تر بودند. هم زمان با حجم انبوه اطلاعات، سرعت کامپیوترها هم افزایش می‌یابد.

تقریباً هر هجده ماه کامپیوترها سرعت و حافظه خود را به دو برابر افزایش می‌دهند. در ابتدا ما کامپیوتر های 286، 386 و بعد 486 را داشتیم و اکنون (1993) 586 به بازار آمده که 486 را کنار می‌گذارد. ما حتی نمی دانستیم چگونه باید از 486 استفاده کنیم که 586 وارد بازار گشت و طرح 686 نیز در حال شکل گرفتن است . با اتمام قرن یا کمی بعد از آن يك کامپیوتر خانگی به حدی قدرتمند و سریع خواهد شد که از کامپیوترهایی که در حال حاضر (1993) در ناسا و پنتاگون بکار می‌روند سریع‌تر خواهد بود.

يك کامپیوتر به تنهایی آنقدر سریع و قدرتمند خواهد شد که خواهد توانست تمام زمین را تحت نظر بگیرد و اطلاعات مربوط به هواشناسی را در هر اینچ مربع از سیاره در اختیار ما بگذارد . کارهایی که اکنون کاملاً غیر ممکن به نظر می آید، توسط کامپیوترها انجام خواهد شد.

ما در حال افزایش توانائیمان در جهت دادن اطلاعات به کامپیوتر می باشیم. اکنون اطلاعات عظیمی مستقیماً از طریق کامپیوترهای دیگر، اسکنرها و اسپیکرها وارد می شوند. پس با ورود باورنکردنی این همه اطلاعات به آگاهی انسان، واضح است که تغییر بزرگی برای بشریت در حال وقوع است.

برای هزاران سال اطلاعات معنوی مخفی نگه داشته شدند. کشیشان مذاهب یا آئینهای مختلف حاضر بودند جانشان را بدهند ولی جهان از دانستن اسرار اسناد مخفی یا بخشی از دانش معنوی باز بماند. آنان اطمینان حاصل می‌کردند که این مسائل مخفی بماند. تمام گروههای معنوی و مذهبی دنیا اطلاعات مخفی خودشان را داشتند و ناگهان در اواسط دهه 1960 پرده از این راز برداشته شد . تقریباً تمام گروههای معنوی جهان ، آرشیوهای خود را در يك زمان از تاریخ باز کردند . شما می توانید به نزدیکترین کتاب فروشی رفته واطلاعاتی را که برای هزاران سال مهر و موم شده بود، در کتابها بیابید. چرا؟ چرا حالا ؟

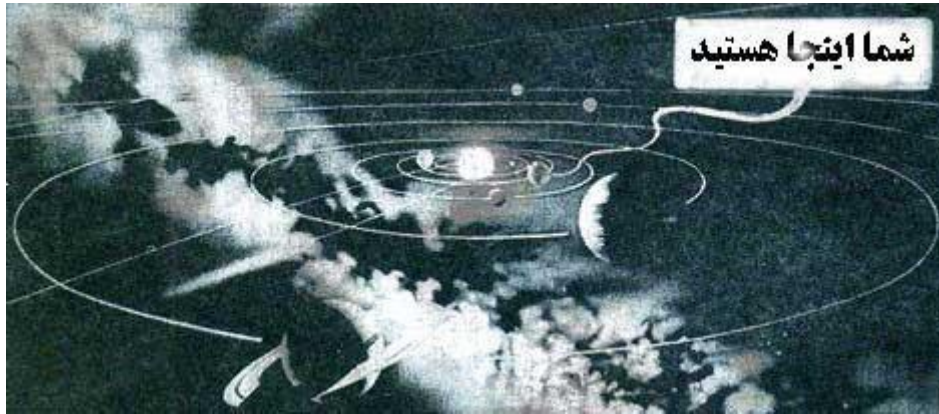
سرعت حیات در این سیاره سریعتر و سریعتر می شود و کاملاً مشهود است که منجر به رویدادهای جدید و متفاوت می شود، که شاید دور از تصور عادی و معمول ما باشد. ما دائماً در حال تغییر هستیم. این برای دنیا چه معنی می دهد؟ چرا این اتفاق می افتد؟ به عبارت دیگر، چرا اکنون این اتفاق پیش می‌آید؟ چرا هزاران سال پیش این اتفاق نیافتاد؟ و چرا 100، 1000، یا 10000 سال دیگر رخ نمی دهد؟ دانستن جواب این سوال واقعاً مهم است. زیرا اگر ندانید چرا این اتفاق اکنون رخ می دهد، پس شاید متوجه نشوید در زندگیتان چه اتفاقی می افتد و آماده رویارویی با آنها نباشید؟

اگر چه نمی خواهم اکنون وارد معنای واقعی این موضوع شوم، یکی از پاسخهایی که می توان ارائه داد، این حقیقت است که کامپیوتر از سیلیکون و ما از کربن ساخته شده‌ایم و این پاسخ در ارتباط مابین سیلیکون و کربن نهفته است اما فعلاً از آن صحبتی به میان نمی آورم و با بحث در رابطه با ذات غیر معمول آنچه روی کره زمین در حال رخ دادن است، ادامه می دهیم.

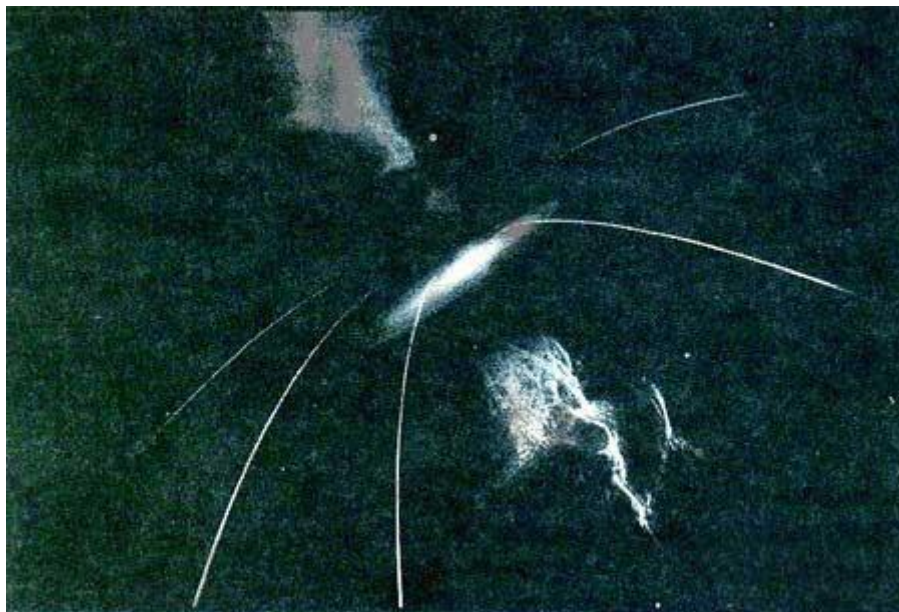
ارتباط زمین با عالم

بیائید بار دیگر درباره ستاره سیروس و زمین صحبت کنیم. به شکل (2-33) نگاه کنید، شما اینجائید و ما از این نقطه در تصویر بزرگتر شروع می کنیم . از جایی که ما قرار داریم یعنی سیاره سوم در منظومه خورشید، رابطه زمین و سیروس به آسانی قابل فهم نیست. شما باید وارد اعماق فضا شوید (شکل 2-34) که ممکن است آنرا تشخیص ندهید. دست کم بیشتر مردم متوجه نمی شوند. آنچه می بینید يك ابر اختراست که تمامی

قوانین فیزیک را به مبارزه می طلبد و ما نمی دانیم چه می کند. اما آنچه می خواهیم توجهتان را به آن جلب کنم این نیست.



(شکل 2-33)



(شکل 2-34)

حرکت حلزونی در فضا

(2-35) تصویری نزدیکتر و آشناتر به ما است. این تصویر يك کهکشان است و مشخصاً نه آن کهکشان که ما در آن هستیم زیرا خیلی مشکل است که از داخل خود عکس خودتان را بگیرید. (تصویر خوشه مانندی که در سمت راست و پایین می بینید يك سحابی است و تقریباً خیلی خیلی نزدیکتر از کهکشان است اما آنها بهم متصل نیستند.) به ستارگانی که از دور کهکشان به صورت مارپیچ سفید خارج می شوند توجه کنید. از زاویه 180 درجه در مقابل یکی از حلقه ها، حلقه دیگری خارج می شود. من معتقدم هشت نوع کهکشان وجود دارد - گرچه همه آنها توابع یکدیگرند - و این مدل اولیه است.



(شکل 35-2)

مدتهای مدید منجمان فکر می کردند، آنچه دیده می شود، همان واقعیت است و اگر چیزی قابل رویت باشد پس وجود دارد. آنها یا کاملاً از بُعد نامرئی واقعیت غافل بودند یا آن را مهم نمی دانستند. اما بخش نامرئی واقعیت ما حقیقتاً بسیار بزرگتر و شاید خیلی مهمتر از بخش مرئی باشد. اگر در واقع طیف الکترومغناطیس يك خط به طول 2 یارد بود، پس نور مرئی که با آن اشیاء را می بینیم، باندی با عرض حدود $1/32$ اینچ بود، به عبارت دیگر بخش مرئی واقعیت ما خیلی کمتر از يك درصد کل است. تقریباً هیچ اما خانه حقیقی ما، جهان نامرئی است.

موضوعات دیگری هم هست، حتی فراتر از طیف الکترومغناطیس که ما در ابتدای فهم آن هستیم. برای مثال کشف شده است که وقتی يك ستاره پیر منفجر می شود و از بین می رود، مانند آنچه در سمت راست و پایین تصویر می بینید، به نظر می آید تنها در منطقه تاریک ماریچ (با A نشان داده شده) اتفاق می افتد و اشاره به آن دارد که مابین عمق فضا (B) و فضای داخلی مابین ماریچ های روشن تفاوت وجود دارد. بنابراین آنها بتدریج در حال درک این موضوع هستند که تفاوت فاحشی بین دو محدوده فضا و مابین تاریکی و روشنی مناطق کهکشانی وجود دارد. تفاوتی در منطقه تاریک ماریچ وجود دارد که به نظرمی رسد در ارتباط با منطقه روشن می باشد.

ارتباط سیروسی ما

مشاهده ویژگیهای حلقه های کهکشانی ما را به کشف دیگری هدایت می کند. دانشمندان دیگر متوجه شدند که منظومه شمسی ما در فضا، روی يك خط مستقیم حرکت نمی کند، بلکه حرکت آن به صورت حلزونی است. پس، چنین حرکت حلزونی غیر ممکن است مگر آنکه ما توسط نیروی جاذبه ای به جسم بزرگتر دیگری متصل باشیم، مانند يك منظومه شمسی دیگر یا چیزی بزرگتر.

برای مثال، بسیاری فکر می کنند ماه به دور زمین می چرخد، اینطور نیست؟ هرگز چنین نبوده است. زمین و ماه به دور یکدیگر می چرخند، و جزء سومی بین آنها وجود دارد، تقریباً $3/1$ فاصله از زمین به ماه، که نقطه محوری است و زمین و ماه دور این نقطه به صورت ماریچ می چرخند همانطور که دور خورشید هم حرکت می کنند. این اتفاق از آن جهت رخ می دهد که زمین به يك جسم بسیار بزرگتر که همان ماه است متصل می باشد. ماه ما بسیار بزرگ است و زمین را مجبور به حرکت در يك مسیر خاصی می کند و از آنجا که کل منظومه شمسی به صورت حلقه ای در فضا در حرکت است، بنابراین کل منظومه شمسی نیز می بایست توسط نیروی جاذبه به جسمی بسیار بزرگتر متصل شده باشد.

در نتیجه منجمان، به جستجوی جسمی که منظومه شمسی ما را به سمت خود می کشد پرداختند. ابتدا در محدوده کوچکتري یعنی منطقه ای مشخص از آسمان که ما به آن متصلیم را جستجو کردند. سپس منطقه را

بیشتر و بیشتر کوچک کردند تا چند سال پیش بالاخره آن را به يك منظومه شمسی خاص تعبیر کردند. ما به صور فلکی شعرای یمانی متصلیم یعنی به سیروس A و B منظومه شمسی و شعرای یمانی، توسط جاذبه بسیار زیادی بهم متصلند. ما در فضا با همدیگر با يك مركز مشترك در حرکتی حلزونی حرکت می‌کنیم. تقدیر ما و شعرای یمانی بهم متصل است و ما با هم يك سیستم می‌باشیم.

از زمانی که دانشمندان متوجه تفاوت درون منطقه تاریک درون کهکشان حلزونی شدند، کشف کردند که ستارگان تنها در طول محور منحنی شکل نمی‌چرخند. اگر کسی شلنگ آب را دور سرش بچرخاند، و شما صحنه را از بالا نگاه کنید، چکیدن قطرات را به صورت حرکت مارپیچ می‌بینید.

آیا می‌توانید آن را مجسم کنید؟ در حالی که هر قطره به صورت حلزونی حرکت نمی‌کند، بلکه در يك خط مستقیم از مرکز در شعاعی به خارج حرکت می‌کند، و چنین به نظر می‌رسد که بصورت حلزون حرکت می‌کند. در کهکشان هم همین اتفاق رخ می‌دهد. هر کدام از این ستارگان در واقع بطور مستقیم از شعاع دایره خارج می‌شوند.

همزمان که ستارگان از شعاع مرکز دایره خارج می‌شوند، مستقل از کل سیستم از يك بازو در مسیر نور تاریک بدخل نور روشن می‌روند و در کل مدار کهکشان می‌چرخند. احتمالاً این مسیر بیلیونها سال طول می‌کشد. نمی‌دانم شاید برای اينکه يك چرخه کامل بدور خود را طی کند.

تصور کنید (شکل 36-2) کهکشان‌ای است که از بالا به آن نگاه می‌کنیم و اینکه رنگ سیاه مارپیچ‌های نور سیاه و رنگ سفید مارپیچ‌های نور سفید می‌باشند. اگر از پهلو به آن نگاه کنید، شبیه به بشقاب پرنده است. مداری که ما بدور مرکز کهکشان می‌سازیم درون خود يك حرکت حلزونی شبیه به فنر دارد. علاوه بر منظومه شمسی ما، حرکت حلزونی مشابه‌ای بین سیروس A و B نیز دیده می‌شود (فصل 1، 4-1) حلقه زمین و ماه از نظر من متفاوت است.



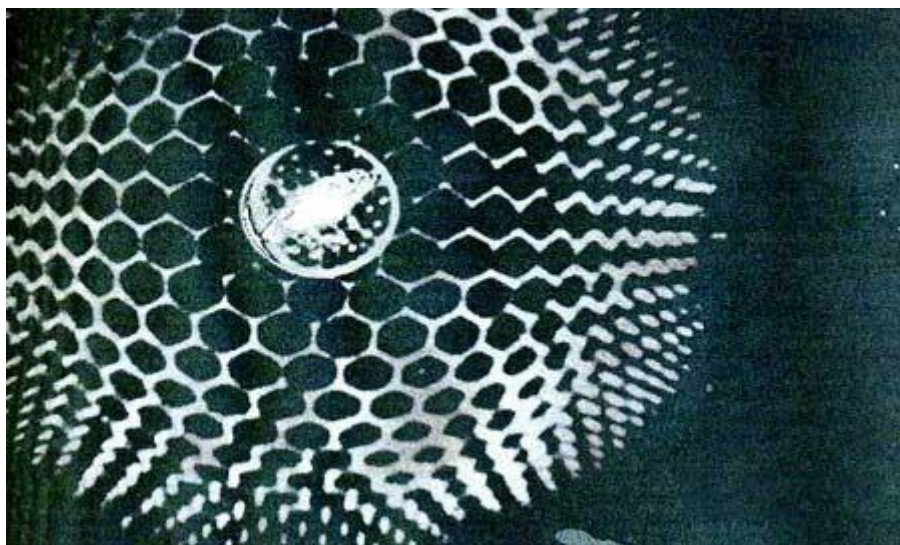
(شکل 36-2)

به عقیده يك دانشمند استرالیایی، حرکت حلزونی دو ستاره سیروس درست شبیه به الگوی هندسی مولکول DNA می‌باشد. این موضوع شما را به سمت ادراك رابطه مابین مطالبی که ما را به سوی نقشه بزرگتری هدایت می‌کند، پیش می‌راند. درست مانند کشف ساختار انسان توسط اطلاعات داخل DNA البته این فرضیه بنا به اصل «هرچه در بالاست در پایین نیز هست» تا حدود زیادی امکانپذیر می‌باشد.

ما باید دو سوال مربوط به یکدیگر را پاسخ دهیم. اول آنکه چرا شعرای یمانی آنقدر مهم است که این سوال با توضیح جاذبه فی مابین توضیح داده شد و دیگری اینکه چرا ظهور بسیار سریع تکامل تدریجی که امروز روی زمین تجربه می‌کنیم، در این زمان از تاریخ اتفاق می‌افتد. بیائید نگاهی به آسمانها بیاندازیم. در وهله اول دو دسته اطلاعات یکسان را در اختیارتان قرار می‌دهم.

بازوهای حلزونی يك كهكشان ، گوی فراگیر و پوشش حرارتی

شکل (2-37) از مجله ناشنال جئوگرافی ، آنچه را که آنها کشف کرده اند را نشان می دهد. آنها دریافتند که نیمکره های انرژی، دور كهكشانها را احاطه کرده اند. اگر به شكل يك كهكشان كوچك با بازوهای حلزونی اش در امتداد گروهی از ستارگان معلق بنگرید، همه در نیمکره انرژی احاطه شده اند. خارج از آن نیمکره، نیمکره فوق العاده بزرگ دیگری است که اینجا به شكل شبکه شش گوش نشان داده شده است. پس نیمکره ای بزرگ درون نیمکره کوچکتری داریم که درون آن نیز كهكشان كوچکی وجود دارد. هر چه پیش رویم، خواهید دید که شما دقیقاً چنین چیزی را در اطرافتان دارید.



(شکل 2-37)

(2-38) تصویری از پوشش حرارتی يك كهكشان است، که کمی خمیده شده و توسط يك دوربین مادون قرمز گرفته شده است. این تصویر شبیه يك بشقاب پرنده است. دور آن دایره بزرگی است که در سیاهی می باشد و دلیلش حرکت خیلی سریع مدار خارجی است. این پوشش گرما دقیقاً با کالبد مثالی که در اطراف بدن شماست و هنگام نفس کشیدن و تفکر فعال می شود، تناسب دارد.

وقتی روش خاصی از تنفس را پیش بگیرید، میدانی با حدود پنجاه و پنج پا پهنا بدور بدنتان خواهید یافت که شبیه به این پوشش حرارتی است. البته با تجهیزات کامل می توانید آن را در صفحه کامپیوتر ببینید، چرا که يك جزء الکترومغناطیس در میدان مایکروویو دارد. این موضوع خیلی واقعی است. به هر حال این شكل مشابه کالبد مثالی است، که اگر شما بخواهید، می توانید آن را بدور بدنتان فعال کنید.

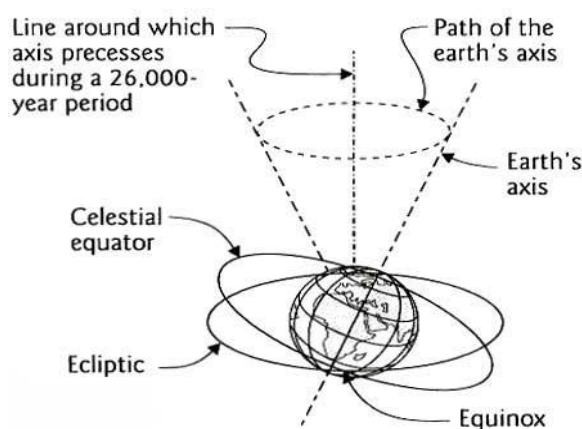


(شکل 2-38)

تغییر جهت بین الطولین یا اعتدالین و جابجایی های دیگر

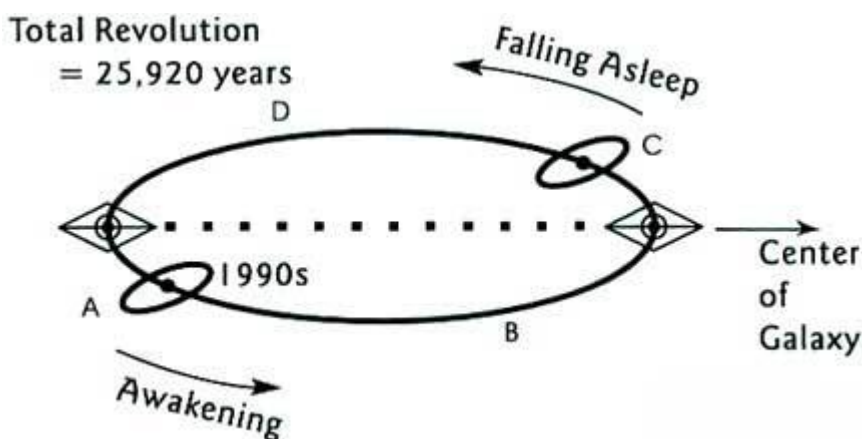
اکنون به بررسی دلیل این تغییر در زمان حاضر می پردازیم: در حال حاضر زمین ما تقریباً 23 درجه درماری به دور خورشید مایل است و از آنجایی که زمین بدور خورشید می گردد، زاویه ای که نور به سطح زمین برخورد می کند با توجه به اینکه در کجای مدارش قرار دارد، تغییر می کند. به همین دلیل است که ما چهار فصل داریم.

درون این چرخش سالانه، جنبش خیلی آرام دیگری وجود دارد، که بیشتر مردم آن را پیش درآمد اعتدال شب ها و روزها می دانند و تقریباً 26000 سال طول می کشد که یک گردش کامل انجام گیرد. دقیقتر بخواهیم بگوییم، حدود 25920 سال است و این بستگی به آن دارد که شما مقاله چه کسی را بخوانید، زیرا هر کس در محاسباتش با چند سال اختلاف به یک نتیجه می رسد. حرکت های دیگری نیز وجود دارد. برای مثال زاویه 23 درجه با خورشید ثابت نیست، و حرکتی در حدود 000/40 سال وجود دارد که حدود سه درجه تغییر ایجاد می کند و به 23 تا 26 درجه می رسد. سپس درون حرکتی کوچک سه درجه ای، حرکت دیگری است که یک چرخه را در حدود 14 ماه کامل می کند. آنها جابجائی دیگری را هم کشف کرده اند که حدوداً هر 14 سال کامل می شود. اکنون اظهار می دارند که حرکت دیگری را هم کشف کرده اند. اگر نوشته های قدیمی سانسکریت را بخوانید، همه این جابجائی ها و حرکتها برای هوشمندی سیاره بسیار مهم هستند. آنها مستقیماً با وقایع ویژه و زمان اتفاق افتادن، آنها در روی سیاره مربوطند - درست مانند DNA که به مراحل مختلف در رشد بدن انسان مربوط می باشد.



(شکل 2-39)

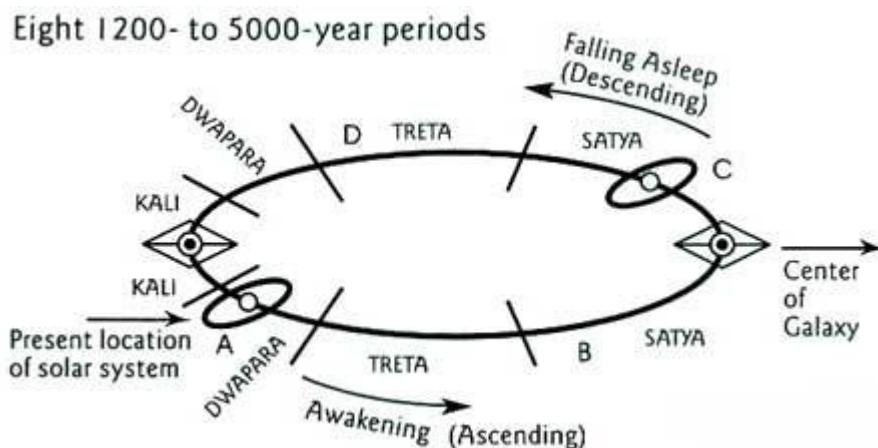
در حال حاضر فقط می خواهیم حرکت اصلی را که پیش درآمد اعتدالین نامیده می شود را بررسی کنیم. (2-39) این جابجائی در یک مدار بیضی شکل حرکت دارد و بیضی بزرگ در (2-40) خود یک حرکت است. انتهای سمت راست، روی محور طولی بیضی رأس آن است که به طرف مرکز کهکشان است.



(شکل 2-40)

نیمه انتهائی بیضی زمانی را نشان می دهد که سیاره به سمت مرکز کهکشان می رود و نیمه بالایی زمانی را نشان می دهد که سیاره بازگشته است و از مرکز دور می شود. این حرکت یعنی دور شدن از مرکز کهکشان، همچنین «با وزش کهکشانی رفتن» نامیده می شود. نوشته های سانسکریت می گوید، که انسانهای قدیمی که تا حدی درباره پیش درآمد اعتدالین می دانستند، می گویند که تغییر بزرگ در انتهائی ترین قسمت این بیضی صورت نمی گیرد، بلکه کمی بعد از آنکه از این نقاط انتهائی رد شدند انجام می پذیرد، این نقاط با دو بیضی کوچک در A و C نشان داده شده است. تغییر بزرگی در این دو نقطه رخ می دهد. دو نقطه دیگری نیز در نیمه راه بین بیضی های کوچک وجود دارند که با B و D نشان داده شده اند که آنها نیز نقاطی بسیار مهم هستند، گرچه تغییرات در آنها مانند A و C نیست. اکنون در 1990 ما در مکان A قرار داریم، بیضی کوچک پائینتر اشاره به آن دارد که زمان در حال تغییرات بسیار عظیمی است.

با توجه به دستنوشته های قدیمی، زمانی که ما به بیضی کوچک بالایی در (2-41) برسیم، که در آن زمان از مرکز کهکشان در حال دور شدن هستیم، شروع به خواب رفتن و از دست دادن هوشیاریمان می کنیم و داخل ابعاد دیگری افتیم تا به بیضی کوچک پائینی برسیم که شروع به بیدار شدن کرده و از مسیر این ابعاد خارج می شویم. ما در مکانهای معین بیدار می شویم تا دوباره به بیضی بالاتر برسیم و به خواب رویم و اما این الگویی بسته نیست، زیرا ما در فضا حرکت می کنیم و این حرکت حلزونی است که مسیری فنر مانند دارد و مانند یک چرخه در داخل یک دایره تکرار نمی شود.



(شکل 2-41)

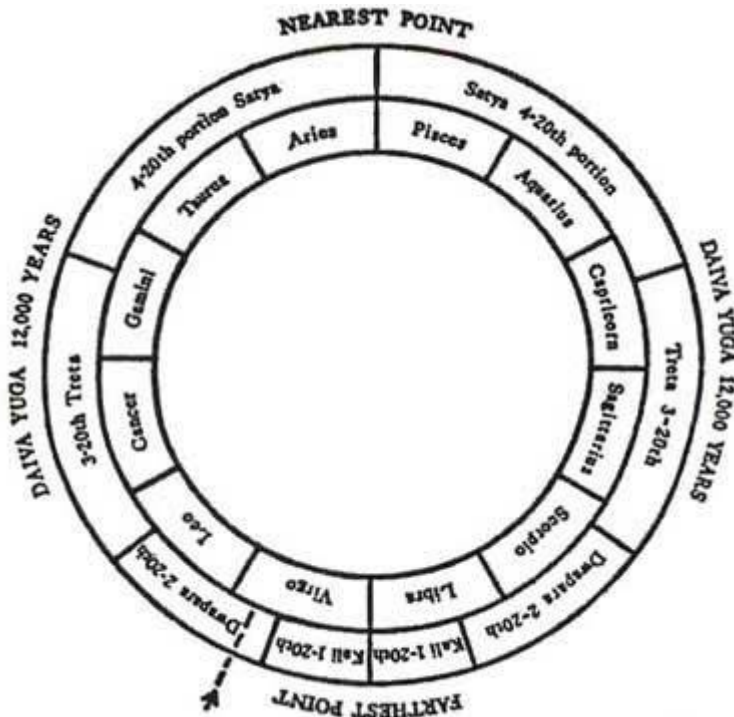
به همین خاطر در هر زمان ما نسبت به زمان حال کمتر خوابمان می برد و بیشتر بیدار می مانیم. مشابه این چرخه، هر روز در زمین اتفاق می افتد. اگر از فضا به زمین نگاه کنید، نیمه آن در تاریکی و نیمه دیگر در روشنایی می باشد و مردم طرف تاریک کاملاً در خواب و مردم قسمت روشن کاملاً بیدارند. اگر چه ما شب و روز داریم، اما آنها را مشابه تکرار نمی کنیم، و امیدواریم هر روز هوشیار تر بیدار شویم. اگر چه می خوابیم و بیدار می شویم اما هر لحظه به جلو می رویم. این پیش در آمد اعتدالین دقیقاً مشابه همین است، تنها چرخه ای بزرگتر می باشد.

دوره های یوگا

تبتی ها و هندوها این حرکت زمانی خاص چندین ساله را یوگا می نامند. هر یوگا دو مرحله صعود و سقوط دارد. پس اگر شما از روش هندو ها استفاده کنید، حرکت روزگار در بالای بیضی در نقطه C ساتیا یوگا نامیده می شود. سپس یوگای نزولی تر تا ، و بعد دواپارا و در انتها کالی یوگا را خواهیم داشت. در یوگای کالی هم صعود و هم نزول دیده می شود، سپس وارد دواپارای صعودی می شوید و به همین ترتیب پیش می رود. ما اکنون در یوگای صعودی دواپارا هستیم و حدود 900 سال است که از یوگای کالی خارج شده ایم و هم اکنون زمان وقوع اتفاقات شگفت انگیزی که پیش گویی شده اند می باشد. جهان اکنون بار دیگر کشف می کند که اینها دوره های تغییرات بزرگ روی زمین هستند.

شکل (2-42) نموداری است که توسط سری یوکتس وار، گورو یوگانانداس رسم شده است. او این نمودار را در اواخر سالهای 1800 کشیده است. گرچه مدت دقیق پیش درآمد بین الطلوعین را نمی دانست اما آن را 24000 سال تخمین زد. این عدد بسیار به حقیقت نزدیک بود، زیرا که بسیاری از هندو ها در انجام یوگا نمی دانستند در واقع چه کاری انجام می دهند.

البته نمی خواهم کار آنها را قضاوت کنم ، ولی واقعاً نمی دانستند. هنگام عبور از کالی یوگا، ما در تاریکترین زمان و وضعیت خواب بودیم. بیشتر کتابهای نوشته شده در 2000 سال گذشته توسط افرادی نوشته شدند که خواب بودند، و اگر بخواهیم مقایسه کنیم، سعی داشتند کتابهایی که افراد بیدارتر نوشته بودند را تفسیر و تعبیر کنند. آنها نمی فهمیدند کتابهای قدیمی تر چه می گفتند، بنابراین در مورد هر کتابی و زمان نگارش آن که در 2000 سال پیش نوشته شده است، کمی دقت کنید. بسیاری از محققین هندو پیش درآمد اعتدال شب و روز را صدها هزار سال گرفتند و بعضی گفتند یک یوگا (دوره) 150/000 سال است البته آنها متوجه نبودند و اشتباه می کردند.



(شکل 2-42)

یوکتسوار، بهتر از بقیه می دانست اما نه بطور کامل، آنچه او در این نمودار انجام داد قرار دادن یوگاهای متفاوت در لبه خارجی بود و در داخل دوازده علائم منطق البروج، بنابراین می توانست نشان دهد که کدام یوگا در ارتباط با کدام برج است. زمانی که او این نمودار را کشید ما در برج خوشه بودیم، که در انتهای چپ نشان داده شده است. در حال حاضر مابین خوشه و شیر هستیم

البته این موضوع بستگی به آن منجمی دارد که با او صحبت می کنید. ما اکنون نزدیک چشم سوم شهرپور هستیم و به سمت شیر یا مرداد می رویم. البته این حرکتی فیزیکی است، و بدین معناست که این سیاره در روند فیزیکی، مابین خوشه و شیر قرار دارد. اما اگر 180 درجه به سمت آسمانها بنگرید، می بینید ما از دو ماهی یا اسفند به سمت آکواریوس یا بهمن (دلو) در حرکت می باشیم. در حال حاضر ما درست روی مرز میان ماهی و دلو هستیم و به طرف عصر آکواریوس پیش می رویم. اما از لحاظ فیزیکی این دیدگاه کاملاً متفاوت است. لازم است که شما این نکته را درک کنید، زیرا اگر با این دیدگاه آشنا نباشیم، هنگام بررسی آثار مصریان، بعضی از نوشته هایشان برایمان بی معنی خواهد بود.

دیدگاههای جدید درباره تغییر قطبین

در 1930، ادگار کایس در میانه پاسخگویی به یک سوال، مکثی کرد و گفت: "موضوع مهمی درباره زمین وجود دارد که شاید باید آن را بدانید" و شروع به صحبت درباره چگونگی جابجائی قطبهای زمین در زمانی نه چندان دور نمود. او سال وقوع آن را زمستان 1998 پیش گویی کرد اما از آن زمان همه چیز به طور غیر قابل پیش بینی تغییر کرده است. هنوز هم امکان دارد که قطبها تغییر مکان دهند ولی شاید با پیشگویی کایس کمی متفاوت باشد. ما دارای اراده آزاد هستیم و می توانیم تقدیر زمین را به سادگی از طریق وجود خود تغییر دهیم.

ادگار کایس یک انسان فوق العاده بود. او کسی بود که وقتی حرف می زد، مردم به حرفش گوش می دادند اما اظهارات کایس درباره تغییر قطبین در آینده ای نزدیک، تقریباً برای بیشتر مردم دنیا غیر قابل قبول بود. اما چون این پیشگویی از جانب کایس بود، دانشمندان و دیگر علاقه مندان، شروع به مطالعه احتمالات آن کردند. زمین شناسان نظریه او را قبول نکردند، چون معتقد بودند که شاید میلیونها یا صدها سال زمان تا تغییر قطبین وجود داشته باشد و چنین تغییری مدت بسیار طولانی زمان می برد. اما به هر حال بنا به پیشگویی کایس، برخی از دانشمندان شروع به تحقیق کردند. زنجیره ای از شواهد ارائه شد که ارزش بسیار زیادی به آنچه کایس می گفت داد و آنها اکنون دیدگاه جهان را نسبت به این موضوع تغییر داده اند.

دانشمندان گمان کردند که اگر جابجائی در قطبین فیزیکی بوجود آید، آنگاه در قطبین مغناطیسی هم باید تغییر بوجود آید. یکی از راههایی که آنها تصمیم گرفتند بدان وسیله روی این موضوع مطالعه کنند، آزمایش بستر گدازه های قدیمی جهان بود. من معتقدم این اقدام در 1950 یا اوایل دهه 1960 صورت گرفت. آنها می خواستند بستر گدازه ها را مطالعه کنند زیرا اولاً تصور می کردند با انجام چنین تغییری، فعالیتهای آتشفشانی عظیمی روی خواهد داد و ثانیاً گدازه ویژگی دارد که می تواند زمان و صحت تغییر قطبین مغناطیسی در گذشته را نشان دهد.

انباشتگی آهن و آزمایشات لایه های رسوبی

انباشتگی فلز آهن در بیشتر گدازه ها یافت می شوند و این توده ها نقاط ذوب متفاوتی نسبت به خود گدازه دارند. این توده های آهنی در حالی که هنوز گدازه روان است، به تدریج سخت می شوند و تبدیل به فلز می گردند و همزمان با قطبهای مغناطیسی در يك ردیف قرار می گیرند. از طریق این آزمایش، زمین شناسان می توانند مشاهده کنند که قطبهای مغناطیسی دقیقاً در لحظه سخت شدن گدازه در کدام جهت قرار داشته اند. آنها تنها به نمونه هایی از سه نقطه احتیاج داشتند تا با مطالعه مثلث بدست آمده، جایگاه دقیق قطبین مغناطیسی را در هنگام سرد شدن توده های فلزی در آن دریابند. البته بعداً آنها با ایزوتوپی کربن آنرا تاریخ گذاری کردند که این روش، بهترین روشی بود که در آن زمان می توانستند انجام دهند. نظریه های دیگری نیز برای حل این مشکل وجود داشت که اکنون به بررسی آنها می پردازیم.

آنها اولین قطب مغناطیسی شمال را در قلب هاوایی کشف کردند، که نسبت به محل فعلی اش بسیار دورتر است. این آخرین تغییر که درست در بالاترین قسمت بیضی رخ داده است، کمتر از 13000 سال قبل انجام شد. سپس آزمایش دیگری انجام دادند و دریافتند که قطبین قبل از آن نیز در پایین ترین قسمت بیضی تغییر مکان داده بودند. این یافته معبری جدید را به روی تحقیقات مغناطیس زمین گشود.

انجمن زمین شناسی آمریکا خلاصه ای از یافته هایی که از نمونه های رسوبات لایه ای کف اقیانوس جمع آوری شده بود را منتشر کرد. (در سپتامبر 1993 نمونه ها شش اینچ قطر و یازده پا طول داشتند. پژوهشگران رسوب آن را نیز تجزیه کردند. آنها کشف کردند که قطبین گاهی به سادگی جایگاه خود را معکوس می کنند. شمال، جنوب شده و جنوب، شمال می شود. این یکی دیگر از چیزهایی بود که ادگار کایس در مورد آن صحبت کرده بود و مردم به سختی آنرا باور کردند اما زمانی که این نمونه های رسوبی را تجزیه کردند، دریافتند که گفته های او حقیقت داشته است.

آنها با رجوع به صدها میلیون سال قبل، چرخه ای را کشف کردند که قطب مغناطیسی شمال در آن مکان برای مدتی طولانی ساکن مانده است و سپس در يك روز و کمتر از 24 ساعت، قطب مغناطیسی جنوب به شمال تغییر مکان داده است. سپس برای مدتی طولانی بدین صورت باقی مانده و دوباره جابجا شده است. اما در نواحی انتهائی این چرخه های طولانی، دوره های کوتاهتری نیز وجود داشت که قطبهای مغناطیسی دوباره برعکس شدند. این جابجائی هر چند وقت یکبار اتفاق می افتاد و هر چه به زمان حال نزدیکتر می شویم، فاصله زمانی جابجائیها کمتر می شود، از شمال به جنوب - جنوب به شمال، و همزمان به محلی جدید تغییر مکان می دهند. در چند صد میلیون سال قبل این اتفاق صدها بار افتاده است. این دیدگاه جدید در مورد مغناطیسهای زمین را که در حال ادراکشان می باشیم، ژئو مغناطیس می نامند. اما آیا در فضا این اتفاق به صورت يك پالس مغناطیسی ظاهر نخواهد شد؟

محرکهای تغییر قطبین

تاکنون بسیاری سعی کرده اند، دریابند چه چیز باعث تغییر مکان يك قطب می شود و نیروهای محرك کدامند؟ محرکهایی که باعث این اتفاق می شود چیست؟ کتابی از «جان وایت» به نام «تغییر قطب» وجود دارد - او که مدافع ادگار کایس نیز بوده است، - تقریباً همه اطلاعات جهان را که در این باره وجود داشته جمع آوری کرده است. اگرچه او به این مطلب اشاره ای نکرده است اما من معتقدم اطلاعات ویژه ای از آخرین تغییر در قطبهای مغناطیسی هاوایی نیز وجود دارد. کتاب او بسیار علمی و جالب است. اگر آن را بخوانید درك فوق العاده ای از این موضوع وسیع و سرگرم کننده خواهید یافت.

اکنون در رابطه با محرکها دو تئوری وجود دارد. یکی از آنها واضح و گویا و دیگری کمی پیچیده تر است. تئوری واضح تر «تئوری براون» نامیده می شود، که از روی نام کسی که این نظریه را برای اولین بار ارائه داد یعنی «هیو آچینکلوز براون» نامگذاری شده است. این تئوری می گوید که به دلایلی قطب شمال شروع به منحرف شدن از مرکز می کند. (که اکنون دقیقاً این اتفاق در حال رخ دادن است.) و بعد به سرعت به انتهای چرخه می رود. (که این دقیقاً در حال وقوع است)، تا روزی که از نیروی گریز از مرکز چرخش زمین جدا شود. این درست مثل هر شی در حال گردش است زیرا زمانی که شی ای از مرکزش منحرف می شود، کل آن شی را از مرکز خارج کرده و آنرا مجبور می سازد به تعادل جدیدی برسد. اگر وزن یخ های زمین زیاد و زیادتر شود، در نهایت زمین نمی تواند در همان موقعیت دورانی بچرخد و قطب جدیدی به عنوان مرکز پیدا خواهد کرد. اما دانشمندانی هستند که معتقدند توده یخ در قطب جنوب برای تحریک حرکت یک قطب کافی نیست.

در حقیقت، یخ قطب جنوب در بعضی جاها بیش از سه مایل عمق دارد، مخصوصاً در 20 سال اخیر سریعتر از آنچه انتظار می رود رخ داده است و شاید به خاطر اثرات گلخانه ای چنین اتفاقی می افتد. امروزه سه کوه آتشفشانی عظیم را می توان توسط ماهواره دید که زیر کلاهک یخی قرار دارند و در حال حاضر سطح زیرین این کلاهک یخی آب می شود و از زیر آن رودخانه های عظیمی به راه افتاده اند. شاید دانشمندان مشکوک، چنین واقعیتی را وارد معادلاتشان نکرده اند. بر اساس آنچه «جان وایت» گفته است، اگر این کلاهک یخی که دو برابر ایالات متحده است، از هم بپاشد، و برای به تعادل رسیدن، بر طبق محاسبات در هر ساعت 1700 مایل به سمت مدار استوا حرکت کند، باعث به وجود آمدن مشکلاتی در جاهای مختلف می شود. به نظر می رسد تئوری براون در حال اتفاق افتادن است البته نه بطور یقین.

اما تئوری دیگری نیز ارائه شده است که حتی «آلبرت اینشتین» هم آن را جدی گرفت. این نظریه پاسخی احتمالی به معادله هایی بود که دانشمندان مخالف استفاده کرده بودند. این تئوری «چارلز هپ گود» می باشد. چارلز و دانشمندانی که با او همکاری می کردند، حداقل دو لایه از سنگهای غیر عادی زیر پوسته زمین را کشف کردند که تحت شرایط معینی تبدیل به مایع می شدند. دانشمندان دیگر این موضوع را در آزمایشگاه ها نشان دادند. آنها سنگی مشابه را داخل مدل مینیاتوری زمینی قرار دادند و شرایط درونی زمین را فراهم آوردند. با این آزمایش آنها دریافتند که سطح و پوسته زمین می تواند روی توده متراکم خود بلغزد، و این چرخش را گویی که هیچ اتفاقی نیافتاده ادامه می دهد. این یک حقیقت است و می تواند اتفاق بیفتد اما البته ما نمی دانیم که آیا حقیقتاً رخ خواهد داد. دانشمندان چگونگی این رخداد یا علل چنین لغزشی را نمی دانند. «چارلز هپ گود» دو کتاب به نامهای «پوسته متغیر زمین» و «مسیر قطب» را نوشته است که احتمالاً سرانجام دیدگاه ما به جهان را به صورت برجسته ای تغییر می دهد.

آلبرت اینشتین مقدمه کتاب اول چارلز یعنی «پوسته متغیر زمین» را نوشته است. احساس می کنم بازآوری مطالب آن در اینجا لازم باشد

«اغلب نامه هایی از کسانی دریافت می کنم که می خواهند با من در مورد عقیده های منتشر نشده خود مشورت کنند. این نظریات خیلی به ندرت از قوت علمی برخوردارند. اما یکی از اولین نامه هایی را که از جانب آقای هپ گود دریافت کردم، مرا میخکوب کرد. عقیده او نوین و بسیار ساده است و - اگر به اثباتش ادامه دهم- بسیار مهمتر از هر چیزی است که تاکنون به تاریخ سطح زمین مربوط شده است».

نویسنده به ارائه تعریفی ساده از عقیده خود اکتفا نکرده است. او خیلی با احتیاط و دقت، جلورفته و مطالب فوق العاده غنی را برای حمایت از تئوری خویش بیان کرده است. فکر می کنم این نظریه حیرت انگیز و حتی سحر آمیز، از سوی کسانی که از تئوری گسترش زمین خبر دارند، می بایست مورد توجه قرار گیرد.

با وجود اینکه آلبرت اینشتین یکی از معدود انسانهای بسیار هوشمند است ولی تعداد کمی از زمین شناسان هستند که به چنین تئوری غیر متعارفی معتقدند. اخیراً شواهدی هم در رابطه با واقعیت این تئوری، جمع آوری شده است اما همین دانشمندان در گذشته نیز، سخنان اینشتین را درباره انرژی هنگفت انباشته درون ماده، را نپذیرفتند.

من معتقدم که محرك تغییر قطبین به ژئو مغناطیس زمین متصل است. توضیح این مطلب زمان زیادی می برد که من در این لحظه آمادگی آن را ندارم. یکی از یافته ها در این رابطه آن بوده است که از حدود 500 سال

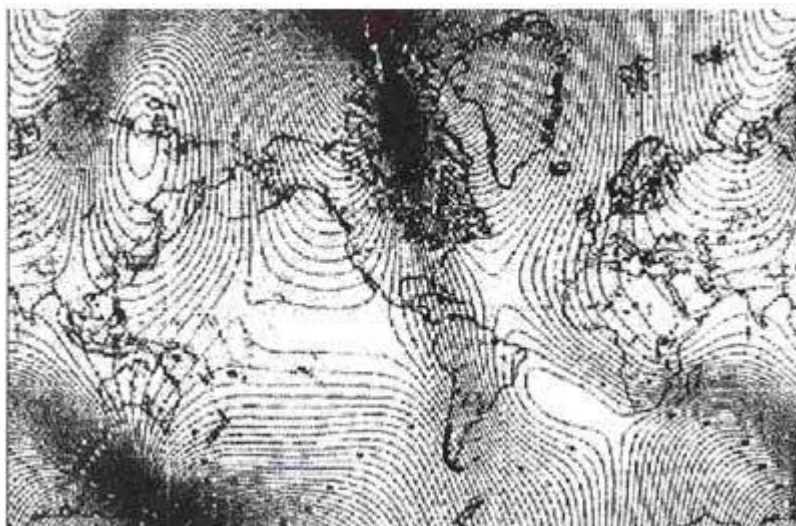
پیش میدان مغناطیسی زمین متداوماً ضعیف شده است و در چند سال اخیر کارهای کاملاً غربی انجام داده است. با توجه به آنچه «گرگ بریدن» در کتاب «آگاهی از نقطه صفر: آغاز پیوستگی» گفته است، میدان مغناطیسی زمین از حدود 2000 سال پیش شروع به ضعیف شدن کرده است و از حدود 500 سال پیش این تضعیف سرعت گرفته است. (ممکن است این عدد 520 باشد که در این صورت با تقویم مایاها مطابقت کرده و تغییری بزرگ در آن پیشگویی شده است.) در زمان حال میدان مغناطیسی تغییرات بی سابقه ای را نشان داده است.

تغییرات جریان مغناطیسی

خطوط فرضی جریان مغناطیسی (2-43) که به صورت محدب به دور زمین کشیده می شوند، آن چیزی نیست که زمین شناسان یافته اند. واقعیت آن است که خطوط مغناطیسی بیشتر شبیه به نمودارهای امواج مستقیم هستند (2-44). آنها ثابتند، اما در مسیر بطور کامل دقیق نیستند و مناطق معینی وجود دارد که خطوط در آنج ها قوی تر و مناطقی وجود دارند که خطوط در آنج ها ضعیفتر هستند. این خطوط در حالت عادی حرکت نمی کنند، اما بدلیل اینکه میدان ضعیف می شود، شروع به تغییر و حرکت می کند. پرندگان، حیوانات و ماهیها و دلفینها و نهنگ ها و دیگر موجودات از این خطوط مغناطیسی برای تعیین نقشه مهاجرتشان استفاده می کنند. پس اگر خطوط مغناطیسی تغییر کنند، نقشه مهاجرتشان از بین می رود و این همان چیزی است که ما اکنون در جهان می بینیم، پرندگان به مکانی پرواز می کنند که قرار نیست آنجا باشند، و نهنگ ها خود را به ساحل می زنند در حالی که در تصورشان باید در آن محل آب باشد. آنها به سادگی قرنهایست که خطوط مغناطیس را دنبال می کنند و به خشکی می رسند که قبلاً روی آن خط نبوده است.



میدان مغناطیسی اطراف زمین
(شکل 2-43)



(شکل 2-44)

زمانی که این میادین مغناطیسی از نقطه صفر عبور کرده و کاملاً تغییر کنند- که امکان دارد به زودی اتفاق بیافتد- ما موضوع دیگری برای صحبت کردن خواهیم داشت که چه اتفاقی آن زمان رخ خواهد داد. اکنون معتقدیم که ذهن شما با آن میادین وابسته است. بدون این میدانهای مغناطیسی شما قادر به یادآوری هیچ چیز نیستید. به علاوه کالبد عاطفی شما عمیقاً متاثر می شود. درك این مطلب آسان است که چگونه جزر و مد ماه، جهان را با کشش جاذبه خود تحت تاثیر قرار داده است. همچنین می دانیم که میدانهای مغناطیسی زمین هم تا حدودی تحت تاثیر عملکردهای ماه می باشند. وقتی ماه کامل است و از بالای سر ما می گذرد، تغییری جزئی در میدانهای مغناطیسی زمین صورت می گیرد. برای مثال به اتفاقاتی که در شهرهای بزرگ در مدت زمان ماه کامل و روز قبل و روز بعد از ماه کامل می افتد، بنگرید. بیشترین تجاوزات جنسی، قتل، کشتارها و عجایی از این دسته را درمقایسه با سایر روزهای ماه در این زمان شاهدیم. دفتر وقایع پلیس در هر شهر بزرگ این را تصدیق می کند. چرا؟ زیرا این میدانها به ویژه روی کسانی اثر می گذارد که درست درمرز نامتعادلی خصوصیات روانی می باشند، یا کسانی که به سختی قادر به فائق آمدن بر احساساتشان در زمانهای عادی هستند. آنها درست روی مرز هستند و در همین زمان ماه هم از راه می رسد و اندکی میدانهای مغناطیسی را حرکت می دهد و شخصی که دچار جذر و مد عاطفی می گردد، کارهایی را انجام می دهد که در حالت عادی انجام نمی دهد.

بنابراین تصور کنید چه اتفاقی می افتاد اگر میدان ژئومغناطیس زمین از حالت ثابت خود خارج شود. در اکتبر 1993 از شخصی که در هواپیمایی کار می کرد، شنیدم که در طول دو هفته آخر سپتامبر، خطوط اصلی فرود را می بایست دوباره در سیستمهای هدایتشان بسنجند زیرا میدانهای مغناطیسی يك تغییر یکجانبه در کل سیاره انجام داده بودند. این وضعیت به ظاهر موقتی می آمد، و به مدت دو هفته طول کشید. ممکن است شما در آن زمان يك فوران احساسی باورنکردنی درون خودتان و مردم اطرافتان دیده باشید و آن را بیاد داشته باشید. من در دنیای خودم با تمام افراد جهان در تماس تلفنی هستم، مردم در همه جا کارهای عجیب می کنند. این بود که من به این نتیجه رسیدم شاید آنچه شنیده ام واقعاً حقیقت داشته باشد. اگر این طور است، پس یقیناً ما رهسپار مرحله بعدی این مطالعه هستیم. این فروپاشی میدان مغناطیسی زمین به تدریج به هم نزدیک و نزدیک تر می شود تا جایی که يك اضمحلال کامل میدان مغناطیسی و تغییر قطبین را داشته باشیم. این یکی از نشانه های آخر زمان است.

هیچ دلیلی برای ترس از این وقایع نیست، اگرچه آنچه اتفاق می افتد غیر عادی است، اما همه ما قبلاً هم چندین بار در چنین وضعی قرار گرفته ایم. این برای شما غیر عادی نیست با وجود این که اکثر شما اندکی از آن را به یاد دارید. وقتی واقعاً به سوی ابعاد دیگر روید و آن را احساس کنید، خواهید گفت: "آه! بله اکنون آن را به یاد می آورم و باز هم به سمت تولدی دوباره می روم." پس به نظر امر مهمی نیست، گر چه واقعاً وجود دارد.

این مسیر مانند زمانی است که به عنوان يك نوزاد از بُعد دیگری بدنیا آمدید، و از خلاء گذشتید و از رحم به زمین رسیدید. شما این مسیر را قبلاً هم سفر کرده بودید و ما اکنون کاری مشابه را انجام می دهیم، تنها با این تفاوت که این بار واقعاً غیر عادی خواهد بود. وقتی همه آن را بدانید و به یاد آورید که هستید، دیگر دلیلی برای ترس وجود نخواهد داشت. در واقع آنچه رخ می دهد فوق العاده مثبت و بسیار بسیار زیبا است.

هارمونی و عدم هارمونی درجات آگاهی

ادبیات سانسکریت درباره اینکه چگونه هنگامی که بطرف پایین ترین بیضی در (2-40) حرکت می کنیم، و در تغییر مسیر بین الطلوعین، از انرژیهای الکتریکی آگاه می شویم، سخن می گوید. ما می توانیم در آسمان پرواز کنیم و بسیاری از کارهای غیر عادی را انجام دهیم. جهان فوق العاده متزلزل شده است و روزی از نحوه نگرش گذشته رها شده و تغییر بسیار بزرگی در آگاهی ما به وقوع می پیوندد. اما هرچه به این تغییر نزدیک می شویم، با وجود میزان آگاهی که دارا می باشیم، مایل به ویرانی هر آنچه لمس می کنیم، می شویم. این بخشی از ذات آنچه هستیم می باشد و مربوط به اشتباهاتمان نمی باشد. فقط آنچه که هستیم را انجام می دهیم. ما همه چیز را خراب می کنیم و باعث عدم هارمونی می شویم. در مورد این موضوع بعداً صحبت خواهیم کرد ولی بنظر من می آید که در حال حاضر باید بگویم که:

به گفته تات ، در زمین پنج مرحله کاملاً متفاوت زندگی وجود دارد که هر انسانی از آنها عبور خواهد کرد و وقتی به مرحله پنجم رسیدیم تغییر می کنیم که خود بر این زندگی شناخته شده فائق می آید. این تصویری معقول است زیرا هر يك از این مراتب آگاهی جوانب بسیاری دارند که از دیگری متفاوتند. در وهله اول مراحل کروموزومی متفاوتی دارند. اولین مرتبه هوشیاری انسان 2 42 کروموزوم دارد، مرحله دوم 2 44 ، سومین 46 2، چهارمین 48 2 و بالاخره 50 2 کروموزوم دارند. هر يك از این مراحل آگاهی انسان، دارای بلندی و قد متفاوت می باشند که با این کروموزومها ارتباط دارد. (اگر قبلاً آن را نشنیده اید ، ممکن است برایتان مسخره به نظر آید).

اولین مرحله 2 42 ، دارای قدی بین 4 یا شاید 6 پا می باشد. مردمی که در این دسته قرار می گیرند بخصوص بومی های استرالیایی هستند و من معتقدم که بعضی از قبایل در آفریقا و آمریکای جنوبی هم در این دسته قرار دارند.

دومین مرحله آگاهی 2 44 کروموزوم دارد که ما هستیم. میانگین قد آنها 5 تا 7 پا می باشد و اندکی از گروه اول بلندترند، به همین ترتیب دسته سوم قد بلندترند. مرحله 2 46 کروموزومی این روند را دگرگون می سازد بطوری که واقعیتی به نام یگانگی یا آگاهی مسیحایی را می توانید در این گروه دسته بندی کنید، که متوسط قد در این مرتبه 10 تا 16 پا است.

سپس مرحله دیگری در آگاهی یعنی 2 48 وجود دارد که بلندی بین 30 تا 35 پا دارند.

آخرین دسته هم انسان کامل است که بین 50 تا 60 پا است. آنها 52 کروموزوم دارند. گمان می کنم، دلیل اینکه کارتهای بازی 52 عدد هستند مربوط به همان 52 کروموزوم پتانسیل وجودی انسان است. اگر شما توجه داشته باشید، ممکن است متاترون – که همه ما به این مرتبه خواهیم رسید، – یا انسان کامل را به یاد داشته باشید که آبی رنگ بود و 55 پا بلندی داشت.

(وقتی وارد موضوع مصر شویم ، در این باره دوباره سخن خواهیم گفت)

مابین مراحل آگاهی وضعیتهای دیگری نیز مانند بیماری سندروم داون (مُنگولیزم) وجود دارد. این بیماری زمانی اتفاق می افتد که شخص از مرحله دوم آگاهی به مرحله ای که ما در آن هستیم یعنی به مرتبه سوم می رود ولی موفق به کامل نمودن این مرحله نشده است. این شخص نحوه تکامل را بدرستی دریافت نکرده است و آنجایی که اگر مشکلی پیدا شود، در قسمت چپ مغز رخ می دهد و این مشکل مربوط به ساختار کروموزومی می گردد. شخص دارای سندروم داون 45 2 کروموزوم دارد – او کروموزوم احساسات را در قلب به طور کامل دریافت می کند ولی دیگری را نمی گیرد. اگر کودکان مبتلا به این سندروم را بشناسید، می بینید که آنها در عشق خالص هستند اما نمی دانند چگونه تغییر به مرحله سوم آگاهی انسان را انجام دهند و هنوز در حال یادگیری می باشند.

دومین و چهارمین مراحل آگاهی ناهنجار و اولین و سومین و پنجمین مراحل دارای هارمونی هستند و این مطلب را هنگامی که هندسه ها را مطالعه کردیم، درك خواهید نمود. زمانی که به آگاهی انسان از دیدگاه هندسی بنگرید، می توانید مراتب هارمونی و مراتب عدم هارمونی را که به سادگی از تعادل خارج شده اند را مشاهده کنید. ما اکنون دقیقاً در عدم تعادل بسر می بریم. اما این مراحل و عدم هارمونی کاملاً لازم هستند زیرا بدون گذشتن از مرحله دوم نمی توانید از مرحله يك به سه برسید. مرحله دوم کاملاً مرحله ای بدون هارمونی است اما آیا این هرج و مرج تغییر را بوجود نمی آورد؟

هر گاه آگاهی وارد مرحله دوم یا چهارم می شود، می داند که برای مدت کوتاهی می تواند آنجا بماند. این مراحل به عنوان جای پا استفاده می شوند مانند سنگی که در وسط رودخانه ای قرار دارد و شما روی آن می پرید و به محض اینکه تعادل خود را بدست آوردید، بر روی دیگری می پرید که بتوانید به سمت دیگر رودخانه برسید. اما برای مدت زیادی آنجا نمی مانید، چون اگر اینکار را بکنید، خواهید افتاد و سقوط خواهید کرد. اگر ما نیز روی زمین حتی کمی بیشتر از حد معین، بمانیم سیاره خویش را ویران می کنیم و این ویرانی بدلیل آن «منی» است که می شناسیم. اما با وجود این گامی مقدس و واجب در تکامل می باشیم زیرا پلی به دنیای دیگر هستیم و در این فرصت بی نظیر، پل را با زنده بودنمان طی می کنیم.

فصل سوم کتاب گل حیات : ابعاد تاریک حال و گذشته ما

ابعاد تاریک حال و گذشته ما

اکنون کمی وارد فضای موضوعات منفی خواهیم شد. شاید بگوئید: درست زمانی که نوید نترسیدن را می دهید، بلافاصله وارد مباحث ترسناک می شوید. اما می خواهیم به تمامی جوانب مثبت و منفی زندگی در روی سیاره زمین نگاهی داشته باشیم. من نمی خواهم تنها به جوانب مثبت توجه کنم، بلکه می خواهم شما تصویر را کامل ببینید. زمانی که به تمام نقاط تصاویر چه مثبت و چه منفی نگاه کردید، خواهید دید که بی نظمی و هرج و مرج بخشی از حقیقت حیات است و تغییر اساسی در آگاهی بشر در همین جایگاه در حال وقوع است، اما با نگاهی به قسمت کوچکی از آنچه در دنیای اطرافمان در حال وقوع است، مانند جنگ، خشکسالی و یا اتفاقات حاصل از عواطف پوچ انسانی که صفحات روزنامه ها را پر می کند، نوید آینده رضایتبخشی را نمی بینیم. زمانی که زندگی را با تمام جوانبش در نظر بگیرید، خواهید دید که در ورای موضوعات منفی، حادثه ای وسیعتر و بزرگتر و البته مقدس در این برهه از تاریخ در حال رخ دادن است و این مطلب برایمان مسجل می شود که حیات اکنون کامل و عالی می باشد.

زمین در وضعیت خطر

دانشمندان محافظه کار بسیاری را می شناسم که پایان عمر سیاره ما را 50 سال تخمین زده اند. آنها معتقدند اگر به همین منوال پیش برویم، زمین تنها 50 سال دیگر باقی خواهد بود. برخی دیگر نیز سه سال یا بیشتر و بعضی 10 سال بیش از این تاریخ به ما فرصت زندگی داده اند اما اکثراً بیش از 15 سال به ما زمان نداده اند و تخمین زمان بستگی به آن دارد که مطالب چه کسی را بخوانید. اما حتی اگر این مدت 100 یا 1000 سال بود، آیا برای شما قابل قبول است؟

به دلیل سرعت تکنولوژی و تغییرات سریع آن، اطلاعات بسیاری در این زمینه در اختیار ما می باشد. اگر چه این اطلاعات هنوز هم کامل و کافی نمی باشد، اما باید بگویم که در سازمانهایی که با روند حیات همکاری می کنند، تغییراتی به وجود آمده است. واضح است که دانشمندان وضعیت بحرانی جدید را برای ما توصیف نخواهند کرد، زیرا معتقدند که توده عظیمی از مردم جهان ناامید و دلسرد خواهند شد. و طبیعی است، این امر باعث يك هرج و مرج اساسی خواهد گردید. اما اگر این موضوع را از جوانب دیگر بررسی کنیم، آیا به جای دست کشیدن از زندگی، این بهترین زمان برای تمرکز انسان نمی باشد؟ آگاهی بشر بسیار توانا است و متوجه خواهد شد که چه باید انجام دهد. حتماً به یاد دارید که فراتر از آنچه جهان معمولی از ما می داند، هستیم؟ اکنون بیائید در مورد بخش تاریک صحبت کنیم. شکل (3-1)



(شکل 3-1)

مقاله ای از مجله تایم در دوم ژانویه 1989 است. در سال 1988، سازمانهای جهانی تصمیم گرفتند، برخی از مشکلات محیط زیست سیاره زمین را آشکار سازند. سپس، اولین نسخه مهم انتشار یافته درباره این موضوع در جهان پخش شد. مجله تایم برخلاف سابق و به جای معرفی مرد یا زن منتخب سال، زمین را سیاره سال نامید. مقالات مجله مذکور به سیاره زمین و مشکلات و خطرات احتمالی آن اشاره داشت. اگر آنچه را در مورد مشکلات زمین، در سال 1989 چاپ شده را با زمان حال مقایسه کنید به این مطلب پی می برید که مقالات چاپ شده در 1989 بسیار دور از حقیقت بود. اما به هر حال آغازی بر آن بود که صادقانه شاهد باشیم، چه بر سر « زمین مادر » آورده ایم.

ما تنها به بررسی چهار یا پنج مشکل عمده و جاری زمین می پردازیم، اگرچه مشکلات زیادی در حال شکل گرفتن است و این در حالی است که اگر ناگهان هریک از این مشکلات از حد خود فراتر روند، تهدیدی برای

تمامی حیات این سیاره به شمار خواهد رفت. در حال حاضر تمامی مشکلات در حال فزاینده می باشند و تنها مسئله این است که کدامیک از مشکلات باعث نابودی می گردد، و طبیعی است اگر مشکلی مهار نشود، تمامی مشکلات در پی آن، صف آرایی خواهند کرد و در نهایت بشر قادر به ادامه حیات در سیاره زمین نخواهد بود و همه چیز پایان می پذیرد و چه بسا ما هم شاهد وقایعی شبیه سیاره مریخ و یا انقراض نسل دایناسورها باشیم.

در اوایل همین قرن، سی میلیون گونه حیاتی گوناگون در روی زمین وجود داشت که در 1993 این تعداد به حدود 15 میلیون رسید. در حالی که میلیاردها سال طول می کشد تا این گونه های حیاتی بوجود آیند، اما دریک چشم بر هم زدن، تنها در مدت صد سال، نیمی از زندگی بر روی زمین عزیزمان فنا شد و اکنون در هر دقیقه حدوداً، سی گونه حیاتی در گوشه ای از زمین در شرف نابودی هستند. اگر از بالاتر به زمین می نگریم، به نظر می رسد این سیاره به سرعت در حال از بین رفتن است، ولی برای ما که روی آن زندگی می کنیم به گونه ای است که گویی هیچ اتفاقی نیافتاده و همه چیز بسیار عالی است. بنابراین در بانک سپرده گذاری می کنیم، در خیابانها رانندگی می کنیم و زمان می گذرد. اما اگر صادقانه بنگریم، درمی یابیم که ما با مشکلات اساسی مرگ و زندگی در روی زمین روبرو می باشیم و حقیقتاً عده کمی مصرانه درباره اش فکر می کنند.

زمانی که در اوائل دهه 90 سعی کردند که نمایندگان جهانی را در ریودوژانیرو جمع کنند و درباره مشکلات زیست محیطی جهان صحبت کنند، رئیس جمهور آمریکا حتی مایل به حضور در این گردهمایی نبود. چرا؟ زیرا از دیدگاه رئیس جمهور، مشکلات آنقدر اساسی بودند که اگر در صدد حل آنها برمی آمدیم، مشکل جدی تری پیش می آمد که به اعتقاد وی این مشکل، سقوط مالی جهان خواهد بود که بدنبال آن بخش اعظمی از جمعیت زمین به علت قحطی و دیگر مشکلات خواهند مرد. در واقع، ما توانائی بازسازی محیط زیست را نداریم، اما از طرف دیگر این سوال پیش می آید که آیا واقعاً نمی توانیم کاری در این مورد انجام دهیم؟

اقیانوسهای رو به فنا

اول آگوست 1988 مقاله ای در مجله تایم درباره اقیانوسها و آنچه بر آنها می گذرد منتشر شد. (شکل 2-3)



(شکل 2-3)

در سال 1978، ژاک کاستیو کتابی در این باره به رشته تحریر در آورد. او بسیار قابل احترام بود، اما زمانی که این کتاب را نوشت، اعتبارش را در حیطه علم از دست داد. زیرا بیانیه ای ارائه داد که هیچکس آن را نپذیرفت. آنچه او اعلام کرد بر اساس شواهد علمی بود، اما مردم نتوانستند یا نخواستند حقیقت را بپذیرند. بخصوص که وی اظهار داشت، دریای مدیترانه تا پایان 1990 خشک می شود و اقیانوس اطلس با شروع قرن جدید از بین می رود. به تصور مردم این مرد دیوانه بود و چنین اتفاقی هرگز رخ نخواهد داد.

خوب، امروز این اتفاق در حال رخ دادن است. اکنون چیزی در حدود 95 درصد دریای مدیترانه مرده است. البته این مقدار 100 درصد نیست، پس نظریه وی به طور دقیق قابل پذیرش نیست، اما اگر انسانها به همین رویه به زندگی ادامه دهند، این دریا به طور کامل خشک خواهد شد و برای اقیانوس اطلس هم اتفاقی شبیه به این پیش خواهد آمد. البته ممکن است این اتفاق تا سال 2000 پیش نیاید، اما در مدت کوتاهی بعد از آن روی خواهد داد و این اقیانوس با تمام ماهی ها و دلفینهایش خواهد مرد و حیات در آن از بین خواهد رفت، مگر آنکه تغییر اساسی رخ دهد.

بدون اقیانوسها زندگی برای ما میسر نمی باشد. زیرا اولین طبقه زنجیره غذایی یعنی پلانکتونها از بین خواهند رفت و اگر آنها از بین بروند، ما نیز نابود خواهیم شد و اگر این ماجرا را جدی نگیریم، مانند این است که بگوئیم، من به قلبم احتیاج ندارم. این زنجیره اصلی در اکوسیستم، زمین است و سرعت نابودی آن بسیار بالا است و

حقیقتی علمی و غیر قابل انکار است. تنها مسئله قابل بحث زمان وقوع آن است. زیرا کسی وقوع آن را باور نمی کند و توان پذیرش آن را ندارد.

به عنوان مثال، لوله کشی فاضلاب شهر نیویورک، فضولات انسانی را بیست مایل دورتر در اقیانوس می ریزد و بنا به نظر مسئولین، اقیانوس با این مقدار فضولات مشکلی نخواهد داشت. اما در 60 سال گذشته، توده عظیمی از فضولات انسانی بوجود آمده است و اکنون این توده به سمت شهر نیویورک در حرکت است و به بندر نزدیک شده است و حال مسئولین نمی دانند چه بکنند و برای برطرف کردن این مشکل باید بیش از کل بودجه، شهر نیویورک را خرج کرد. این نمونه ای از دوراندیشی انسانها برای حل چنین معذلی می باشد.

مشکل اقیانوس اطلس، کود انسانی است که به نیویورک نزدیک می شود. اما مشکلات تنها منتهی به اقیانوس اطلس و دریای مدیترانه نمی شود. اقیانوس آرام بزرگترین منبع آبی زمین است و احتمالاً مدت‌ها طول خواهد کشید تا از بین برود ولی مشکلات عدیده ای، به خصوص در بخشهای مرکزی اش وجود دارد.

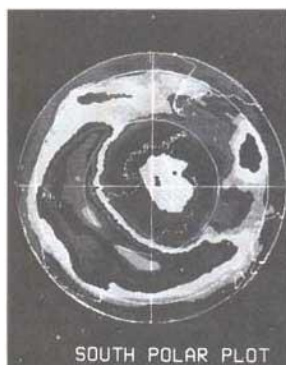
موج قرمز شکل (3-3)، اولین نشانه مرگبار آلودگی است. این موج، جلبکی است که همه چیز را در زیر اقیانوس ویران می کند و همه چیز را می کشد. این موج قرمز به تمام نقاط دنیا، علی الخصوص به سمت کشور ژاپن که آلودگی بسیاری دارد، خواهد رفت. ما در نقاط مختلف زمین اشتباهات بسیاری به دلیل نداشتن آگاهی در رابطه با «هماهنگی کالبد و فضای متجلی» مرتکب شده ایم و این شبیه به علائم سرطان یا یک بیماری وحشتناک دیگر در کل مجموعه است.



(شکل 3-3)

ازن

حال مشکل دیگری مطرح می شود. شکل (3-4) حفره ایجاد شده در لایه ازن، در بالای قطب جنوب را نشان می دهد. لایه ازن نازک شده و حدود شش پا ضخامت دارد. اما، در واقع لایه ای زنده است که دائماً در حال ترمیم می باشد که در حال حاضر بسیار باریک و نازک شده است. ما درباره لایه ازن اطلاعات بسیار کمی داریم، گرچه به خاطر نور فرابنفش باند UVC که از داخل سوراخ ازن وارد می شود، اکنون اطلاعات بیشتری بدست آورده ایم. زمانی که دانشمندان به حجم عظیمی از UVC بخصوص در قسمت جنوبی پی بردند، نتوانستند دلیل آنرا دریابند. زیرا، کامپیوترها علت آنرا نشان نمی داد. سپس دریافتند که، برنامه های نرم افزاری قابلیت نشان دادن این اشعه ها را ندارند. پس از آن با استفاده از نرم افزارهای پیشرفته به وجود چنین حفره ای پی بردند، که این موضوع مربوط به چند سال پیش می شود.



(شکل 3-4)

در واقع آنها منواکسیدکلرین پیدا کردند که در شکل (3-5) در نقطه انتهایی سمت راست نشان داده شده است. آنها معتقد بودند که، حفره ازن به دلیل وجود مواد شیمیایی مختلف بوجود آمده که یکی از آنها CFC می

باشد CFC. در زمان تماس با ازن، تجزیه شده و اکسیژن و منواکسید کلرین تولید می کند. دانشمندان این طور تصور کردند که با سرعتی که CFC ها به سمت ازن در حرکت بودند، منواکسید کلرین در حدود 30 مرتبه بیشتر از حد نرمال تولید خواهد شد و همین امر باعث نگرانی آنان شده بود. بنابراین سازمانهای جهانی سعی کردند جلوی تولید شرکتهایی که CFC، فرئون و دیگر مواد شیمیایی که باعث چنین مشکلی می شود را بگیرند تا راه حل دیگری بیابند. در پاسخ به این فراخوان تمامی شرکتهای یکصدا اعلام کردند: "این یک روند زیست محیطی است و به ما ربطی ندارد".

بنابراین سازمانهای جهانی می بایست در دادگاه ثابت می کردند که، شرکتهای مقصر هستند و برای ارائه شواهدی بر این مدعا، تمامی کشورهای سیاره زمین برای اولین بار در تاریخ، متحد شدند. لازم به ذکر است که، چنین اتفاقی در گذشته هرگز رخ نداده بود. آنها هواپیماها را به مدت دو سال بر فراز ارتفاعات قطب جنوب به منظور جمع آوری اطلاعات به پرواز در آوردند و سرانجام به اطلاعاتی دست یافتند که، حقیقتاً ترسی در وجودشان پدید آورد. عنصر مخرب منواکسید کلرین 500 برابر و نه 30 برابر بیش از اندازه طبیعی بود، و با سرعتی بسیار بیشتر از آنچه آنها تصور می کردند، در حال حرکت بود.



(شکل 3-5)

تصور می کنم، این مقاله در 1992 منتشر شد، شکل (3-6). (در آنجا ابتدا گفته می شود که EPI، حدود 200/000 مرگ را به علت سرطان پوست که در اثر شکاف لایه ازن بوجود آمده است، را تخمین زده است. اما در بخش فوقانی ستون سمت راست همان صفحه در گزارشی مختصر بیان می کنند که بنا به اظهارات EPI، آمار مرگ و میر ارائه شده نادرست بوده و 21 بار بیشتر از آن چیزی است که قبلاً، محاسبه شده است. البته 21 برابر مقدار خیلی زیادی است و کمی بیشتر نمی باشد.



(شکل 3-6)

مسئول این امر، یعنی ارائه اطلاعات بسیار ناقص در یک مقاله بسیار کوچک که چیز زیادی به شما نمی گوید، سازمانها می باشند. آنها موضوع را چندان مشخص و آشکار نمی سازند، در حالی که بر اساس قانون می بایست موضوع را بدرستی اعلام کنند، به همین منظور اطلاعاتی ناچیز را در یک مقاله کوچک فاش کرده و دیگر به آن نمی پردازند و سپس در مقاله بی اهمیت دیگری، مانند آنچه در اینجا ارائه شد، قسمتی از آن را افشا می سازند. بنابراین بعد از دوهفته مقاله مشابهی منتشر گشت و در آن نوشته شد: « راستی دو هفته پیش ما اشتباه کرده بودیم در واقع این تعداد دو برابر است. » خوب دو برابر چندان زیاد به نظر نمی آید، به جز آنکه 21 برابر تبدیل به 24 برابر بیشتر از آنچه در مقاله اولی گفته شده بود، شد. که این مقدار فاجعه بار است، زیرا، اگر حقیقت در ابتدا گفته می شد، بسیار وحشتناک به نظر می رسید و ترس زیادی را موجب می شد.

این روندی است که مدتهای طولانی در سراسر جهان رخ داده است. تنها راه حلی که سازمانها می توانند بکار گیرند، آن است که این اطلاعات را به مرور زمان بروز دهند و به قسمتهای بیشتری از آن اعتراف کنند. آنها می دانند که باید حقیقت را به شما بگویند، به دلایلی که به تدریج آنها را در خواهید یافت. اما از اینکه بگویند ما در دردسر بزرگی افتاده ایم، وحشت دارند. تنها اعتراف می کنند که موضوع چندان هم بد نیست، اما بدتر خواهد شد.

در واقع حفره لایه ازن تنها در قطب جنوب نیست، بلکه اکنون در قطب شمال هم دیده شده است و کل لایه ازن مانند پنیر سوئیسی حفره دار شده است. در 1991 یا 1992 یک سری برنامه تلویزیونی، درباره حفره لایه ازن تولید گردید. در این برنامه، تمامی کسانی که در مورد ازن تحقیق می کردند، گرد هم آمدند و بر روی تمام ضد و نقیضهای این مسئله به بحث پرداختند. در یکی از برنامه ها با یک گروه محقق که زن و شوهر هم هستند و من نامشان را نمی دانم، مصاحبه کردند. این زوج چندین سال پیش کتابی هم در این رابطه نوشته بودند، و در آن راجع به آنچه برای حفره ازن اتفاق می افتد، پیشگویی کرده بودند و بر طبق این پیشگویی آنها قبل از اینکه ما متوجه مشکل ازن شویم، این لایه را مطالعه کرده بودند و اکنون ازن دقیقاً با همان سرعت که آنان پیش بینی کرده بودند، در حال تغییر شکل است.

این زن و شوهر در یکی از برنامه های تلویزیونی به عنوان کارشناس دعوت شده بودند. گزارشگر از آنها پرسید: خوب نظرتان چیست؟ ما قرار است چه کار کنیم؟ از آنجایی که شما همه چیز را در مورد ازن می دانید، برای ازن چه کار می توانیم بکنیم؟ شوهر گفت: کاری نمی توانیم بکنیم. به نظر من فکرنمی کنم که آنها علاقه ای به شنیدن چنین مطالبی از یک کانال مهم تلویزیونی داشته باشند. گزارشگر پرسید: منظورتان چیست که کاری نمی توان کرد؟ و در پاسخ نویسندگان گفتند: خوب فرض کنیم تمام جهان را به یاری گرفتیم که این اولین قدم حرکت است که در ابتدا باید انجام شود گرچه اکنون قادر به عملی ساختن آن نیستیم. شاید 15 سال دیگر! اما تصور کنیم رضایت تمامی سیاره را جلب کردیم تا همه بگویند: خوب همین امروز همه با هم تصمیم می گیریم از این پس از مواد شیمیایی مخرب لایه ازن استفاده نکنیم.

نویسنده گفت: خوب فرض کنیم این کار را کردیم و هیچ کس مواد شیمیایی تولید نکرد، باز هم مشکل حل نمی شود. و گزارشگر پرسید: منظورتان چیست؟ مگر ازن خودش را ترمیم نخواهد کرد؟ نویسنده در پاسخ گفت: نه به این دلیل که اسپری که دیروز از آن استفاده کردید روی سطح زمین می نشیند و CFC ها حدود 15 تا 20 سال طول می کشد، تا به لایه ازن برسد. بنابراین حتی اگر تولید مواد شیمیایی را همین امروز متوقف کنیم، این لایه به آرامی بلند شده و به خوردن لایه ازن تا 15 تا 20 سال دیگر ادامه می دهد و چون در سالهای اخیر مصرف مواد شیمیایی خیلی بیشتر شده است، این خوردگی سریعتر و سریعتر می گردد، تا دیگر هیچ لایه ای باقی نمی ماند، فکر می کنم گفت تا 10 سال آینده و من هیچ راه حلی نمی بینم.

نابودی لایه ازن ما را دچار دردسر بزرگی می کند. تمامی حیوانات روی زمین نابینا خواهند شد و بدون پوشیدن لباس فضانوردی که تمامی بدنتان را محافظت کند قادر نخواهید بود، در طول روز از خانه خارج شوید. بدین معنا که تمام بدنتان باید پوشیده باشد، عینک مخصوص UVC و ابزارهای حفاظتی دیگری باید داشته باشید و در نهایت اشعه ماورابنفش در مدت کوتاهی شما را خواهد کشت. بنابراین اکنون، به سرعت به مرگ نزدیک می شویم. اگر این موضوع را باور ندارید، آنچه را در مجله وال استریت در ژانویه 1993 به چاپ رسیده است، بخوانید.

در این مجله گزارشی از وضعیت منطقه ای در جنوب شیلی داده شده است، که در نزدیک حفره ازن در قطب جنوب است. حیوانات آن منطقه بتدریج نابینا می شدند و پوست کسانی که آنجا زندگی می کنند، ضخیم و تیره شده است و کسانی که مدت زیادی را خارج از خانه بگذرانند، دچار سوختگیهای پوستی می شوند. این فاجعه از شیلی به طرف شمال در حال حرکت است و بزودی فراگیر می شود. اکنون به علت حفره های بسیار لایه ازن، مناطق مختلفی روی زمین دیگر محل امنی برای زندگی نمی باشد. هرگز نمی توان محل حفره بعدی را شناسایی کرد. زیرا، آنها روی سطح ازن سال به سال جابجا می شوند. این مشکلی است که، اکنون و نه فردا یا روزی دیگر با آن مواجه ایم و طی چند سال آینده دچار شرایط سختی خواهیم شد. مشکل لایه ازن، از زمان ریاست جمهوری ریگان پدید آمد، زمانی که سازمانهای زیست محیطی از او پرسیدند: برای این مشکل چه خواهیم کرد؟ ریگان با بی تفاوتی کامل چنین پاسخ احمقانه ای داد: خوب بارانی می پوشیم و عینک آفتابی می زنیم و به مبارزه با مشکل می رویم. ما درباره زندگی و حیات سخن می گوئیم، اما مسئولان طوری رفتار می کنند، گویی اصلاً مسئله مهمی نیست.

عصر یخی گلخانه ها

در هفته اول حضور «بوش» در دفتر کارش، 700 گروه زیست محیطی که همگی با هم متحد شده بودند، در جلسه ایی به «بوش» گفتند: ما مشکل بزرگتری در مقایسه با لایه ازن و اقیانوسها داریم و آن اثرات گلخانه ای است، زیرا اگر به این مسئله فوراً رسیدگی نشود، باعث ویرانی زمین می شود. این موضوعی بود که، آنها معتقد بودند که حقیقت دارد. گورباچف و دولتهای جهانی برای مدتی بر سر این موضوع گفتگو کردند تا زمانی که تصمیم به احداث ایستگاه فضایی کردند و پیشنهاد نمودند تا از آن طریق وضعیت محیط زیست را بررسی نمایند و پس از مشاهده تغییراتی اقدامات مقتضی را انجام دهند. گورباچف، بر سر این موضوع قیل و قال زیادی به راه انداخت. اما، گرچه، تغییراتی که رخ می داد به دقت ثبت می شد، اما اقدامی برای جلوگیری از آن صورت نگرفت و این وضعیتی ناامید کننده بود.

شکل (3-7) عکس ماهواره ای از اقیانوسها است که از فراز استرالیا گرفته شده است. تیرگیهای تصویر، نمایی از بالاترین ثبت افزایش دما در اقیانوسهای اطراف استرالیا و گینه نو است، که تا 1992 ثبت شده است. در آن محل دما 86 درجه سانتیگراد بود. اگر چنین روندی تا خط استوا گسترش یابد، دقیقاً همانطوری خواهد شد که جان همکر پیشگویی کرده بود. اگر با جان همکر و نظریه هایش آشنا باشید می دانید که او مدارک معتبری ارائه داده است، مبنی بر آنکه با افزایش دمای آب اقیانوس، اتفاقی بسیار دور از تصور روی سیاره گرم ما رخ خواهد داد و این حادثه عبارت است از سرد شدن سیاره. دکتر همکر يك دوره یخبندان برای سیاره ما در مدتی کوتاه پیش بینی، کرده است.



(شکل 3-7)

من به طور جزئی به بحث درباره نیروهای محرک اثرات گلخانه ای نمی پردازم، فقط متذکر می شوم که، بخش عظیمی از آن صخره ها، آبهای معدنی و درختان را در بر گرفته است، به طور متوسط در هر (4350 متر مربع زمین درختکاری شده). (یک هکتار زمین درختکاری شده، 50/000 تن دی اکسید کربن وجود دارد. زمانی که درختان قطع می شوند، یا می سوزند یا در اثر گذشت زمان از بین می روند، تمامی دی اکسید کربن در جو آزاد می گردد و همین باعث آغاز فعالیت دوران یخبندان خواهد بود. همکر مدارکی را یافت که، نشان دهنده این واقعیت است که، دوره های یخی گذشته روی زمین نیز به همین صورت آغاز شده است. او این شواهد را در مطالعات ابتدایی اش، روی نمونه هایی از بستر دریاچه های قدیمی پیدا کرد. این نمونه نشان می دهد که زمین میلیونها سال است که، چرخه پی در پی 90 هزار سال دوران یخبندان و بدنال آن دوره گرمای 10/000 ساله داشته است و این چرخه خاص، مدتهای مدیدی وجود، داشته است.

به علاوه همکر کشف کرد و دیگران هم آنرا تأیید کرده اند، که طولانی ترین زمانی که دوره گرما به عصر یخبندان انتقال می یابد، تنها 20 سال است. آنهایی که روی این موضوع مطالعه می کنند، معتقدند ما احتمالاً 16 یا 17 سال از این مدت را پشت سر گذاشته ایم، اما مسلماً هیچکس در این مورد مطمئن نیست. آنها همچنین اظهار می دارند، با پایان 20 سال یا کمی بیشتر، در چشم برهم زدنی، ظرف یکروز، کمتر از 24 ساعت، همه چیز تمام خواهد شد. ابرها زمین را محاصره خواهند کرد، سپس متوسط دما تا 50 درجه زیر صفر کاهش می یابد و بیشتر مناطق جهان خورشید را تا 90/000 سال آینده نخواهند دید. اگر این موضوع حقیقت داشته باشد، ما خورشید را تا چند سال دیگر بیشتر، نمی بینیم. زمین آنقدر گرم خواهد شد تا آن روز فرا رسد و بعد ضربه نهایی! همه چیز تمام می شود. من در نظر ندارم، تمامی جزئیات آنچه همکر گفته توضیح دهم، اما پیشنهاد می کنم اگر می خواهید در این باره بیشتر بدانید خود به تحقیق، بپردازید. او شواهد محکمی دارد که می توانید آنها را در کتابش به نام "بقای تمدن" مورد مطالعه قرار دهید.

دوران یخبندان رو به گرما، یا تغییر جهت سریع

دانشمندان کشف شگفت آور دیگری انجام دادند که به سختی آن را باور کردند. آنها فکر کردند زمانی که یخبندان کاهش یابد، هزاران سال طول می کشد تا گرما بار دیگر بازگردد. اما بر مبنای مقاله ای که در مجله تایم به نقل از دانشمندان منتشر شده است، مدارکی پیدا شده اند که تنها سه روز طول می کشد تا زمین دوباره گرم شود. 20 سال طول می کشد تا زمین از گرما به سرما برود و سه روز زمان می برد از سرما به گرما تغییر دما دهد. بنابراین اثرات گلخانه ای مشکل اساسی و مهمی است. در واقع هیچکس حقیقت را نمی داند، اما نگرانی اصلی آنجاست که آنها سعی می کنند، پاسخهای احتمالی و فرضی را که هیچکدام آزمایش نشده اند را تعمیم بدهند. آنها همگی با بهترین پاسخ و صاحبانظران و پیشنهادات مبارزه می کنند اما هیچکس نمی داند. این درست مانند ازن است. شاید 15 نظر مختلف خوب و بد درباره ترمیم ازن وجود داشته باشد. اما کسی نتیجه را نمی داند. زیرا قبلاً هیچ يك از این راه حل ها امتحان نشده است. به نظر می آید ما یلیم همه چیز را روی خودمان امتحان کنیم تا دریابیم امکان پذیر هستند یا خیر.

بمبهای اتمی زیر زمین و سی اف سی

بعلاوه تمام مشکلات گفته شده، مشکلات دیگری نیز برای سیاره ما در حال وقوع است و بعضی از آنها آنقدر وحشتناکند که دولت‌ها از مطلع ساختن آن نیز واهمه دارند. آنچه را من به سادگی می گویم، آنها به شما نخواهند گفت، زیرا بقدری اهمیت دارد که بالاخره یکنفر باید چیزی درباره آن بگوید! می دانم که آنها نمی خواهند در اینباره چیزی بگویم، اما فکر نمی کنم جلوی من را بگیرند.

سی اف سی ها را می توانیم در قسمت بالاتر جو پیدا کنیم. زیرا بنا به اظهارات محققینی که بر اساس تحقیقات دانشمندان نماها می باشد، تولیدات سی اف سی ها مانند فرئون باعث سبکتر بودن چگالی آنها از هوا در بالای جو شناور هستند. اما در واقع سی اف سی ها سبکتر از هوا نیستند، بلکه چهار برابر سنگین ترند و بر خلاف تصور ما که می پنداریم در بالا جریان دارند به سمت پائین می آیند! بنابراین چگونه در هوا شناور شدند؟ در حدود 212 بمب اتمی توسط دولتهای جهانی در هوا منفجر شده است. بسیاری از مردم به این موضوع ظنین می باشند که سی اف سی ها به علت انفجار بمبهای اتمی وارد هوا شده اند و تغییرات ما و دستگاههای تهویه هوا این مشکل را بوجود آورده اند و دولتهای اتمی جهان باعث ایجاد این مشکل گشتند.

ابتدا بمبها را به زیرزمین بردند و ما تصور کردیم، که خوب مهم نیست، آنها را زیرزمین منفجر می کنند و هیچ اتفاقی نخواهد افتاد. اما بدانید این مسئله هم خیلی مهم است. این خطرناکترین فاجعه ای است که امروزه در دنیا رخ می دهد و خطرناکتر از پروژه تحقیقاتی هارپ (H A A R P) می باشد و همچنان نیز ادامه دارد. نمی توانم آنچه را می خواهم بگویم اثبات کنم، پس تا وقتی اثبات شد آن را باور کنید.

آدام ترامبلی دانشمند مشهوری است که مطالعات زیادی روی علوم انجام داده است و بمبارانهای اتمی زیر زمینی را بررسی کرده است. احتمالاً او بیش از هرکس دیگری روی زمین در اینباره آگاهی دارد. - این مطلب را حتی دولتهای جهانی نیز قبول دارند. - ترامبلی آنچه را هنگام وقوع بمباران اتمی زیرزمین رخ می دهد را توضیح می دهد. وی معتقد است که این انرژی يك جا مستقر نمی گردد، بلکه باید به سمتی برود، پس با قدرت تمام به سمت درون زمین می رود و لایه ها را ازهم می درد سپس مانند توپ پینگ پونگ به اطراف برخورد می کند و صدمات باورنکردنی را به وجود می آورد. این اثرات تا 30 روز بعد از انفجار درون زمین ادامه می یابد.

ترامبلی مانند ژاک کاستو و دیگران، نظریه ای دارد که همه آنچه اتفاق خواهد افتاد را پیش بینی می کند و امروز همه آنها نزدیک به حقیقت است! به عنوان مثال، ترامبلی نشست بستر اقیانوس هند تا طول 23 پا در زمانی کوتاه را حداقل ده سال قبل، پیش گویی کرده بود. درست مانند ژاک کاستو که از بین رفتن دریای مدیترانه را در زمان ده سال پیش بینی کرده بود. انسانهای برجسته بسیاری حقایق را بازگو می کنند، ولی عده کمی آنها را می شنوند. اگر گفته ترامبلی درست باشد، چند انفجار دیگر کافی است تا زمین به قطعات کوچکتر متلاشی گردد. با پیشگویی ترامبلی از 1991، دولتهای جهان در وضعیت قرمز قرار گرفته اند. آنها از مرگ می ترسند اما فکر می کنم دلیل انفجار بمبی توسط چینی ها، ایالات متحده نیز درصدد انفجار يك بمب اتمی دیگر می باشد.

به هر حال، زندگی در جریان است و درجات آگاهی متفاوتی در انسانها وجود دارد. اما اگر به علت حضور اساتید متعالی و وضعیتهای صعودی نبود، اکنون در وضعیتی ناامید کننده قرار داشتیم و بشریت تنها به خاطر تلاش روحهای بزرگ است که آغاز به زندگی می کند. خدا را شکر. به زودی در جهانی دیگر، جدیدتر، پاکتر و

زیباتر متولد خواهید شد و تنها کسی که باید از او تشکر کنید، خداوند است. از تمام این مراحل بخوبی عبور خواهید کرد و من همچنان ادامه می دهم.....

یادداشتهای استکر درباره ایدز

اکنون آخرین تراژدی را بررسی می کنیم. در واقع وضعیتهای مخاطره آمیز بسیاری وجود دارد که می توانیم ساعتها درباره آنها صحبت کنیم، اما ایدز را به عنوان آخرین موضوع مورد بحث انتخاب می کنیم. اگر تا بحال یادداشتهای استکر را نخوانده اید یا فیلم ویدئویی آنرا ندیده اید پیشنهاد می کنم حتماً این کار را انجام دهید زیرا دولتها به طور جدی سعی در مسکوت کردن آن دارند. دکتر استکر عقاید خود را در مورد مسائلی که پیرامون ایدز اتفاق افتاده است، به تصویر کشاند. او يك انسان برجسته است. وی بروی ویروسهای تضييع کننده مطالعاتی داشته و در این زمینه کارشناس می باشد. اما پس از آنکه فیلمش را در تلویزیون به نمایش گذاشت، دولتها وی را تهدید کردند. بنا به گفته عده ای، برادرش و سناتوری را که حامی وی در این موضوع بود را کشتند. اما نتوانستند استکر را بکشند زیرا این موضوع کاملاً آشکار می شد. دکتر استکر بسیاری ازفیلمهای ویدئوی اش را پخش کرده است. او این مطالب را به تمام جهانیان ارائه داد، اگر چه دیگر درباره آن چیزی نمی شنوید.

دکتر استکر در فیلمش نشان می داد که سازمان ملل چگونه در تلاش حل مشکل محیط زیست بوده است. آنها می دانستند که بزرگترین مشکل کل جهان افزایش جمعیت است و با سرعتی که دارد، جمعیت در سال 2010 یا 2012 دو برابر خواهد شد. اما به موجب اقدام چینی ها که به هر زوج اجازه داده شد، تنها يك فرزند بدنيا بیاورند و با اقدامات مصرانه دیگر این روند در دنیا کاهش پیدا کرد. اما آنها همچنان معتقدند که چنین اتفاقی خواهد افتاد. طبق آمار کنونی در حدود سال 2014 جمعیت جهان دو برابر خواهد شد. اگر چنین چیزی رخ دهد، طبق آنچه سازمان ملل بر اساس برنامه های کامپیوتری نشان داده است، حیات روی زمین خاموش شده، و کسانی که زنده می مانند آرزوی مرگ خواهند کرد. زیرا اکنون با جمعیت شش بلیونی به سختی می توانیم کنار هم زندگی کنیم چه برسد به جمعیت یازده یا دوازده بلیونی. بنابراین با سیستم کنونی هیچ راه حلی وجود ندارد.

حال اگر شما در سازمان ملل بودید و از وقوع چنین فاجعه ای آگاه بودید، و چه تصمیمی می گرفتید؟ قصد نداریم درباره کسانی که این تصمیم را گرفتند قضاوتی بکنیم، اما شما خودتان را جای آنها قرار دهید. خواهید دید که اگر تغییری صورت نگیرد، زمین به دیوار جامدی تبدیل می شود و ویران خواهد شد. بنابراین دکتر استکر تصمیمات آنها را در یادداشتهای خود و فیلمی ویدئویی به مردم عرضه کرد. سازمان ملل تصمیم گرفت که به جای بوجود آمدن دیوار یازده بلیونی انسانی، ویروسی خلق کند یا بیماری را شایع کند که حدود سه چهارم مردم زمین را بکشد. به عبارت دیگر به جای افزایش جمعیت یازده بلیونی، تصمیم به کاهش جمعیت حاضر تا سه چهارم گرفتند. او این مدارك را به معرض نمایش گذاشت.

دکتر استکر به صورت عملی آنچه سازمان ملل انجام می داد را نمایش داد. آنها ویروسی از يك گوسفند و از يك گاو را با هم ترکیب کردند و ویروس ایدز را تولید کردند. اما قبل از شیوع آن، درمان را هم فراهم کردند. با توجه به آنچه دکتر استکر می گوید، دولتها در حال حاضر درمان ایدز را می دانند. اما کسانی که آن را شایع کردند و تاریخ نیز آن را تأیید خواهد کرد، مطمئناً انسانهای متعصبی بودند زیرا دو گروه سیاه پوستان و هم جنس بازان را انتخاب کردند.

در هائیتی اپیدمی هپاتیت ب بین همجنس بازان شیوع داشت که آنها را ملزم به تزریق واکسن هپاتیت ب کرد. بنابراین سازمان ملل ویروس ایدز را در واکسن هپاتیت ب وارد کرده و آنها به همه تزریق شد. بر اساس اظهارات دکتر استکر آغاز شیوع ایدز اینگونه بوده است. مدرك دیگری که صدق این گفته ها را ثابت می کند شیوع این بیماری در بین همه است نه تنها همجنس بازان. نسبت شیوع این بیماری بین مردان و زنان در آفریقا که حداقل 75 میلیون نفر مبتلا به ایدز هستند، از زمان شروع تاکنون، دقیقاً 50 به 50 است. در هائیتی و در نهایت در ایالات متحده، بیماری تنها بین همجنس بازان شیوع پیدا کرد. اما اگر به آمار این کشور نگاه کنید، خواهید دید که امروز زنان با سرعت بیشتری مبتلا به ایدز می شوند. این تعادل به زودی توسط روند طبیعت برقرار خواهد شد و دقیقاً خواهید دید که در همه جای دنیا شمار مردان و زنان مبتلا به ایدز برابر است. علت این بیماری هیچ ربطی به همجنس بازان مرد ندارد، بلکه مرتبط به تعصب کسانی دارد که آن را بوجود آوردند.

به گفته دکتر استکر، سازمان بهداشت جهانی نه تنها در بوجود آوردن این بیماری دست داشته است، بلکه در رابطه با بیماریهای دیگر و روند تحقیقات پزشکان سراسر دنیا بر آنها نظارت دارد. به عنوان مثال سرطان را در نظر بگیرید. پزشکان می دانستند که روزی سرطان مانند سرماخوردگی از طریق هوا و تنفس مسری می شود و انسانها تنها با عبور از کنار فردی که سرطان دارد، مبتلا به این بیماری می شوند. اما انواع مختلف ویروسهای سرطانی آنقدر کم است که احتمال چنین اتفاقی بسیار کم می باشد ولی به هر حال احتمال رخ دادنش وجود دارد. اما ایدز، 9000 به قوه چهار یا 6/561/000/000/000 نوع ویروس مختلف به وجود آورده که رقم بسیار بزرگی است و هر زمان کسی مبتلا شود ویروس جدیدی به وجود می آید که کسی تا بحال آن را ندیده است. این بدان معناست که اجتناب از بیماری ایدز امکان ناپذیر است و از لحاظ محاسبات ریاضی ایدز، با توجه به عامل زمان درست مانند سرماخوردگی به سرعت شیوع می یابد و تمام جهان را فرا خواهد گرفت.

چنین گفته می شود که سازمان بهداشت جهانی معتقد است که احتمالاً شیوع سریع ایدز در کل جهان اکنون اپیدمی شده است. در سال 1990 یا 1991 سازمان بهداشت جهانی قبیله ای آفریقایی با 1400 نفر سکنه، از سالمندان تا کودکان را که در مراتب جنسی مختلفی قرار داشتند (می دانید که کودکان فعالیت جنسی ندارند.) را معاینه کردند و دریافتند که بدون استثناء همه افراد قبیله مبتلا به ایدز هستند. در این زمان بود که سازمان بهداشت جهانی به طور محرمانه اعلام داشت، احتمالاً این ویروس اکنون از طریق آب یا هوا به انسان سرایت می کند و این بیماری مانند آتش سوزیهای بزرگ یا سرما خوردگی معمولی در همه جا شایع خواهد شد. چندین سال طول خواهد کشید تا همه از يك بیماری جدید دیگر مطلع شوند. اگر چنین اتفاقی در حال رخ دادن باشد، آیا خودتان را در امان می دانید؟ بنابراین لازم است که حقیقت را درباره خود بدانید زیرا بیش از آنچه خودتان را می شناسید، اهمیت دارید!

نمایی از مشکلات زمینی

اگر ما موجوداتی چند بعدی نبودیم و تنها جسمی فیزیکی بودیم که به جز سیاره زمین جای دیگری برای رفتن نداشتیم، در وضعیت اسفناکی می بودیم. اما به خاطر آنچه هستیم، و روندی که روی زمین در حال اتفاق افتادن است، می توانیم رشد کنیم. به یاد داشته باشید که حیات و زندگی مدرسه است، اما مایا همان مایا!

اما اگر موقعیت خطرناک غیر قابل باوری که در آن قرار گرفته ایم را تشخیص بدهیم، ممکن است از خواب غفلت بیدار شویم و خود را بشناسیم. تنها دلیلی که من همچنان در این مورد صحبت می کنم و آن را پنهان نمی کنم، شباهت ما به افراد يك قایق در حال غرق شدن است. قایق سوراخ بزرگی دارد که آب وارد آن می شود بنابراین اکنون زمان يك جا نشستن و بازی کردن یا گذران زندگی بر طبق معمول و تفکر به روال گذشته نیست. اگر حقیقت را درباره پیرامونمان نمی دانستید، ممکن بود همچون گذشته زندگی کنید و کاری هم برای آن انجام نمی دادید اما اکنون که می دانید!

پیشنهاد نمی کنم اقدامی زیست محیطی صورت گیرد، گرچه کار اشتباهی نیست. آنچه بیشتر مدنظرم است يك اقدام درونی است، يك مراقبه درونی که شما را آگاهانه با تمام حیات در همه جا مربوط می سازد. این همان چیزی است که تائوایست ها می گویند: " تنها راه انجام عملی، بودن در آن است. " البته انجام فعالیتهاى ظاهری ایرادی ندارد ولی معتقدم لازم است از روشهای دیگری نیز استفاده کرد. این اقدام مهم اندیشیدن نام دارد که بتوان موقعیت ها را تشخیص داد و برای عملی شدن آن نیاز به جدیت و پشتکار است تا با بکارگیری آن بتوانیم تغییراتی اساسی در آگاهی خود بوجود آوریم. ما به انگیزه درونی برای توجه تمرکز و ادراك نیاز داریم، که خود را کم کم در طول مسیر نشان خواهد داد. زمانی که آگاهی بالاتری وارد جهان سه بعدی می شود، برای آنهایی که آن روی سکه حیات را درك می کنند، مشکلات زیست محیطی مهم به نظر نمی آیند، گرچه از دیدگاه سه بعدی، این مشکلات به پایان حیات می انجامد.

تاریخ جهان

در اینجا به بررسی تاریخ جهان و چگونگی ارتباط آن با حال می پردازیم. هریک از این قطعات پازل دید ما را به جهان بازتر می کند. در واقع موقعیتی که اکنون خود را در این جهان می یابیم تصادفی نمی باشد. اتفاقاتی رخ داده است که لازم است آنها را به یاد آوریم زیرا بسیاری از ما در زندگیهای قبل اینجا بوده ایم و این خاطرات را درون خودمان داریم. اما این در حاشیه است. اول باید دقیقاً بدانیم چه اتفاقی در گذشته افتاده است تا علت گسترش وضعیت کنونی را درك کنیم. این تاریخچه را قطعاً در کتابهای تاریخ نمی توان یافت زیرا کتابهای تاریخ تمدن بشر، به 6000 سال قبل بر می گردد، حال آنکه ما برای شروع به اطلاعات 450/000 سال قبل نیاز داریم.

این اطلاعات اولین بار توسط تات در حدود سال 1985 به من داده شد. بعد از آنکه تات در 1991 مرا ترك كرد، از وجود زکریا سیتچین مطلع شدم. آثار او را مطالعه کردم و دریافتم که اطلاعات سیتچین و تات تقریباً بطور کامل با هم منطبق است تا حدی که نمی توان آن را تصادف نامید. شباهت این اطلاعات اعجاز آور است. برای مثال تات بدون توضیح به غول پیکرهای آتلانتیس اشاراتی کرده بود اما سیتچین در مورد آنها در کتابش بطور کامل توضیح داده است در حالی که بسیاری از چیزهایی که سیتچین به آنها توجهی نکرده است، به طور دقیق توسط تات تشریح شده است. بنابراین ترکیب این دو منبع دیدگاه بسیار جالبی را به ما می دهد. البته لازم نیست شما این اطلاعات را بپذیرید، بلکه می توانید مانند يك افسانه به آنها گوش دهید و درباره اش فکر کنید و ببینید آیا در مورد شما قابل اجرا است یا خیر.

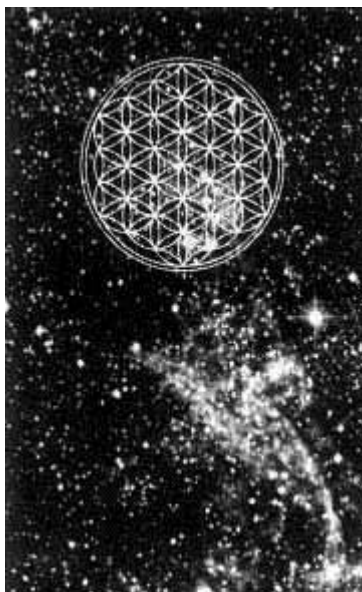
اگر به نظرتان درست نبود، آن را قبول نکنید. اما به نظر من این نزدیکترین راه به حقیقت است و آنرا به شما پیشنهاد می کنم. در اینجا یادآوری می کنم که من مجبور بودم زبان هندسی و هیروگلیف را از گفته های تات به انگلیسی ترجمه کنم. به همین دلیل شاید بعضی از مطالب گنگ باشند ولی احساس می کنم آنقدر به حقیقت نزدیک باشد که بتواند خاطرات شما را روشن سازد.

ابتدا ماهیت تاریخ مکتوب را در نظر بگیرید. يك نفر باید خودکار بدست بگیرد و بنویسد، پس تاریخ مکتوب همیشه تحت تاثیر دیدگاه نویسنده است. آغاز نگارش تاریخ مکتوب از 6000 سال پیش تاکنون می باشد، اما اگر اشخاص مختلفی با دیدگاههای متفاوت آن را می نوشتند آیا مشابه آنچه اکنون در دست ما است می بود؟ در نظر داشته باشید که در اغلب موارد تاریخ توسط فاتحین جنگها نوشته می شد. هر کس جنگ را می برد، می گفت: " این بود آنچه اتفاق افتاد " و به مغلوبین جنگ اجازه اظهار نظر داده نمی شد. اگر به جنگهای اصلی جهان، مخصوصاً جنگ جهانی دوم که جنگی بسیار عاطفی بود، نظری بیاندازید، متوجه می شوید با پیروزی هیتلر کتابهای تاریخ ما کاملاً متفاوت می بود و " حقایق " کاملاً متفاوتی را مطالعه می کردیم. اما ما پیروز شدیم و تاریخ را از دید خودمان به رشته تحریر درآوردیم.

همه چیز در تاریخ اینگونه است. گرچه این نکته واضحی است، اما هرگز کسی در اینباره سخن نمی گوید. حتی تات در اینباره می گفت: " من دیدگاه خودم را به شما می دهم. من گذر اعصار را دیده ام، اما فقط من يك نفر هستم و این دیدگاه من است، اما باید بدانید که دیگران ممکن است دیدگاههای متفاوتی از تاریخ داشته باشند. " پس حتی او هم نمی گفت " همین است، می خواهید باور کنید، می خواهید نکنید " بنابراین ما با این دیدگاه به بحثمان ادامه خواهیم داد.

منبع: <http://rahemarefat.com>

فصل چهارم کتاب گل حیات: شکست فرگشت آگاهی و خلق شبکه Christ



شکست فرگشت آگاهی و خلق شبکه Christ

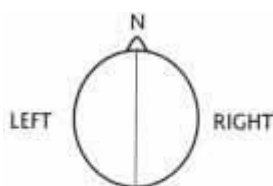
(Christ در اصل یک فن آوری است که می تواند انسان را تغذیه و او را به وجودی برتر تبدیل نماید . حتی می تواند یک نظام اجتماعی پیشرفته و قلمرو جدید ملکوت را روی زمین ایجاد کند)

چگونه لمورینها آگاهی انسانی را گسترش دادند؟

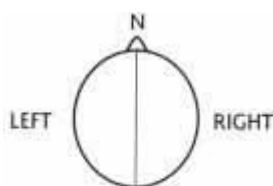
حیات جاویدان لمورینها از سرزمین آبا واجدادي آنها به سمت جزیره اي كوچك در شمال قاره تازه به ظهور رسیده اتلانتیس گسترش یافت. آنها در جزیره اي بنام (Udal) زمان طولاني را در انتظار گذراندند و پس از ان شروع به خلق دانش معنويشان کرد ند. اگر شما آنها را دیده بودید حتي تصور آن را نمیتوانستید بکنید که آنها چه میکردند و چه تحولي را بوجود آوردند. ممکن بود فکر کنید که قطعا آنها دیوانه اند. براي درك بهتر این موضوع ، باید مطلب دیگری را در وحله اول براي شما تشریح کنم وان اشنایي شما با ساختمان مغز انسان است.

ساختمان مغز انسان

شکل (4-1)



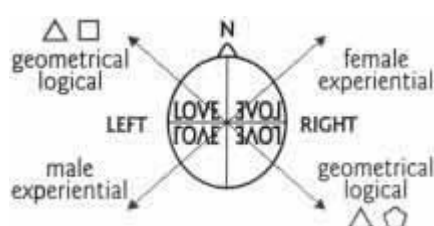
نشانگر قسمت فوقاني سر انسان میباشد که شما از بالا به پایین انرا نگاه میکنید . در نقطه N بینی قرار گرفته است. دراین شکل مغز انسان به دو قسمت تقسیم میشود نیمکره سمت راست و نیمکره سمت چپ . نیمکره سمت چپ بخش مذکر و نیمکره سمت راست بخش مونث میباشد . شکل (4-2)



این دونیمکره توسط يك رابط سفید رنگ (corpus callosum) به یکدیگر متصل میشوند براساس نظریات * Thoth (ر.ش به صفحه 127) خاصیت دو نیمکره مغز بدین شکل است : نیمکره سمت چپ یا بخش مذکر همه چیز را در چهارچوب منطق و استدلال می بیند همانگونه که باید باشد و نیمکره سمت راست یا بخش مونث دقیقا انعکاس انرا مشاهده میکند در واقع این بخش بیشتر به تجربه کردن چیزی (احساسات) مربوط میشود تا ادراك ان. میشود گفت این دو بخش به نوعی اینه ای از تصورات یکدیگرند.

مثل این میماند که شما اینه ای در میان این دو نیمکره قرار بدهید. اگر شما کلمه I LOVE را در بخش مذکر نوشته بودید شما انرا همانگونه که هست مشاهده می کردید اما بخش مونث انرا در اینه تصوراتش مشاهده میکند. وقتی بخش مذکر به شیوه دریافتهای بخش مونث می نگرد میگوید در اینجا منطقی حاکم نیست و بخش مونث نگاهی به او انداخته میگوید: جایگاه احساسات در اینجا کجاست؟ در یک تقسیم بندی گسترده تر، مغز به چهار لوب نیز تقسیم میشود. در قسمت خلفی بخش مذکر نا حیه دیگری وجود دارد که منعکس کننده بخش قدامی، یا به عبارتی اینه بخش قدامی نیمکره مذکر مغز میباشد.

(شکل 3-4)



اینه دیگری در ناحیه خلفی بخش مونث وجود دارد که هر آنچه را که در بخش قدامی است، منعکس می کند. مجموعا بخش منطقی مذکر، يك بخش تجربی در ناحیه خلفی خودش و بخش تجربی مونث، نیز يك بخش منطقی در ناحیه خلفی خودش دارا میباشد. مثل این میماند که چهار اینه در داخل یکدیگر منعکس شوند.

اگر به قواعد هندسی رجوع کنید می بینید که بخش قدامی مذکر مغز، بخش منطق و استدلال، براساس يك مثلث و يك مربع (در دو بعد) و یا يك چهار ضلعي یا مکعب (در سه بعد)، ساخته شده. قسمت قدامی بخش مونث، بخش تجربی، بر اساس يك مثلث و يك پنج ضلعي (در دو بعد) یا چهار ضلعي، یا بیست وجهی یا يك دوازده وجهی (در سه بعد) ساخته شده است. مرزهای مورب شکلی مابین این بخشها وجود دارد که بخش قدامی چپ را به بخش خلفی راست نیمکره منطق و استدلال و بخش راست قدامی نیمکره تجربی را به بخش چپ خلفی نیمکره تجربی متصل میکند. بنابر این کیفیت انعکاس اینه ها، به شکل پهلوی به پهلوی، جلو به عقب، و مایل میشود. بر اساس Thoth، این در واقع همان شکل ساختاری ماست.

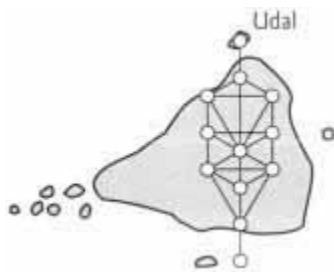
تلاش به منظور تولد يك آگاهی جدید در اتلانتیس

در يك زمان مناسب "نا اکالزها" از لموریا دست به خلق و ظهور معنوی مغز (ذهن) انسان در سطح جزیره اتلانتیس زدند. هدف آنها بوجود آوردن يك آگاهی جدید بر اساس آنچه که در لموریا آموخته بودند، بود. آنها معتقد بودند که ذهن باید جلوتر از جسم این آگاهی جدید در اتلانتیس به منسب ظهور می رسید. با مراجعه به اساس تصورات Thoth از ذهن در مغز انسان، اعمال و فعالیتهای آنان را بیشتر میتوانیم درک کنیم. در ابتدا آنها دیواری به ارتفاع 40 فوت و عرض 20 فوت در وسط جزیره بنا کردند که از يك طرف جزیره به طرف دیگر امتداد داشت بطوریکه به اصطلاح شما مجبور بودید از داخل اب به سمت دیگر جزیره بروید. سپس يك دیوار کوچک به عرض 90 درجه در راستای عرضی دیوار قبلی ساخته شد بطوریکه جزیره را به چهار قسمت تقسیم میکرد. پس از آن نیمی از جمعیت صد نفری که جز مدرسه اسراری نا اکال بودند به يك طرف فتنه ونیمی دیگر بر اساس طبیعت ساختاریشان در طرف دیگر باقی ماندند. بدین معنا که تمام زنها در يك طرف باقی ماندند و همه مردان به طرف دیگر رفتند. اما آنچه که من میفهمم این است که این مسئله ربطی به جنسیت کالبد فیزیکی نداشته بلکه بر اساس تقسیمات مغزی انجام شده.

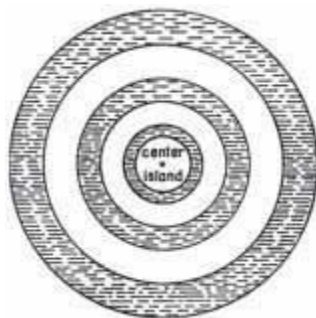
بدین ترتیب نیمی از مغز را وجه مونث ونیمی دیگر را وجه مذکر تشکیل داد. آنها صدها سال در شرایط فیزیکی بسر بردند تا اینکه آمادگی لازم را برای برداشتن قدم بعدی بدست آوردند. سه دسته از مردم انتخاب شدند

که نمایانگر (corpus callosum) باشند بخشی از مغز که دو نیمکره راست و چپ را به هم متصل میکند. پدر Thoth، که Thome نامیده میشود، یکی از آنها بود. او و دو گروه دیگر، تنها کسانی بودند که اجازه داشتند به تمام قسمتهای جزیره بروند. ولی دو طرف دیگر کاملاً جدا از هم باقی ماندند. پس از آن، این سه گروه انرژیها، افکار، واحساسات و تمام جوانب انسانی را در يك مغز متكامل انسانی به صف کردند البته نه با سلولهای انسانی بلکه فراتر از کالبد انسان.

قدم بعدی آنها پروژه درخت حیات بود که در سطح اتلانتیس آنرا بوجود آوردند. آنها این پروژه را (شکل 4-4)



با دوازده دایره بجای ده تا شکل دادند اما دایره یازدهم و دوازدهم خارج از سرزمین اصلی بودند. یکی از آنها در Udal و دیگری در قسمت جنوبی این سرزمین و در داخل اب قرار داشت. بنابراین فقط ده دایره روی سرزمین اصلی بود جایی که با موقعیت آن آشنایی داریم گرچه صدها مایل در سرتا سر سرزمین آنها وسعت داشت ولی آنها آن را در داخل تنها يك اتم به دقت گرد آوردند (بر اساس Thoth). تمام اندازه ها و شکل شهر های اتلانتیس بر اساس دایره های کروی شکل درخت حیات، مورد ارزیابی و انتخاب قرار میگرفته. Plato در کتاب خودش Critias می گوید: شهر اصلی اتلانتیس از سه حلقه ساخته شده بود که توسط اب از هم جدا میشده. همانطور که در شکل (4-5)



نشان داده شده. او همچنین گفته بود که شهر با سنگهای قرمز، سفید و سیاه ساخته شده بوده. در بحث اهرام ثلاثه، این جمله آخر را بهتر میتوانیم درک کنیم.

فرزندان لموریا چهارمین نامیده میشوند

در يك روز بطور ناگهانی، مدرسه اسراری ناکال که مرکز کل اتلانتیس به شمار میرفت، به درخت حیات، جان بخشید. و این موجب بوجود آمدن ورتکسها و انرژیهای چرخشی در هر يك از دایره های درخت حیات شد. ورتکسها پایه گذاری و بنا شدند و سپس مدرسه اسراری ناکال، مرکز کل اتلانتیس، فرزندان لمورینها را چهارمین نامید. میلیونها میلیون نفر از لمورینها که در طول ساحل غربی و شمال امریکای جنوبی و همینطور جاهای دیگر سکني گزیده بودند، خودشان را به اتلانتیس کشاندند.

مهاجرت بزرگ آغاز شد و مردم عادی (sunken) شروع به حرکت به سمت اتلانتیس کردند. فراموش نکنید که آنها وجه مونث یا مغز راستی ها بودند و ارتباط درونی برایشان آسان بود در هر صورت کالبد آگاهی لمورینی به عنوان يك آگاهی سیاره ای (نجومی) تازه به سن 12 سالگی رسیده بود و هنوز به اندازه کافی بالغ نشده بود. و خیلی از مراکز آن هنوز بکار نیافتاده بودند. آن مراکز با آن انرژیها کار میکردند و فقط در 8 مرکز از 10 مرکز مهارت و اقتدار کافی وجود داشت بنابراین هر کدام از مهاجرین لمورینی جذب یکی از این 8 مرکز در اتلانتیس میشد که کاملاً به خصوصیات فردی و قدرت تشخیص آنها بستگی داشت. دو ورتکس سمت چپی مورد

استفاده يك نفر هم قرار نگرفت اين دو ورتكس داشتند حيات رابه سمت جلو هل مي دادند و در حيات شما هرگز جاي خالي پيدا نمي كنيد.

حيات راه خودش را براي پر كردن فضا ي خالي پيدا ميكند. براي مثال در نظر بگيريد كه در ازاد راهي پشت سر ماشيني حركت ميكنيد و از ان فاصله زيادي ميگيريد اين جاي خالي سريع توسط ماشين ديگري پر ميشود. اينطور نيست؟ اگر جايي را خالي بگذاريد حيات جاي انرا پر ميكند.

اين قطعا همان چيزي بوده كه در اتلانتيس اتفاق افتاده. گرچه لمورينها فقط در 8 ناحيه از ورتكس هاي دايره اي درخت حيات جاي گرفتند ولي در اسناد مايان (Mayan) گفته شده زماني كه اتلانتيس به اعماق اب فرو رفت فقط ده شهر در روي ان وجود داشت. در حال حاضر اين اسناد ثبت شده را در موزه بریتانیا به عنوان مدارك TROANO مي توان يافت. اين مدارك تقريباً حدود 3500 سال قدمت داشته ودر ان جزئیات چگونگی فرو رفتن اتلا نتيس را به اعماق ابها بيان ميكند. اين سند مايان نام دارد وشامل مدارك وفرضيه هاي معتبر وموثقي در اين رابطه ميباشد مترجم ان ، مورخ فرانسوي ، Le Plongeon ، در مورد اين اتفاق چنين ميگويد:

در سال ششم Kan دريازدهم Muluc در ماه Zak زلزله وحشتناكي به وقوع پيوست وبي وقفه تا سيزدهم Chin ادامه داشت. كشور تپه هاي Mud ، ، سرزمين Mu ، قرباني شده بود ودوبار زيرو رو شد. و در يك شب ناپديد شد وبستر رودخانه بطور متوالي ومدام توسط فشار هاي اتشفشاني نيز ميلرزیده. اين بستر ، محصور شده و موجب شد كه سرزمين اتلا نتيس چند بار در مكانهاي مختلف به زير اب فرو برود ودوباره در جاهاي ديگر بالا بيايد وده كشور از هم گسيخته وبه اين طرف وان طرف پرتاب شدند وديگر قدرت ايستاده گي در برابر چنين تكانهايي را نداشتند و در نهايت با 64 ميليون سكنه به زير اب فرو رفتند. ده كشور ي كه در اينجا به ان اشاره ميشود منظور ده نقطه درخت حيات است . وقتي اين اسناد را مي بينيد متوجه ميشويد كه اين سرزمين با تكانهاي شديد حاصل از انفجارات اتشفشاني از داخل واطراف محاصره شده بوده واهرام وهمه چيزهاي ديگر تخریب شده ومردم در تلاش بودند تا با قايق فرار كنند. اين اتفاق به زبان مايان كه زبان تصويري بوده شرح داده شده.

به ثمر نرسیدن سیر تکامل آگاهی

دو ورتكس خالي نژادهاي ماورايي را بسوي خود جلب كردند

بر طبق نظريات Thoth دو نژاد ماورايي براي پر كردن دو ورتكس خا لي مداخله كردند انها از دو نژاد كاملا متفاوت بودند. نژاد اول از اينده ما مي امدند وHebrew ناميده ميشدندThoth ميگويد انها از سياره ديگري امده بودند ولي نمي دانيم كدام سياره ؟ انها به اندازه كافي به درجه تكامل براي ورود به چرخه بعدي دست نيافته بودند مثل دانش آموزي كه دانش لازم را براي ورود به كلا س بالاتر بدست نياورده و بايد همان كلاس را از نو تكرر كند. بنا براین انها نيز مجبور شدند چرخه را دوباره تكرر كنند. انها از هوشمندی و آگاهی خاصی برخوردار بودند و چيزهاي زيادي ميدانستند كه ما در حال حاضر هيچ اطلاعاتي در مورد ان نداريم واصلأ چيزي راجع به ان نميدانيم. انها رسماً از مقامات كيهاني اجازه داشتند كه در روند تدريجي تكامل در ان زمان مداخله كنند. بر اساس نظريات Thoth انها دران زمان حامل اندیشه هايي بودند كه ما هنوز هيچ نظريه اي در مورد انها نداريم براي اينكه هنوز به ان سطح از آگاهی دست نيافته ايم.

به نظر من اين تبادلات در طي روند تكامل به سود ما بوده . چون مشكلي با آمدن انها به زمين وجايگزين شدنشان نمي توانسته وجود داشته باشد .

نژاد دوم موجوداتي بودند كه در ان زمان با ورودشان مشكلات زيادي را بوجود آوردند، انها، موجوداتي از سياره اي نزديك به مريخ بودند. (ميدانم كه كمّي عجيب بنظر ميرسد ولي عجيب تر از ان وقتي است كه من در سال 1985 راجع به اين پيشينه، قبل از اينكه مردم از Richard Hoagland تقاضا كنند كه برايشان سخنراني كند، داشتم صحبت ميكردم.) بدليل موقعيتي كه در جهان توسعه پيدا كرد اين مسئله كاملا ا شكارشد وبه اثبات رسيد. وان اين كه نژاد مذکور هنوز هم عامل بوجود آورنده مشكلات اساسي در جهان است. منظور دولتهاي سري وتريليونرها ي دنيا است از منسوبين به كره مريخند كه اكثراً داراي ژن مارشيان ميباشند وكا لبد احساسات وعواطف در انها بسيار ضعيف است ويا اصلاً وجود ندارد.

مريخ پس از طغيان شيطان



براساس نظريات Thoth، کمتر از يك ميليون سال پيش، مريخ ظاهرا ، خيلي شبیه به زمين بنظر مي رسيد. مريخ سياره اي زيبا ورويايي با درختان ابها واقیانوسها بود.

اما ناگهان اتفاقي براي آنها افتاد که مجبور شدند در ان زمان در مورد ان کاري بکنند وان طغيان شيطان بود. خيلي پيشتر از اين ازمون همه ما در محضر خداوند در کنار ديگر مخلوقات در معرض ازمون بوديم - در معرض ازمونهاي پي درپي شبیه به (تمرد شيطان) قرار داشتيم. (تمرد شيطان از محضر خداوند البته اگر شما انرا تمرد و طغيان بناميد). که شيطان چهار باربه انجام ان مبادرت ورزيده بوده است. به عبارتي ديگر شيطان در کنار سه موجود ديگر به انجام کاري يکسان مبادرت ورزیدند و نتيجه ان هر دفعه ايجاد حداکثر هرج و مرج در کيهان بود. بيش از يك ميليون سال پيش مارشينا به سومين طغيان ملحق شدند اين سومين مرتبه اي بود که حيات تصميم گرفت اين تجربه رايدست آورد اما با شکست مواجه شد. سيارات در هر جا که بودند تخریب شدند و مريخ نيز يکي از آنها بود. حيات تلاش ميکرد که موجوديتي جدای از خداوند خلق کند که عين همين ماجرا در حال حاضر نيز ادامه دارد . به عبارتي ديگر بخشي از حيات مبادرت به جدایي خودش از ديگر حياتها کرد تا موجوديت خاص خودش را خلق کند. به هر حال از ان زمان هر کسي براي خودش خداست. خيلي خوبه شما هم مي توانيد امتحان کنيد.

فقط تنها اشکالي که وجود دارد اين است که هرگز ديگر بيشتر از ان عمل نکرد. وقتي کسي سعي ميکند از خداوند جدا شود کيهان ارتباط شفقت را با ان موجود قطع ميکند. بنابر اين وقتي مارشينا (و خيلي هاي ديگر) موجوديت جداگانه خود را خلق کردند، کيهان ريسمان عشق و شفقت را قطع کرد و کالبد عواطف واحساسات از آنها جدا شد بنابر اين آنها مذکر خالص شدند.

بدون وجه مونث يا داراي کمي از خصوصيات وجه مونث. آنها کاملاً تبديل به موجودات منطقي شدند بدون احساسات. مثل اقاي اسپاک در فيلم جنگ ستارگان کاملاً منطقي شدند. آنچه که در مارس (مريخ) و صدها جاي ديگر اتفاق افتاد موجب بروز جنگ شد. زيرا که ديگر نه شفقتي وجود داشت و نه عشقي و سياره مريخ به ميدان جنگ تبديل شد و جنگ همينطور ادامه پيدا کرد. آنها جنگ را در سطح مريخ گسترش دادند تا جايي که سياره شان تخریب شد و معلوم شد که مريخ ديگر نمیتواند به حيات خود ادامه دهد. پيش از اينکه مريخ تخریب شود، ساکنينش اهرام چهار گوش بزرگي ساختند که عکس انرا در جلد دوم مشاهده ميکنيد. پس از ان آنها اهرام سه گوش ، چهار گوش ، و پنج گوشي بنا کردند.

احتمالاً ساختمان پيچيده اي اينچنين قادر بود يك ترکيبي جديد بنام Mer-KA-Ba (ر.ش به صفحه 127) را خلق کند . ميپنيد شما ميتوانيد يك وسيله نقلیه فضايي شبیه به سفينه داشته باشيد يا ساختارهاي ديگري که همين کار را مي کنند . آنها يك ساختمان ساختند جايي که قادر باشند هر آنچه در جلو و پشت در زمان دارند ببينند. ويک سفينه براي طي کردن فاصله هاي ترسناک و دوره هاي زمان. گروه کوچکي از مارشينا سعي کردند قبل از تخریب کامل مارس از انجا فرار کنند بنابر اين خودشان را به اينده منتقل کردند و قبل از اينکه مارس تخریب بشود ، مکان مناسبی پيدا کردند و در ان جاگزين شدند. ان مکان سياره زمين بود.

اما در 65 میلیون سال پیش، آنها ان ورتکس کوچک در سطح اتلانتیس را شناسایی کردند و بدون اجازه وارد آن شدند آنها از همان متمدن بودند.. آنها به روش مرسوم در آن زمان اعتنایی نکردند. گفتند بسیار خوب این کار را انجام دهیم و درست در داخل آن ورتکس قدم گذاشتند و به این ترتیب به جریان سیر تکامل ملحق شدند.

مارشینها آگاهی نابالغ انسانی را مورد تجاوز قرار میدهند و آنرا بدست میگیرند

عده کمی از مارشینها بودند که حقیقتا میتوانستند از بناها و ماشینهای آگاهی فضا زمان استفاده کنند. اولین اقدامی که بعد از ورود به زمین انجام دادند، بدست گرفتن کنترل اتلانتیس بود. آنها تصمیم داشتند با جنگ برتری خود را اعلام کنند و تمام اختیارات را بدست گیرند. اما در هر صورت بسیار آسیب پذیر بودند و چون تعدادشان اندک بود نتوانستند اینکار را بکنند.

وبالآخره تسلیم اتلانتیسین های لمورینی شدند. گرچه قادر بودیم جلوی آنها را بگیریم که ما را مغلوب نکنند ولی نتوانستیم آنها را باز گردانیم. زمانی که آنها در روند سیر تکاملی ما وارد شدند، ما مثل دختران 14 ساله ای بودیم که مورد تجاوز مردان 60 یا 70 که خیلی از ما بزرگتر بودند قرار گرفتیم ما هیچ راه چاره ای نداشتیم.

انها اصلا برایشان مهم نبود که ما چه احساسی داریم و راجع به آنها چه فکر میکنیم. آنها بزور وارد حریم ما شدند و گفتند: "چه بخواهید و چه نخواهید ما اینجائیم" این حقیقتا هیچ فرقی با آنچه که ما در آمریکا با آمریکایی های اصل انجام دادیم، نداشت. یکبار در آغاز کشمکشها پایان یافت و توافق شد که مارشینها سعی کنند فقدان وجه مونث خویش را درک کنند. این همان احساسات و عواطفی بود که هرگز در آنها یافت نمیشد.

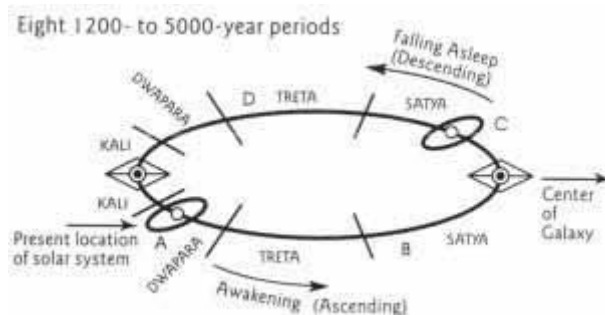
همه کشمکشها در دراز مدت کم کم فرو نشست. اما مارشینها کم کم شروع به صورت عمل دادن به تکنولوژی مغز چپی ها کردن که لمورینها از آن چیزی نمی دانستند همه دانشی که آنها در اختیار داشتند مربوط به بخش راست مغز میشد، که ما امروزه اطلاعات کمی راجع به آن داریم. ماشینهای سایکوترونیک و دوزینگ رادز و این قبیل چیزها مربوط به تکنولوژی راست مغزی ها بود.

اگر شما عملا تکنولوژی مغز راستیهای مونث را می دیدید، مات و مبهوت میشدید. اگر شما میتوانستید تکنولوژی مغز راستیها را در ذهن خود متصور شوید، هر کاری که میخواستید میتوانستید انجام دهید، همینطور تکنولوژی مغز چپی ها را، اگر که همه پتانسیلشان را در اختیار شما میگذاشتند. ولی ما حقیقتا هیچ نیازی به هیچ کدام از آنها نداریم.

و این همان راز بزرگی است که فراموشش کردیم. مارشینها اختراعات مغز چپی ها را یکی پس از دیگری بهم زدند تا بالاخره روند تکامل ما را از حالت تقارن خارج ساختند، چرا که ما از نیمکره سمت چپ شروع به دیدن همه چیز کردیم و ما از مونث به مذکر تبدیل شدیم. ما خصوصیات و طبیعت خود را، از آنچه که قبلا بودیم، تغییر دادیم. مارشینها کم کم حکومت را بدست گرفتند تا بالاخره همه چیز بدون جنگ و دعوا تحت کنترل آنها درآمد، آنها تمام قدرت و سرمایه ها را بدست گرفتند.. جنگ بین مارشینها و لمورینها (هیروها را نیز من اضافه میکنم) حتی تا اواخر عمر اتلانتیس، هرگز فرو کش نکرد. آنها از همدیگر متنفر بودند. وجه مونث لمورینها بطور کل کنار گذاشته شد و مانند افراد ناشایست مورد تهدید قرار گرفت. شرایط بدی حاکم بود. این مثل ازدواجی بود که وجه مونث اصلا آنرا نمی پسندید. نمیدانم که آیا مردان مارشین به زنی که به آنها علاقه نشان میداد اعتنایی میکردند یا نه؟ این شرایط به مدت طولانی ادامه یافت، تا تقریبا 26 هزار سال پیش که بتدریج مرحله (دوره) جدیدی آغاز شد.

فرو نشستن منازعه بعدی و تغییر وضعیت قطب کوچکتر

در حدود 26 هزار سال پیش ما تحول کوچکی در آگاهی و تغییر وضعیت قطب کوچک را داشتیم و این جابجایی جایگزین همان نقطه ای در قطب از مسیر خود منحرف شده ای گردید که مبادرت الاعتدالین نامیده میشود (مبادرت الاعتدالین منظور حرکت کند دو نقطه اعتدالین بطرف مغرب در اثر نفوذ خورشید و ماه بر اجسام خط استوایی زمین است) (که الان ما به سمت آن بازگشتیم) بیضی کوچکی که در نقطه A در شکل (4-6) مبینید.



این مسئله گرچه توسط علم به اثبات رسیده بود ولی کافی نبود. دو بیضی کوچک در روی این چرخه در جایی قرار دارند که این تغییرات در آن بوجود می آیند و ما الان درست برگشتیم به نقطه A. در زمان تغییر وضعیت این قطب، قسمتی از اتلانتیس که احتمالا به اندازه نیمی از جزیره Rhode بود، به زیر آب فرو رفت و این مسئله وحشت زیادی در اتلانتیس ایجاد کرد چرا که آنها فکر میکردند همه سرزمین خود را دارند از دست میدهند. مثل همان اتفاقی که در لموریا افتاد.

تا آن زمان، بیشتر توانایی های خود را برای پیشگویی آینده از دست داده بودند مدتها از ترس مثل بید به خود می لرزیدند چون نمیدانستند که چه اتفاقی قرار است برایشان بیفتد. تا یکصد سال بعد نیز در این شرایط باقی ماندند تا اینکه ترس و وحشتشان کم کم فروکش کرد. 200 سال طول کشید تا آنها دوباره به آرامش دست پیدا کنند.

زمانی که بالاخره نگرانیهایشان از تغییر وضعیت آینده زمین به آرامش تبدیل شد، در نقطه ای دورتر از نقطه A قرار داشتند اما خاطراتشان هنوز در آنجا باقی بود. آنها برای مدتی در آرامش بسر بردند تا اینکه در حدود 13000 یا 16000 سال پیش اتفاق غیر منتظره ای افتاد و آن نزدیک شدن شهاب سنگی بزرگ به سمت زمین بود. اتلانتیسین ها بدلیل اینکه تکنولوژی پیشرفته ای نسبت به تکنولوژی امروز ما داشتند، از وجود آن در زمانی که هنوز در فضای خارج از منظومه شمسی بود، مطلع شدند و شاهد نزدیک شدن آن به زمین بودند.

این مسئله جدال بزرگی در اتلانتیس برآه انداخت. مارشینها با وجود اینکه جزء اقلیت و تحت کنترل بودند، ولی میخواستند با تکنولوژی لیزریشان آنرا منفجر کنند. اما یک اختلاف بزرگ در بین جمعیت لمورینی، بر علیه مارشینهایی که از تکنولوژی مغز چپی ها استفاده می کردند وجود داشت.

وجه مونثی ها گفتند که این شهاب سنگ به خواست و مشیت الهی به سمت ما میاید، باید اجازه بدهیم به طور طبیعی به مسیر خودش ادامه بدهد. بگذارید به زمین بخورد این همان چیزی است که قرار است اتفاق بیافتد.

مارشینها مخالفت کردند و گفتند: ما زمان زیادی نداریم بگذارید آنرا در فضا منفجر کنیم والا همه ما کشته خواهیم شد. بعد از مشاجرات طولانی بالاخره مارشینها ناخواسته تسلیم شدند که اجازه بدهند که شهاب سنگ به زمین برخورد کند. وقتی آن شهاب سنگ به زمین رسید با صدایی بلند شبیه به جیغ وارد اتمسفر زمین شد و سپس درست در ساحل غربی اتلانتیس، جایی نزدیک به چارلستون در کارولینای جنوبی فعلی که در آن زمان در قعر اقیانوس بود، داخل اقیانوس اتلانتیس فرود آمد. در حال حاضر بقایای آن تبدیل به چهار ایالت شده. علم نیز اثبات کرده که این شهاب سنگ بین 13 تا 16 هزار سال پیش به زمین برخورد کرده. و آنها هنوز تکه هایی از آن را در زمین می یابند گرچه بیشتر قطعات آن در چارلستون تجمع یافته. یکی از دو قسمت بزرگ آن، به بخش اعظم اتلانتیس، در ناحیه ای در جنوب غربی اصابت کرد.

این دو گودال عظیم در سمت چپ در کف اقیانوس اتلانتیس می توانسته عامل اصلی غرق شدن اتلانتیس باشد. همه اتلانتیس در آن زمان به زیر آب فرو رفت اما دست کم یکصد سال بعد این اتفاق افتاد.

تصمیم سرنوشت ساز مارشینها

بخشی از شهاب سنگ که به جنوب غربی ناحیه ای از اتلانتیس اصابت کرده بود درست در جایی بود که مارشینها در آنجا زندگی میکردند وعده کثیری از جمعیت آنها کشته شدند آنها از تصمیمی که ناخواسته به آن تن در داده بودند بسیار متضرر شدند چون بهر حال برای آنها بسیار دردناک بود. این ماجرا سراغاز نزول سطح درجه آگاهی در سطح زمین بود و آنچه که جایگزین شد بذر تلخکامی ورنج بود. همان بذری که در حال حاضر ما نیز با آن بسر میبریم.

مارشینها گفتند: همه چیز تمام شد و ما از شما جدا میشویم. از امروز به بعد هر کاری که دلمان بخواهد انجام میدهیم و شما نیز هر کاری میخواهید بکنید اما ما کنترل زندگی خودمان را، خودمان بدست میگیریم و مثل گذشته ها به حرفهای شما گوش نمیکنیم. ما این تجربه در زندگی هایی که منجر به طلاق میشود در دنیای خود میبینیم وعاقبت فرزندان طلاق را. به دنیای خودمان نگاه کنید ما نیز همانند همان بچه ها هستیم. مارشینها تصمیم گرفتند زمین را تسخیر کنند. کنترل و تحت نظارت بودن، اولین فصل مشترک مارشینها با هستی بود که، خشم آنها را برانگیخت. آنها شروع به ساختن بناهای پیچیده کردند درست شبیه همانهایی که در مارس در سالهای اولیه بنا کرده بودند. برای اینکه بتوانند يك Mer-Ka-Ba ساختگی و مصنوعی بوجود بیاورند دچار مشکل شدند و آن این بود که حدود پنجاه هزار سال از زمانی که آنها آنرا ساخته بودند میگذشت و آنها بخاطر نمی آوردند که در آن زمان دقیقا چه کرده بودند.

اما فکر میکردند که میتوانند اینکار را بکنند بنابراین آنها ساختمانها را بنا کردند و آزمایشات خود را از سر گرفتند. این آزمایش مستقیما به زنجیره mer-ka-ba که با آزمایشاتی که دست کم يك میلیون سال پیش در مارس آغاز شده بود مرتبط میشود. پس از آن يك نفر این آزمایش را در سال 1913 در روی زمین انجام داد و پس از آن نفر دیگری در سال 1943 (که آزمایش فیلا دلفیا نامیده شد) و دیگری در سال 1983 این آزمایش را انجام داد (که آزمایش مونتاك نامیده شد) و يك نفر دیگر نیز فکر مکنم در سال 1993 تلاش میکرد در نزدیکی جزیره بی مینی (Bimini) این کار را انجام بدهد. این تاریخها همه پنجره هایی از زمان بودند که به منظور ایجاد شرایط هارمونیک، بروی ما گشوده شدند. به منظور موفقیت هر چه بیشتر، این پنجره های گشوده، می با یست با فواصل زمانی منطبق میشدند. اگر مارشینها موفق میشدند ترکیب هارمونیک Mer-Ka-Ba را سازمان دهی کنند قطعا در اهدافشان کنترل تمام سیاره را به عهده میگرفتند. آنها میتوانستند هر موجودی را در کره زمین به خدمت بگیرند که هر کاری که دلشان میخواهد برای آنها انجام بدهد اگر چه این همان معنی وارث سلطنت بودن را می دهد. هیچ موجودیت برتری که درك حقیقی از هستی خودش داشته باشد، (برای کنترل دیگران)، بر چنین تختی تکیه نمیزند.

شکست مارشینها برای ایجاد Mer-Ka-Ba

مارشینها بناهایی در اتلانتیس ساختند و تمام آزمایشات خود را سازماندهی کردند و پس از آن انرژی را به جریان انداختند. تقریبا فوری کنترل آزمایشات خود را از دست دادند مثل افتادن بین فضا و زمان درجه تخریب و انهدام وحشتناکتر از آن بود که من بتوانم توصیف کنم.

در اصل شما مشکل بتوانید اشتباهی بزرگتر از خلق Mer-Ka-Ba غیر قابل کنترل مرتکب شوید. نتیجه ای که این آزمایش بار آورد باز شدن شکافهای سطوح پایین تر زمین بود، انهم نه سطوح بالایی بلکه سطوح های پایینی. برای توضیح بیشتر، مثالی میزنیم. بدن انسان دارای غشاء هایی در قسمتهای مختلف است مثل کبد، معده، چشمها و غیره اگر شما چاقویی بردارید و معده را يك برش عرضی بدهید درست مثل این میماند که شما در حجم وسیعی از سطح زمین شکاف ایجاد کنید. توسط این غشاء وسیع قسمتهای گوناگون و مختلف از دیگر قسمتها جدا میشوند و این به معنی بهم پیوستن آنها نیست و شما قرار نیست بجای شریان در معده خون داشته باشید. هدف سلولهای خونی کاملا متفاوت از انچیزی است که در سلولهای معده وجود دارد. مارشینها هم کاری کردند که تقریبا زمین را از بین بردند این فاجعه های محیطی که این روزها تجربه میکنیم در مقایسه با آن زمان هیچ است.. اگر چه مشکلاتی که در حال حاضر داریم ارتباط مستقیمی با آنچه که در گذشته انجام داده ایم، دارد. محیط ما بادرک درست و عشق کافی میتوانست در يك روز ترمیم بشود. اما اگر آزمایشات آنها ادامه پیدا میکرد، همه زمین برای ابد نابود میشد. و ما دیگر نمیتوانستیم از زمین به عنوان يك

پایه استفاده کنیم. مارشینها اشتباهات زیادی مرتکب شدند. حوزه های Mer-Ka- Ba از کنترل خارج شده، اول از همه شمار زیادی از نیروهای (روحهای) ابعاد پایین تر را به داخل ابعاد بالا تر آزاد کرد. این نیروها بزور وارد دنیایی شدند که درکی از آن نداشتند و چیزی راجع به آن نمیدانستند آنها در ترس مطلق بودند. آنها مجبور بودند که لبه داشته باشند و زندگی کنند، بنابر این یکراست به سمت انسانها و مردم رفتند و هر صد تن از آنها به درون کالبد يك شخص اتلانتیسی حلول کردند و آنها را کاملاً تسخیر نمودند. اتلانتیسینها نمیتوانستند از ورود آنها به کالبدهایشان جلوگیری کنند. بالاخره هر کالبدی در این دنیا توسط این نیروها (موجودات) اشغال شد. این نیروها موجودات حقیقتاً زمینی بودند ولی کمی متفاوت تر نه از این بعدی که ما هستیم. این رویداد اسف بار ترین حادثه ای است که احتمالاً زمین تا بحال به خودش دیده.

میراث از هم گسیخته : مثلث برمودا

مارشینها مبادرت به کنترل دنیای جایگزین شده در نزدیکی یکی از جزایره اتلانتین در ناحیه ای که هم اکنون مثلث برمودا نام دارد، کردند. در آنجا در کف اقیانوس ساختمانی وجود دارد که شامل سه ستاره چهار پر محوری است که در حوزه های الکترو مغناطیسی روی همدیگر قرار گرفته اند. و يك Mer-Ka-Ba ساختگی را بوجود می آورد که تا سطح اقیانوس و داخل فضاهای عمیق امتداد پیدا میکند.

این Mer-Ka-Ba که کاملاً خارج از کنترل است مثلث برمودا نامیده میشود زیرا راس یکی از زاویه های ستاره چهار پر، آن زاویه ای که ثابت است، در آنجا با فضای بیرون اب يك مقاومتی را ایجاد میکند. دو حوزه دیگر ضد محوری هستند و حوزه ای که سریعتر در حال چرخش است گاهی اوقات در جهت عقربه های ساعت حرکت میکند که شرایط بسیار خطرناکی را بوجود می آورد. (وقتی میگویم در جهت عقربه های ساعت، منظور منشاء حوزه است نه خود حوزه. حوزه خودش برای چرخش در جهت مخالف عقربه های ساعت ظاهر میشود) وقتی اطلاعات بیشتری راجع به Mer-Ka-Ba بیاموزید، این موضوع را بیشتر درک میکنید. وقتی این حوزه سریعتر در خلاف جهت عقربه های ساعت میچرخد (از منشاء خودش) همه چیز خوب پیش می رود.

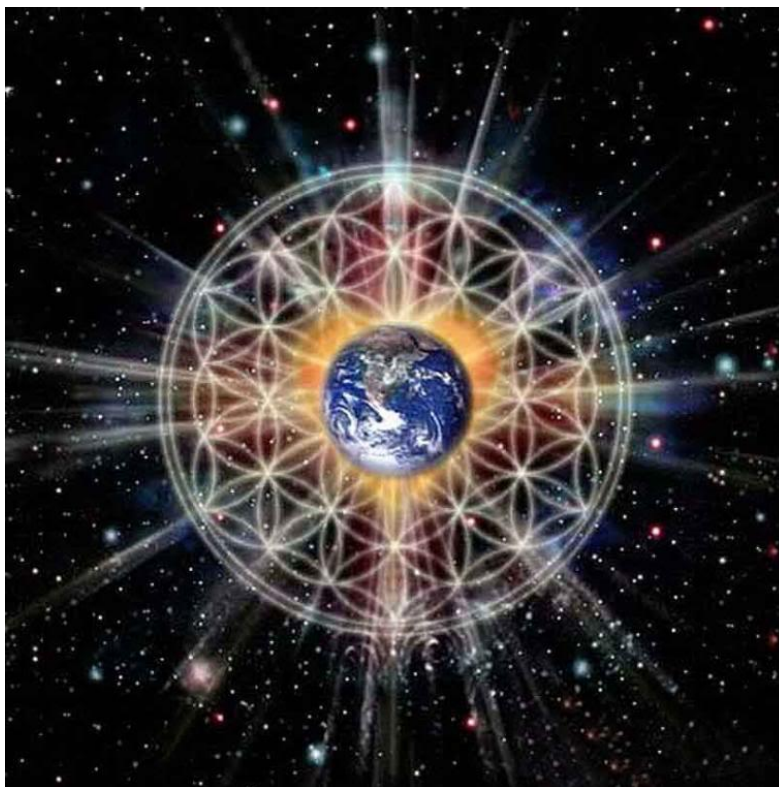
اما وقتی که در جهت عقربه های ساعت (از منشاء خودش) میچرخد آن وقت است که شرایط بدی بوجود می آید. بیشتر هواپیما ها و کشتی هایی که در مثلث برمودا ناپدید شده اند به خاطر حوزه غیر قابل کنترل آنجا ظاهر شده اند. علت عمده ایجاد ناهنجاریها در جهان، و ناهنجاری بین انسانها، مثل جنگ، مشکلات زناشویی، اختلالات عاطفی و غیره بخاطر عدم تعادل این حوزه است. این عدم تعادل در حوزه نه تنها عامل ناهنجاری در روی زمین است بلکه باعث ایجاد ناهنجاری عجیب و غریبی در نقاط دوری از فضا که هستی بنیان نهاده شده، نیز میشود. یکی از دلایلی که موجودیتهای بنام Gray، ET (که ما در زمان مقتضی راجع به آن صحبت میکنیم) تلاش میکنند آنچه را که سا لیان گذشته اتفاق افتاده اصلاح کنند، همین است. این مشکل که در سرتا سر زمین گسترش یافته، مشکل کوچکی نیست. آنچه که آنها به سر اتلانتیس آوردند، بر خلاف قوانین کل کیهان بود. قانونی نبود اما آنها در هر حال اینکار را انجام دادند. حل شدن این مشکل تا سال 2012 بطول میانجامد. ET های زیادی هم موجود نیستند که در این میان کاری انجام بدهند اما آنها احتمالاً سعی خودشان را خواهند کرد.

راه حل: شبکه آگاهی انسان کامل

اساتید متعالی به کمک زمین می شتابند

زمانی که Mer-Ka-Ba ساختگی با شکست مواجه شد حدود 1600 نفر از اساتید متعالی در روی زمین وجود داشتند. آنها تمام تلاش خود را برای بهبود شرایط زمین بکار بستند. سعی کردند لایه های چند بعدی را ترمیم کنند و موجوداتی را که انسانها را تسخیر کرده بودند از وجود آنها زدوده و آنها را به دنیای خودشان باز گردانند. آنها هر کاری که می توانستند در سطوح مختلف انجام دادند. آنها تمام موجودات را بیرون راندند و حدود 90 تا 95 درصد یا بیشتر را درمان کردند اما هنوز افرادی پیدا میشدند که بطور غیر معمول این موجودات در کالبد آنها زندگی میکردند. شرایط در آن زمان روز به روز بدتر میشد. همه سیستمها در اتلانتیس چه مالی و اجتماعی، همه جوانب زندگی از هم پاشید و رو به انحطاط گذاشت. ساکنین آن به بیماری های عجیب و غریبی دچار شدند و بقیه ساکنین برای حفظ بقای خودشان مجبور به ترك آن مکان شدند و بدنبال شرایطی میگشتند که بتوانند به زندگی خود ادامه بدهند. این شرایط رفته رفته بدتر میشد برای مدت زمانی طولانی جهنمی در زمین

بپا شد و سیاره شرایط وحشتناکی داشت . اگر این شرایط توسط اساتید بهبود نمی یافت قطعا پایان دنیا فرا رسیده بود. اساتید متعا لی (که از بالاترین شرایط آگاهی در آن زمان برخوردار بودند) میدانستند که چه بکنند تا دوباره ما را به شرایط گذشته و در سایه لطف و برکات خداوندی باز گردانند. منظورم این است که واقعا میدانستند که چه بکنند. در مقایسه با حوادثی که آنها را تحت فشار قرار داده بود ، کودکی بیش نبودند. هیچ فکری برای بهبود اوضاع نمی توانستند بکنند. بنابر این دست به دعا برده و به درگاه آگاهی های بالاتر پناه بردند و به درگاه هر آنکه در مقر کیهان صدای آنها را می شنید دعا کردند. آنها دعا کردند و دعا کردند تا اینکه این موضوع در سطوح بالاتر حیات مورد بررسی قرار گرفت.



:Notes

بر طبق نظر Thoth آنهایکه معتقدند تا قبل از سال 2012 ما به منظور اصلاح حوزه اتلانتینی خارج از بعد فعلی خواهیم بود احتمالا حق دارند ، چون حتی اگر زمین تا آن زمان بطور احتمالی در بعد چهارم قرار بگیرد،، در سومین سال از بعد خودش کامل شده.

مشابه چنین اتفاقاتی در گذشته در سیارات دیگر هم رخ داده و این اولین بار نبوده بنابر این پیش از اینکه حقیقتا چنین اتفاقی بیافتد اساتید متعالی و دوستان کیهانی شان میدانستند که ما داریم از فضیلتها دور میشویم و از سطح آگاهی بالاتر به پایین میافتادیم. آنها می دانستند که ما داشتیم از منظر حیات دور میافتادیم نگرانی آنها از این بود که بتوانند هر چه زودتر راهی بیابند که ما را از مسیر سقوط باز گردانند. آنها بدنال راه حلی بودند که همه زمین را درمان کنند و هر دو بخش نور و تاریکی را نجات بدهند. برای آنها مهم نبود که آن قسمت که مارشینها هستند را نجات بدهند یا آن قسمت که لمورینها زندگی میکردند و یا قسمتهای دیگرزمین را .

انها بدنال شرایطی بودند که بتوانند همه زمین را بهبود ببخشند و ساکنین آن را نجات بدهند . سطوح بالاتر آگاهی به موازات نقطه نظر ما و آنها پیش نمیرفت و فقط يك آگاهی بود که در طول همه حیات جاری بود و آنها سعی میکردند همه را به سمت احترام و شفقت به یکدیگر باز گردانند. آنها میدانستند که تنها کاری که میتوانستند انجام بدهند این بود که ما را به سمت آگاهی انسان کامل سوق بدهند .مرحله ای از آگاهی که میشود وحدت و یگانگی را در آن دید و میدانستند که ما بدین طریق ما از آنجا به دیار شفقت و مهربانی رهسپار میشویم .

انها مي دانستند كه اگر ما تصميم ميگرفتيم به ان شكاف برگرديم ، ما مجبور بوديم به عنوان يك سياره ، تا پايان 13000 سال چرخه كه الان در ان هستيم در اگاهي انسان كامل باشيم .اگر تا ان زمان در شرايط اگاهي انسان كامل قرار نمي گرفتيم هرگز نمي توانستيم انرا بدست اوريم .وما خودمان را نابود ميكرديم. گرچه روح ابدي است و رشته هاي حيات از هم گسيخته ميتواند فاني و زود گذر باشد .تنها مشكل اينجا بود كه ما به تنهائي، حداقل در مدت زماني کوتاه، نميتوانستيم خودمان را به درجه اگاهي انسان كامل برسانيم.در گذشته خيلي دور پيش از اينكه قادر باشيم بطور طبيعي به بالا بازگرديم ،يكبار به اين سطح افتاده بوديم. ما بخشي از اگاهي برتري بوديمكه به ما عشق ميورزيد ودر كنار عشقي كه به ما داشتما را ياري ميكرد كه هر چه زودتر ودر صورت امكان دوباره به سمت ان اگاهي ابدي باز گرديم.

مثل اين ميمانده بچه اي داشته باشيد ويك ضربه محكم به سرش بزنيد تا كله اش تكاني بخورد وهر چه زودتر به هوشياري خودش برگردد. بالاخره تصميم گرفته شده كه يك نوع روش استاندارد كه بطور معمول در اين شرايط كار مي كند(البته نه هميشه) بكار گرفته بشود.و ان يك آزمون بود.مردم زمين هميشه در معرض پروژه آزمونهاي كيهاني بوده اند به منظور ياري و هدايت ما روي خودمان آزمون ميشديمو اين كار توسط موجودات خاكي يا چيزي شبیه به آنها انجام نميشد. آنها بسا ده گي به نشان دادند كه چه كنيم.دستورات به ما داده شده كه چگونه سر از اين آزمون در اوريم وما حقيقتا انرا با موفقيت انجام داديم. در مورد سيرين ها چه ؟ منجيان ما صادقانه معتقد بودند كه ،(گرچه ميدانستند) خيلي نزديك است ولي ما از پس ان برمي ا مديم . در حقيقت ،اگر مطمئن نبودند كه ما از پس ان برميائيم اين اجازه از مقرر فرماندهي كيهان براي انجام اين آزمون داده نميشد. شما نميتوانيد به مقامات كيهاني دروغ بگوييد.

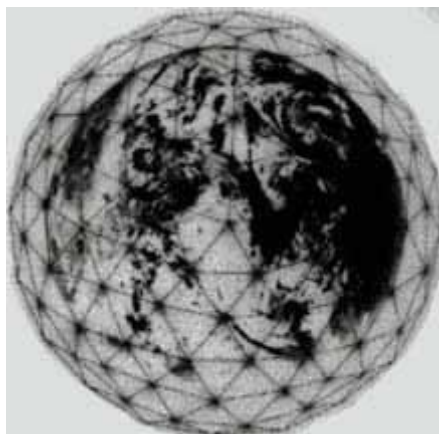
شبكه نجومی

در اين نقطه تا زماني كه شما روشي را كه آنها تصميم داشتند اجرا كنند را درك كنيد، من.....

لازم است راجع به شبكه با شما صحبت كنم..شبكه نجومی يك ساختمان كريستالي اترك است كه اطراف سياره ما را فرا گرفته و حافظ اگاهي هر يك ازگونه هاي حيات است.اين شبكه داراي يك نيمكره الكترومغناطيس است كه به بعد سوم مربوط ميشود . البته در هر بعدي كه باشد به نيمكره بعد بالا تر نيز اختصاص دارد. .علم نيز قطعا در اينده اين را كشف ميكندكه براي هرگونه اي در جهان يك شبكه اترك وجود دارد. در ابتدا سي ميليون شبكه در اطراف زمين وجود داشته اما در حال حاضر 13 يا 15 ميليون شبكه در اطراف زمين وجود دارد كه بسرعت در حال ازدياد است .اگر فقط دو تا حشره درسياره موجود باشند و يك جايي در IOWA نشسته باشندانها داراي شبكه اي هستند كه در تمام اطراف محيط سياره شان امتداد يافته والا نمي توانستند زنده بمانند وزندگي كنند.اين خاصيت بازي است.هر يك از اين دو شبكه اصول هندسي خاص خودشان را دارند كه كاملا منحصر به فرد است و مشابه ديگري ندارد.نوع كالبدی هم كه دارند درست همانگونه منحصر به فرد است .

نقطه نظر آنها وتفسيرشان از هستي نيز منحصر به فرد است شبكه انسان كامل حامل اگاهي انسان كامل براي سياره است.واگر اين شبكه در انجا وجود نداشته باشد ما نميتوانيم به اگاهي انسان كامل دست پيدا كنيم.اين شبكه در زمان اتلانتين ها نيز وجود داشته گرچه اگاهي ما خيلي جوان ودر مرحله آغاز فعاليت خود در يك زمان معين در طي مبادرت الاعتدالين(جايجايي دونقطه اعتدالين)بوده آنها ميدانستند كه اين اگاهي توسط مارشيتها وبدون اراده استقرار يافته و دستخوش عوامل خارجي شده.بنابراين آنها تصميم گرفتند ،به طور مصنوعي ، شبكه اگاهي انسان كامل را در اطراف زمين فعال كنند.ان شبكه يك شبكه زنده ولي با ساختار مصنوعي بود.مثل درست كردن يك كريستال مصنوعي كه از روي سلول يك كريستال زنده ساخته ميشود.سپس در زمان مقتضي قبل از اينكه خودمان را به نابودي بكشانيم.شبكه جديد كامل شد و ما توانستيم از سطح قبلي به سطح بالاتر صعود كنيم.

فرضیه یکصدومین میمون



احتمالا شما تابحال کتاب یکصدومین میمون نوشته Ken Keyes و یا کتاب جزر و مد زندگی پدیده نا خود آگاه نوشته Lyall Watson را خوانده اید که تحقیق علمی پروژه ای بروی میمونها ی *Macaca fuscata* که مدت 30 سال بطول انجامیده را شرح میدهد دانشمندان در جزیره Koshima ژاپن که دارای بافت وحشی است سیب زمینی های شیرینی در داخل شن حفر کردند چون میمونها سیب زمینی شیرین خیلی دوست داشتند البته نه انهایی را که گلی و کثیف بودند. یک میمون ماده 18 ماهه که Imo نام داشت این مشکل را توسط شستن سیب زمینی ها حل کرد. او این کلک را به مادرش یاد داد و همبازیهای او نیز اینکار را یاد گرفتند و به مادرانشان یاد دادند و بزودی همه میمونهای جوان اینکار را یاد گرفتند و سیب زمینی های شیرین خود را می شستند و می خوردند اما فقط بزرگسالانی که از فرزندان خود تقلید میکردند این رفتار را یاد گرفتند. دانشمندان بین سالهای 1952 تا 1958 این اتفاق را به ثبت رساندند.

پس از آن درپاییز سال 1958 تعدادی از میمونها یی که داشتند این کار را در جزیره کوشیما انجام میدادند به حداکثر رسید که دکتروانسون بطور قراردادی تعداد آنها را به صدتا نسبت داد. تقریباً هر چه میمون در جزیره بود بدون هیچ تاثیر جانبی شروع به شستن سیب زمینی کردند. اگر این اتفاق فقط روی یک جزیره اتفاق افتاده بود احتمالاً میشد گفت که دانشمندان نوعی از ارتباط را که در جستجوی آن بودند شکل داده بودند اما همزمان میمونهای محاصره شده در جزایر دیگر نیز شروع به شستن سیب زمینی های خود کردند.

حتی در یکی از سرزمینهای اصلی ژاپن در تاکا ساکی یاما میمونها داشتند سیب زمینی ها یشان را می شستند. میدانیم که هیچ امکانی برای ارتباط میمونها با جاهای دیگر وجود نداشته و این اولین باری بوده که دانشمندان چنین چیزی را مشاهده میکردند آنها ادعا کردند که احتمالاً یک نوع ساختمان تغییر شکل یافته و یا یک حوزه مورفوژنیک در سطح جزیره، جایی که میمونها قادر به برقراری ارتباط با یکدیگر بودند، گسترش یافته.

یکصدومین انسان

افراد زیادی به پدیده یکصدومین میمون اندیشیدند. چند سال پس از آن یک تیم علمی از استرالیا و بریتانیا در حیرت بودند و فکر می کردند که آیا موجودیت انسانی نیز هم یک شبکه مثل میمونها داشته یا نه؟ آنها آزمایشی انجام دادند بدین گونه که عکسی را تهیه کردند که تصویر صدها تن از صورت انسانها در آن بود. یکی کوچک و یکی بزرگ همه چیز از صورتهای تشکیل شده بود اما وقتی اولین بار به آن نگاه میکردید 6 یا 7 صورت بیشتر نمی دیدید.

و باید بیشتر تمرین میکردید تا صورتهای بیشتری را ببینید. معمولاً وقتی شخصی به آن نگاه می کرد بالا جبار توجهش به سمتی که آنها بودند جلب میشد آنها این تصاویر را به استرالیا بردند و مطالعات خود را در آنجا آغاز کردند. آنها شماری از مردم را از منظر جمعیت انتخاب کرده و تك تك عکسها را به آنها نشان دادند و به آنها فرصت دادند که خوب به شکلهای نگاه کنند سپس از آنها خواستند که بگویند که چند نفر را در شکل می توانند ببینند. در طی آن زمانی که موضوع مطرح شد 6، 7، 8، 9 و یا شاید 10 عکس مشاهده شد. و يك تعدادی بیشتر

هم دیدند. وقتی که همه آن صد نفر (شکل)، توسط مردم تشخیص داده شدند، به عنوان اولین آزمایش آنرا به ثبت رساندند. بعضی از محققین به انگلستان رفتند و آن عکس را روی ایستگاه تلویزیونی مدار بسته BBC که فقط در انگلستان پخش میشد، نشان دادند و تکه تکه صورتها را که در آن عکس مشاهده میشد را نشان دادند. پس از آن چند دقیقه بعد محققینی دیگر این آزمایش اریجنال را با موضوعی جدید در استرالیا تکرار کردند و نا گهان مردم توانستند بیشتر صورتها را ببینند.

از آن لحظه، آنها بدرستی دانستند که چیزی ناشناخته در مورد انسانها وجود دارد. ساکنین فعلی و بومی استرالیا چیزهایی را که به بخش ناشناخته ما در گذشته میدانستند، آنها می دانستند که یک حوزه انرژی متصل به انسانها وجود داشته. حتی در جامعه، ما مشاهده می کنیم که یکی در یک طرف سیاره یک چیز خیلی پیچیده ای را اختراع میکند و همزمان و در همان لحظه شخصی در آنطرف کره زمین همان چیز را اختراع کرده. با همان اصل و همان اندیشه وقاعده کلی.. هر مخترعی می تواند بگوید شما آنرا از من دزدیده اید. و من اول آنرا اختراع کردم. آنها بطور قطع مطمئن شدند یک چیزی وجود دارد که در ارتباط با همه ماست.

کشف شبکه توسط دولت و کنترل نژادی

تا قبل از سال 1960 دولتهای امریکایی و روسی این حوزه (شبکه) الکترو مغناطیس را که اطراف زمین گسترده شده بود را کشف کردند.

بله شبکه های انسانی انهم خیلی بیشتر از یکی در ارتفاع 60 مایلی از سطح زمین یا بیشتر بیاد بیاورید که من گفتم حدود 5 سطح از آگاهی روی زمین وجود دارد که فقط سه تا از آنها را زمین تابحال تجربه کرده و آن دو تای دیگر خیلی دورتر از ما (در ماوراء ما) قرار دارند. اولین سطح که در درجه اهمیت است. دومین سطح که سطح آگاهی فعلی ماست و سومین سطح آگاهی انسان کامل یا واحد است که داریم وارد آن میشویم. بعد از سقوط، حدود 13 هزار سال پیش فقط دو شبکه فعال انسانی در اطراف کره زمین بود اولین و دومین سطح. برای مثال بومی های استرالیایی در سطح اول بودند و ما انسانهای (دمدمی مزاج، استحال پذیر) در سطح دوم بودیم (علت اینکه ما را استحال پذیر مینامند این است که ما نسبت به جایی که الان هستیم جهش داشتیم) علم تحقیقات زیادی روی بومیهای استرالیا انجام نداده بنابراین کشور ما آگاهی زیادی از شبکه آنها نداشته است. اما دولت تحقیقات زیادی را شبکه ما انجام داد و دقیقاً کشف کرد که شبکه ما شبیه به چه بنظر میرسد. این شبکه بر اساس مربع ها و مثلث هایی بنا نهاده شده بود و شبکه گردن کلفتی بود که دور تا دور کره زمین امتداد یافته بود. حالا ما سومین شبکه را آنجا داریم. که آنرا شبکه واحد یا بطور ساده تر آنرا پله بعدی مینامیم. از چهارم فوریه 1989 آنجا بوده و کامل شده. بدون آن شبکه همه چیز برای ما تمام شده است. اما آن شبکه انجاست. دولتها بطور عمومی زودتر از سال 1940 از دومین شبکه ما آگاهی یافتند.

من فهمیدم این جمله درست عکس آن جمله ایست که در بالا گفته شده. اما معذالك معتقدم وجود شبکه قبل از کشف فرضیه یکدومین میمون کشف شده بوده چون در جنگ جهانی دوم دولتها در مکانهای دور دست روی جزایری مخفی مانند Guam شروع به مستقر کردن پایگاههای نظامی شان در سر تا سر دنیا کردند.

چرا آنها چنین مکانهای خاصی را انتخاب کرده بودند؟ این قطعاً بخاطر دلایلی که خودشان می گفتند نبوده. انهم وقتی که شما طرح شبکه را داشته باشید و تمام نیروهای نظامی خود را در سر تا سر دنیا مستقر کنید. انهم آن روسها و امریکایی های جنگ طلب که پایگاه هایشان تقریباً همیشه روی نقطه آغا زین شبکه دقیقاً بالای ماریچی که از دهانه آن خارج میشود، واقع میشود. غیر ممکن بوده که بطور تصادفی و یا اتفاقی فرماندهی نظامی آنها در آن مکانها مستقر بشود. آنها داشتند سعی میکردند کنترل شبکه را بدست گیرند. آنها می دانستند که اگر می توانستند کنترل شبکه را بدست گیرند، کنترل آنچه که ما فکر میکنیم وحس میکنیم را بدست گرفته اند. جنگ زیرکانه ای داشت بین این دو کشور (دولت) در میگرفت. در هر صورت در سال 1970 جنگ، طبیعت آنها را بطور قابل توجهی تغییر داد گرچه ما مجبوریم بعداً این را توضیح بدهیم. البته پشت هر دو کشور دولت سری وجود داشت که ظواهر بیرونی، رویدادها و کشمکشها را کنترل میکرد.

شبکه چگونه و در کجا ساخته شد؟

حالا که ما يك پيش زمينه غير قابل اجتناب داريم ، ميتوانيم به داستان غم انگيز اتلانتيس بپردازيم . پروژه بازسازي شبکه توسط سه مرد آغاز شد: موجودي بنام Ra ،موجودي بنام Ararat و Thoth اين مردان به سمت مكاني حركت كردند.....

:Notes

در فيلم استار گيت ، Ra چنانچه بايد و شايد مورد احترام قرار نمي گرفت ولي او حقيقتا جزء اساتيد متعالي و از نظام نور بود، نه شيطان.

که هم اکنون انرا مصر مي نامند.و در ناحیه ای که هم اکنون انرا Giza plateau مینامند.البته در آن زمان بیابان نبوده بلکه جزء مناطق گرمسیر جنگلی و بارانی بوده.و سرزمین Khem نا میده میشده که به معنای سرزمین باربرین ها ی پشمالو بود. چون از آن نقطه، محور (قطب) شبکه آگاهی قدیمی که در گذشته يك شبکه واحد بود، به خارج از زمین انتقال پیدا میکرد آن سه نفر به آن منطقه خاص رفتند.انها قصد داشتند بر اساس دستورات داده شده توسط آگاهی برتر، يك شبکه جدید را روی محور(قطب) قبلی بازسازی کنند. پيش از اینکه آنها بتوانند کاری انجام بدهند ، مجبور بودند تا زمان موعود صبر کنندوان زمانی بود که دو نقطه اعتدالین از پایین ترین نقطه در آگاهی(نقطه تنزل آگاهی) عبور میکردند و این اتفاق هنوزدور از آینده آنها بود بعد از آن کمتر از يك نیمه چرخه در حدود 12900 سال یا بیشتر فرصت داشتندکه همه چیز را تا پایان قرن بیستم کامل کنند. آنها مجبور بودند اول شبکه را در بعد بالا تر کامل کنندو بعد، قبل از اینکه شبکه جدید و واحد، اشکار بشود ،معابدي را بطور فیزیکی در این بعد بنا کنند.

یکبار وقتی در گذشته این مسئله اشکار وبه تعادل رسید،انها مجبور شدنددر آغاز يك حرکت آگاهانه به سمت موجودیت های جهانهای بالاتر ما را یاری کنند تا بتوانیم راه عبوری به سمت خانه خدا باز کنیم.بنا براین Thoth و دوستانش به مكاني رفتند که محل خروج ورتکس آگاهی واحد از زمین بود.این نقطه تقریبا با جای فعلی اهرام در بیابان ، حدود يك مایل فاصله داشت .

اما پس از آن خارج و در میان يك جای نسبتا دوری در وسط جنگلهای نواحی گرمسیر بود درست روی محوراین ورتکس در روی زمین واقع شده بود.انها حفره ای را که بطور تخمینی تا يك مایل داخل زمین امتداد داشت،بوجود آوردنداز آنجایی که آنها از موجودیت های بعد ششم بودند چند دقیقه یا بیشتر طول نمی کشید تا به هر آنچه که فکر میکردند اتفاق بیافتد.به همین ساده گی! وقتی آن حفره که با محوری واحد بوجود آمده بود ردیف شد،انها نقشه 10 ماریچ طلا یی واصلی را که از داخل حفره خارج شده و در جایی بالای سطح زمین که آنها حرکت میکردند واقع میشد را طراحی کردند. آنها از حفره بجای قطب یا محور استفاده کردند بطوریکه این انرژی مثل يك ماریچ حلزونی از قعر حفره آغاز و وسپس از حفره خارج ودر هوا گسترش پیدا میکرد.

یکی از ماریچها ی حلزونی که از زمین خارج میشد ، در نزدیکی هرم بزرگ فعلی قرار داشت یکمرتبه آنها متوجه شدند ساختمان سنگی که جلوی حفره بنا کردند زیاد ،مناسب نیست وپس از آن شروع به ساختن هرم بزرگ کردند چون آن ساختمان سنگی کلید ورود به ترکیبات giza است.بر طبق گفته های Thoth هرم بزرگ خودش به تنهایی ساخته شد نه بوسیله خنوپس.بر اساس گفته های Thoth این هرم حدود 200 سال ، پيش از اینکه آن محور تغییر جهت بدهد وتغییر مکان پیدا کند،کامل شده بوده. نوك قله هرم ،اگر کلاه سنگی در آن جا می بود، درست در يك خط منحنی روی ماریچ قرار داشت.انها مرکز حفره، سمت جنوبی ساختمان سنگی،وسمت شمالی هرم بزرگ را،پوشاندند وان همه بازدید کنندگانی را،که از آن بازدید میکردند، به حیرت وا می داشت.

اگر چه که این بناها حدود يك مایل از هم فاصله داشتند اما ضلع جنوبی ساختمان سنگی وضع شمالی هرم بزرگ به شکل کاملی تنظیم شده بودند.انها باور نمیکنند که ما میتوانستیم اینکار خیلی بهتر از امروزحتی با تکنولوژی پیشرفته مان بسازیم . بعدها دو هرم دیگر نیز مستقیما روی آن ماریچ ساخته شد.در حقیقت چگونگی کشف آن حفره ها بواسطه عکس های هوایی بوده.

انها متوجه شدند سه هرم روي يك ماريپچ حلزوني به شكل لگاریتمی تنظیم شده اند. آنها به گذشته برگشتند ومنشاء ماريپچ حلزوني را پیدا کردند.وبه ان جايي که حفره وبنای ساختمان سنگي وجود داشت رفتند. من معتقدم این کشف زودتر از سال 1980 اتفاق افتاد. این مسئله در تحقیقات collum Mc که در سال 1984 توسط خودMc collum تکمیل شده بود، به ثبت رسید. من با چشم خودم محور ان حفره و ساختمان انرا دیده ام و انرا به عنوان مهمترین مکان در همه مصر وهمینطورEdgar Cayce A.R. را مورد بررسی قرار دادم. حفره دیگری در اطراف شهری که از اولین ماريپچ ایجاد شده بود، وجود آمد که کمی متفاوت تر حرکت میکرد اما پس از ان به اهسته گی ومماس به اولین ماريپچ، افزوده شد. طراحان به منظور ساختن بنایي اطراف حفره نیاز به يك درك تصنعی از حیات داشتند(بعدا در مورد این نوع ادراك توضیح بیشتری میدهم) بنابر این این دو ماريپچ تکمیل شده ، قطب هایی را ، که احتمالا ، شبکه آگاهی واحد زمین می شدند را آشکار کردند.

مکانهای مقدس

پس از بازسازی شبکه جدید بروی شبکه تخریب شده وقرار دادن ، یکی از هرمها در امتداد خط ماريپچ حلزوني، Ra, Thoth وAraragat نقشه این دو خط منحنی انرژی را ، که یکدیگر را در بیش از 83000 مکان در سطح زمین ، قطع کرده اند را طراحی کردند . آنها چهارمین بعد را ، که يك بعد بالا تر از این بعد بود، بنا کردند که شبکه ای دست نخورده از ساختمانها و بناها در تمام سیاره بودوانرا در مرکز پیدایش گره های انرژی قرار دادند. همه این ساختار ها به شکلی با دو نظریه، ماريپچ حلزوني فیونوچی واصل طلائی (Golden Mean)، متناسب بودند.

همه آنها به نوعی بر اساس ریاضی به نقطه ای در مصر که هم اکنون Solar cross نامیده میشود ، نسبت داده میشوند، محل هایی که این مکانهای مقدس بروی آنها قرار داشتند تصادفی نیست و يك آگاهی واحدی وجود داشته که هر کدام از آنها را بطور جداگانه ای از Machu Picchu به Stonehenge و به Zaghouan یا به هر جای دیگری که شما نام ببرید، بوجود آورده . تقریباً همه آنها (به جزء يك تعدادی) توسط يك آگاهی مفرد بوجود آمده اند.

که ما هم اکنون تا حدودی داریم از ان آگاه میشویم . کاری که Hoagland Richard انجام داد ، اگر چه اولین نفر نبود، این چهارمین را بوجود آورد. آنها نشان دادند که چگونه يك مکان مقدس از دیگر مکانها تمیز داده میشود. همه این مکانها به انسوی زمان وبه فرهنگ وجغرافیای خاصی برمی گردند به زمانهای مختلفی که هر يك ساخته شده اند ، همه آنها توسط يك آگاهی که تمام تشکیلات را سازماندهی میکرده باز میگردند. احتمالاً محققینی که از این نقطه از مصر بازدید میکنند متوجه میشوند که این نقطه یکی از دیگر مکانهای مقدس بشمار میرفته . این نقطه از مصر در شمال قطب شبکه آگاهی قرار داشته و قطب جنوبی ان در انطرف سیاره خارج از جزایر Tahitian در جنوب پا سیفیک در جزیره ای کوچک بنام Moorea واقع شده .

برای آنها یکی از روی قله picchu Wayna برای آزمایش کردن وبررسی منظر چشم پرنده گان، به Machu Picchu که حدود 9000 پا داخل کوههای پرو است نگاه میکنند، بنظر میرسد که به شکل يك دایره کامل توسط کوهها محاصره شده. و ان شبیه به مهبل زنی است که يك الت ذکور تحریک شده را در بر گرفته باشد. جزیره Moorea نیز شبیه به این است با این تفاوت که قلبی شکل است .

در Moorea هر خانه ای همراه با پلاکش يك قلب دارد که شماره پلاک منزل روی ان نوشته شده. کوههای منسوب به مذکر Moorean که در میان این قلب هستند ، خیلی بزرگتر از کوههای Picchu Wayna در پرو هستند. [در حاشیه : ماچو پیکچو از شهرهای ویران شده مردم اینکا ، در منطقه کوههای اند واقع در پرو، در حدود 50 مایلی شال غربی کازو میباشد. این شهر در دامنه کوههای اند در ارتفاع 700 پایی از سطح دریا ساخته شده وتقریباً تا این عصر باقی مانده ودر سال 1911 دوباره کشف شد] اما شما هنوز هم میبینید که این قطب زمینی توسط این کوهها احاطه شده. این قطب جنوبی معین ومشخصی از شبکه آگاهی بکر ودست نخورده است. اگر شما از اینجا مستقیم روی زمین راه بروید از مصر سر در میاورید.

در هر صورت تاکنون عمرش به پایان رسیده و ناچیز است اما يك منحنی ناچیز در آن وجود دارد که طبیعی است. قطب (محور) مورینی قطب منفي یا مونث و قطبی که در مصر وجود دارد قطب مثبت یا مذکر است. همه مکانهای مقدس به محور (قطب) مصري متصل میشوند و همه آنها از داخل به محوری که به سمت Moorea میرود جفت شده اند البته این يك سطح بیضی شکل است که از گردش دایره یا مقطع مخروطی شکلی در طول يك محور بوجود میاید.

پایگاه زمینی هرم و کشتی موجود در بخش تحتانی مجسمه ابوالهول

شکل شماره 4-7



این تصویر هرم بزرگ است که کلاه سنگی مفقود شده نیز به آن گفته میشود که همه جور احتکار در مورد آن انجام شده بر اساس گفته های Thoth که کلاه سنگی مفقود شده بطور طبیعی حدود پنج ونیم اینچ ارتفاع داشته و از طلای خالص بوده . این يك تصویر هولوگرافیک از هرم دست نخورده است به معنای دیگر این هرم دارای بخشهای زیادی بوده که همه چیز آن درست سر جای خودش در وسط Hall of Records قرار گرفته. دو تا هرم دیگر به سمت قله هرم بالا رفته اند چون فقط هرم بزرگ بوده که سطح مسطحی در راسش داشته ، آن قطعه گم شده کوچک نبوده و سطح آن در حدود 24 پا بوده . اگر شما به بالای آن میرفتید ، يك سطح بسیار وسیعی را می دیدید که این سطح وسیع و گسترده به عنوان يك پایگاه زمینی و محل فرود سفینه های هوایی خصوصی بوده که در آن زمان وجود داشته.

ابوالهول نیز زیاد دور تر از هرم بزرگ نیست. بر اساس مطالب گفته شده در کتیبه های زمردین و بر اساس Thoth ؛ جان انتونی وست؛ قدمت ابوالهول را بیش از 10 تا 15 هزار سال تخمین زده . عامل مهمی که خیلی از محققین فعلی ، فراموش کرده اند به آن پردازند این است که ابوالهول خیلی بیشتر از موجودیت فعلی اش را در زیر شن و ماسه بوده .

در حقیقت زمانی که ناپلئون به دیدن مجسمه ابوالهول رفت ، حتی نمیدانست که آن مجسمه آنجا بوده چون همه آنچه که دیده بوده فقط سر ابوالهول بوده. آن مجسمه کاملاً مدفون شده و حداقل بیش از چند صد سال است که مدفون شده. مورد توجه قرار دادن این عامل که میتواند يك دلیل عمده باشد عوامل فرسایشی مثل باد و باران خیلی بیشتر از آنچه که باید ، در حال حاضر وجود داشته باشد، آنرا فرسوده میکرده . بر طبق آنچه که Thoth گفته قدمت ابوالهول حداقل به پنج ونیم میلیارد سال پیش برمی گردد. من حدس می زنم که احتمالاً این مجسمه توسط چهارمین بعدیها آورده شده.

چون او در مورد هیچ چیزی هنوز اشتباه نکرده حتی خود جان انتونی وست بطور رمز الودی در این مورد، مشکوک است چون به او ربطی نداشته که میلیونها سال در مورد تاریخ آن احتکار شده. او فقط می خواسته گذشته 6000 ساله معتبری را بدست بیاورد . چرا که این مسئله فرضیه های قبلی را در مورد تاریخ زمین رد میکند. جان انتونی وست و گروهش هم اکنون اینکار را کردند و من معتقدم بعدها آنها سعی خواهند کرد به گذشته های دورتر برگردند و شواهد دیگری را معرفی کنند. بر طبق آنچه که Thoth گفته بطور تخمینی در حدود

يك مايل زير مجسمه ابوالهول يك اتاق گرد با سطح وسقفي مسطح وجود دارد. و داخل اين اتاق قديميترين شيء ساختگي دنيا وجود دارد كه قديمي تر ازهر موضوعي كه بطور اگاهانه روي زمين گرد آمده ، ميباشد. گرچه هنوز نتوانستند انرا اثبات كنند ولي بر طبق نظريات thoth قدمت اين ماده به 500 ميليون سال پيش برمي گردد. (به زماني كه به سمت حيات انساني هدايت ميشده) و از ان زمان آغاز شده. ان ماده به اندازه دوتا بلوك شهري است . مثل يك ديسك گرد است. در قسمت تحتاني وفوقاني مسطح است همانطوري كه در شكل 4-8



نشان داده شده. در جايي كه پوسته ان فقط 3 يا 5 اتم قطر دارد كمی غير معمول بنظر ميرسد. سطح فوقاني وتحتاني داراي مدل مشخصي است كه در شكل 4-8 نمايش داده شده. اين مدل خودش 15 اتم قطر دارد. و در جاي ديگرش فقط 3 اتم قطر دارد. پشت نماي ان كه شما از بين ان ميتوانيد نگاه كنيد، درست شبیه به يك چيزي است كه انگار وجود ندارد. اين يك كشتي است اما نه موتور دارد و نه شكل اشكار ونمودي از قدرت. حتي Doreal در تفسير خودش از كتيبه زمردين شرح ميدهد كه اين كشتي داراي موتور اتمي در داخل است، بر طبق Thoth اينچنين نيست.

Doreal كتيبه هاي زمردين را در Yucatan در سال 1925 ترجمه كرده و نتوانسته توصيف كند كه اين كشتي با چه قدرتي كار ميكرده . نظريه موتور هاي اتمي بعيدترين فرضيه اي است كه او مي توانسته به عنوان منبع انرژي به ان بپردازد. اما بطور حقيقي توسط افكار واحساسات به حركت در ميا مده. و طراحي شده بوده . و براي اين طراحي شده بوده كه به Mer-Ka-Ba - زنده خودمان اتصال پيدا كند و انرا گسترش بدهد. اين كشتي مستقيماً به روح زمين مرتبط ميشده. و در كتيبه هاي زمردين كشتي جنگي ناميده ميشده و در واقع حمايت كننده سياره زمين بوده.

در معرض خطر قرار گرفتن اين دوره و ظهور زني با آگاهي برتر

هرچند وقت يكبار ما در معرض خطر جابجايي دو نقطه اعتدالين قرار ميگيريم وان زماني است كه قطبهاي ما يك جابجايي كوچك دارند . بر اساس كتيبه هاي زمردين هر وقت كه چنين اتفاقي در شرف

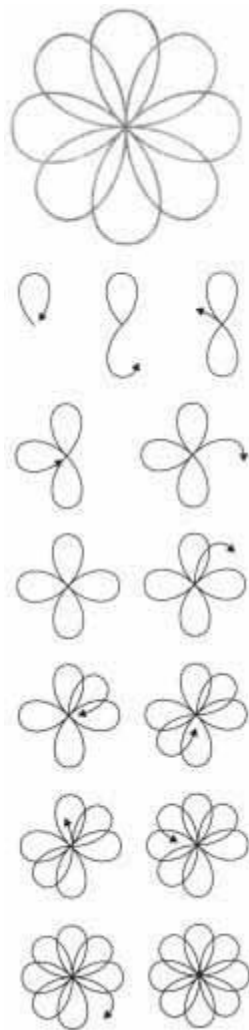
وقوع بوده، موجودات فضایی و ماورایی سعی میکردند که بر سیاره ما فائق آیند. این مسئله میلیونها میلیون سال همینطور ادامه داشته و هنوز هم ادامه دارد. وقتی که من این را در کتیبه ها خواندم هنوز چیزی راجع به Grays و موجودیتشان نمیدانستم و فکر میکردم یکی از يك جایی میاید که زمین را تسخیر کند. امروزه این مسئله احمقانه بنظر میرسد. اما حتی امروز هم يك چنین چیزهایی هنوز اتفاق میافتد و ادامه دارد. بطور ساده تر جنگ بین تاریکی و روشنایی نامیده میشود. هر زمان که يك تسخیر شده گی قریب الوقوع باشد، يك انسان خالص پیدا میشود که آگاهی ها را سازماندهی میکند که چگونه وارد سطح بالاتری از آگاهی بشوند. پس کشتی نجات را پیدا میکند و آنرا به سمت آسمان میبرد آسمان و زمین به درون او اتصال می یابند و قدرت عظیمی به او میدهند پس به هر آنچه که او فکر کند وحس کند اتفاق میافتد و اینچنین است که سفینه های هوایی به سفینه های جنگی تبدیل میشوند. هر موجودیتی و یا نژادی که بخواهد بر زمین فائق آید ان فرد فقط کافی است به موقعیتی بیاندیشد که نیرویی آنها را به عقب میراند



و این مسئله بدون هیچ نوع دخالت یا تاثیرات خارجی مسیر تکامل ما را حفظ میکند. حداقل این همان چیزی است که قرار است اتفاق بیافتد. ما تا بحال بطور قطع ساخت و پاخت محرمانه ای انجام داده ایم. ان انسان

خالص ظهور کرده است. و این مسئله همین جا در روی زمین اتفاق افتاده است. و به همین خاطر است که Gray ها در حال ترك کردن زمین هستند. مشکلی که آنها دارند بدلیل وجود يك زن 23 ساله پرویی است. (البته در سال 1989، زمانی که این کار را انجام داده، 23 ساله بوده) او اولین مرحله صعود (معراج) به شبکه جدید را بوجود آورد و به شبکه اتصال یافته و به ان مرتبط شد. با زمین نیز ارتباط پیدا کرد و کشتی را یافته و به هوا فرستاد. اول يك ارتباط بنیانی را که توسط کریستالها در روی زمین میبایست انجام شود، بوجود آورد و سپس برنامه ای را به اجرا گذاشت که باید دوباره تنظیم میشد. کار بعدی که انجام داد فکر کردن به Gray ها و موجوداتی شبیه به آنها که در تلاش تسخیر زمین بودند را به بیماری ناعلاجی دچار کند که اگر اینجا می ماندند هیچ راه علاجي برای ان نباشد.

در طی یکماه همه Gray ها مبتلا به بیماری شدند و کل همه آنچه را که در تجسم خلاق خود متصور شده بود و به ان فکر کرده بود اتفاق افتاد. Gray ها به زور مجبور به ترك زمین شدند چون اساس و بنیاد شان دیگر سست شده بود و مجبور شده بودند نقشه های خودشان (در ارتباط با تسخیر زمین) را اصلاح کنند حالا دیگر از حضور کامل لشگری از موجودات فضایی، کاسته شده و تقریباً به صفر رسیده بود. و همه آنها بخاطر تلاش يك بانوی مقدس و كوچك بود. خیلی جالبه فقط ما مردان میدانیم که این یعنی چه من بیشتر اوقات توسط همسرم به صفر درجه نزول میکنم.



در کمین بودن فاجعه اتلانتیس

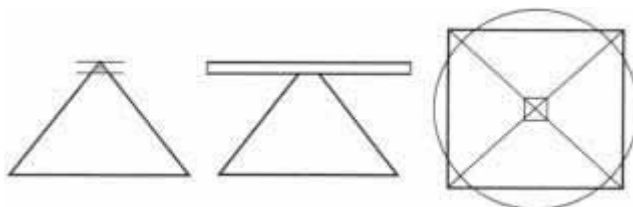
Thoth و دوستانش به منظور بازسازی شبکه این ترکیب در مصر پایان دادند و آن را در وسط جنگلی باران را محصور کرده و به منظور آماده کردن اتلانتیس بازگشتند. 200 سال تنها آنجا نشستند چون آنها میدانستند که اتلانتیس در اثر جابجایی دو نقطه اعتدالین در یک نقطه بحرانی، غرق میشود و منتظر ماندند تا اینکه بالاخره آن فاجعه بوقوع پیوست. این فاجعه حقیقتاً فقط یک شب طول کشید. علم ثابت کرده که جابجایی قطبها حدود 20 ساعت طول کشیده ولی در یک چشم بر هم زدن اتفاق افتاده. مثل اینکه شما یک روز صبح از خواب بیدار شوید و شب همانروز نابود شوید کل مرحله نابودی اتلانتیس سه روز و نصفی طول کشیده اما جابجایی قطبها در طول 20 ساعت اتفاق افتاده.

وقتی ما میبینیم که تکه ای بزرگ از ایالات متحده به زیر آب فرو رفته. مثل این میماند که همه ما قرار این تجربه بزرگ جابجایی را، تجربه کنیم. بنا بر این شما می فهمید که این حتمی است. علائم و شواهد دیگری نیز دال بر این ماجرا موجود است، وقتی اطلاعات لازم به من داده شد آنچه که در ذهنتان دارید به شما یاد آور خواهم شد. وقتی آنها بر اساس شواهد اولیه ای دیدند که این ماجرا در حال وقوع است "Ra" Thoth و Araragat به ابوالهول باز گشتند و کشتی جنگی را به آسمان فرستادند. همه کاری که انجام دادند بالا بردن یک پرده از ارتعاش مولکولی بالاتر از آنچه که در حال حاضر در زمین موجود است، بود. و این کار باعث شد که کشتی درست از میان زمین به آسمان برود.

سپس به اتلانتیس بازگشته و با کشتی فرود آمدند و افرادی را که در مدرسه اسراری نا اکال بودند جمع آوری کردند که شامل لمورینهای بودند که سرچشمه ازلی و جاویدان داشتند. بخوبی همانهایی که در زمان اتلانتیس هدایت شده بودند.

(تا آن زمان حدود 600 نفر دیگر به آنها اضافه شدند) بنابراین هزاران نفر از لموریا و ششصد نفر از اتلانتیس به شمار اساتید متعالی اضافه شدند. و مجموعاً شمار آنها در روی کشتی به 1600 نفر رسید افراد روی کشتی

فقط حکم مسافران ان کشتي را نداشتند بله در حال بوجود آوردن يك مركاباي گروهی بودند که اطراف کشتي را با حوزه وسیعی شبیه به بشقاب پرنده احاطه کرده بود. مثل همان شکلي که در اطراف کیهان وجود دارد یا در اطراف کالبد خودمان که در اثر چرخش حلزونی مرکا باي خودمان ایجاد میشود. آنها حوزه حفاظتی خیلی قوی و قدرتمندی در اطراف خودشان داشتند مثل همان زمانی که بر Khem (که بزودی مصر فعلی میشود) ، حکومت میکردند. Thoth گفت زمانی که شاهد غرق شدن جزیره Udal بودند ان کشتي با تمام اعضای مدرسه اسراری حدود يك چهارم مایل از زمین به هوا بلند شده بود. این جزیره با چند جزیره کوچکتر از ان، آخرین قسمت از اتلانتیس بود که به زیر آب فرو رفت . پس از ان آنها با کشتي به سمت مصر به پرواز در آمده و انرا به سمت مصر هدایت کردند. و درست روی قله هرم بزرگ فرود آمدند. وقتی از زاویه کناری به ان نگاه کنید شبیه به شکل وسطی در تصویر (4-9) است .



اگر شما طرح هرم بزرگ را از بالا ي راس ان به شکل مسطح ترسیم کنید متوجه میشوید که ان کشتي کاملاً متناسب با هرم ساخته شده. اگر شما از بالا به ان نگاه کنید شبیه به شکل سمت راست در تصویر [9-4] میباشد دایره حکم سفینه یا کشتي هوایی را دارد و مربع حکم هرم را . محیط پیرامون هرم بزرگ و محیط فضای اطراف کشتي با هم برابرند . صحت یا سقم این مسئله قابل بحث و بررسی است . اما انها بزودی زود به ان میتوانند دست پیدا کنند . هر کجا که بر اساس معادلات ریاضی پایه گذاری شده ، حیات در ان پدیدار شده . این يك ارتباط بنیادین بین روند حیات و کیهان است.

(این نوع از علم هندسه را بزودی برای شما تشریح خواهیم کرد.) اگر اساتید متعالی این چرخش حلزونی حوزه مرکابای اطراف خودشان را نداشتند، الان اینجا نبودند (احتمالاً ما هم نبودیم) بخاطر اینکه این مرکابا انها را از حوادث احتمالی در آینده حفاظت میکرد. بعد از اینکه انها روی هرم فرود آمدند قطبها شروع به جابجایی کردند واگاهی انسان زمینی مورد محک و آزمایش قرار گرفت . بطور همزمان حوزه های مغناطیسی و الکترو مغناطیسی زمین دچار اضمحلال شدند وکل حیات در روی سیاره به خلاء بزرگی وارد شد که در خیلی از فرهنگها و تمدنهای ان به سه روز و نیم دوره تاریکی یاد کرده اند. (Great Void) .

سه روز و نیم در تاریکی وخلاء

کتیبه های زمردین میگویند که هر چند وقت یکبار ما در معرض جابجایی دو نقطه اعتدالین قرار میگیریم و قطبهای ما در طول این روند جابجا میشوند. و ما وارد این فضا (سه روز و نیم تاریکی و خلاء) میشویم . مایه ها این اتفاق را در اسناد ترونو شرح داده اند. در يك جایی از داستان سه عدد سنگ را بطور کامل و نیمی از سنگ چهارمی را ، سیاه رنگ ا میزی کرده اند. و این دلالت بر زمانی دارد که ما امروزه انرا خلاء الکترو مغناطیسی مینامیم. همانگونه که قطبها جابجا می شوند، پدیده ای جایگزین میشود (که بعداً به جزئیات ان خواهیم پرداخت).

که ما در ان بمدت سه روز و نیم در تاریکی بسر میبریم (که میتوانسته بطور حقیقی هر جایی به مدت دو روز و نیم و یا کمی بیشتر از چهار روز طول بکشد) آخرین باری که این اتفاق به طور شهودی حادث شده، سه روز و نیم طول کشیده. این فضا يك خلاء به تمام معناست خیلی بیش تر از يك فضای تاریک، هیچ چیز در ان وجود ندارد. و برآستی وقتی شما در این فضا قرار بگیرید متوجه میشوید که با خدا یکی هستید. و هیچ تفاوتی بین شما و او وجود ندارد. ما درمورد خلاء در فرصت مقتضی دوباره بحث خواهیم کرد.

حافظه ، حوزه هاي الكترو مغناطيسي و Mer-Ka-Ba

اگر افراڊي كه در كشتي فضايي بودند توسط "مركابا" حفاظت نمي شدند ، تمام حافظه شان را بطور كامل از دست ميدادند . مي بينيد كه حافظه ما توسط حوزه الكترو مغناطيسي اطراف و داخل سر جمجمه و مغز حفاظت ميشود . اين حوزه در وسعت بيشتر به تك تك سلولهاي مغز نيز توسط حوزه هاي الكترو مغناطيسي خاصي بطور جداگانه متصل ميشود . علم نيز در وحله اول ذرات مغناطيسي داخل هر سلول را كشف كرد . و پس از ان حوزه هاي خارجي بزرگتر را نيز كشف نمود . كه اين اولين كشف جديد در روانشناسي انساني در 300 سال اخير بوده .

حافظه به اين حوزه الكترو مغناطيسي زنده و استوار درست مثل كامپيوتر ، وابسته است . ارتباط اين حوزه با حوزه الكترو مغناطيس زمين اين روزها توسط علم درك نميشود . اگر شما مجال حفاظت از حافظه خود را نداشته باشيد ، كاملا پاك ميشود واز بين ميرود . مثل اين ميمانده كه موتوركا مپيوتر شما وسط يك فايلي از كار بيافتد . همه چيز پاك ميشود واز بين ميرود . اين دقيقا همان اتفاقي است كه در اتلانتيس براي انها نيکه از ان فاجعه جان سالم بدر برده بودند ولي گردش حلزوني مركابا را نداشتند ، رخ داد . انها در شرايط خيلي پيشرفته تري نسبت به ما قرار داشتند . اما ناگهان خودشان را در شرايطي يافتند كه هيچ چيز نمي دانستند . ذهن و كالبد انها دچار اختلال شده بود . مثل اين ميمانست كه شما يك PC بزرگ بدون هيچ نرم افزاري را روي ميز داشته باشيد .

بنابراين جمعيتي كه باقي مانده بودند مجبور بودند همه چيز را از صفر شروع كنند و در يك چهار چوب اوليه بدنال ان باشند كه چگونه دوباره اتش درست كنند و چگونه خودشان را گرم كنند و غيره . اين فقدان حافظه نتيجه فراموش كردن چگونگي تنفس ، و چگونگي استفاده از مركابا بود و همينطور سقوط كردن به ابعادي كه باعث شد انها بطور مجموع در شرايط بدون حفاظتي در دنيا يي تيره و تار به بن بست برسند و همه ان چيز هايي را سالها تجربه ان را پشت سر گذاشته بودند دوباره تجربه كنند . مثل خوردن غذا . انها ضربه سختي خوردند و دوباره مجبور بودند ياد بگيرند كه چگونه بايد زنده بمانند . همه اينها حاصل ازمائش مركابا يي ساختگي بود كه در اتلانتيس بوقوع پيوست .

بدون ان گروه از اساتيد متعالي ما ايدا بقايي نداشتيم و همه ما بطور قطع تجربه انسان سوي چپ را داشتيم . كل تجربه زمين براي ابد خاتمه مي يافت اما انها خيلي عادي در حاليكه همه چيز در اطرافشان نابود ميشد و فرو ميریخت ، اين حوزه را زنده نگه داشتند .. در كنار اساتيد متعالي دو گروه ديگر روي زمين بودند كه در ان زمان حوزه هاي مركاباي بكري داشتند . Nefilim و Sirians ، كه حكم پدر و مادر ما را داشتند ، اين حوزه را زنده نگاه داشتند . نمي دانم كه Nefilim ها در كجاي جهانهاي چند بعدي سياره پناه گرفتند ولي Sirians در Halls of Amenti در قسمتهاي دروني زمين باقي ماندند .

اين دو گروه هنوز هم اينجا روي سياره زمين هستند ودر داخل جهانهاي چند بعدي پنهان شده اند .

انچه كه گروه Thoth پس از بازگشت نور انجام دادند .

پس از سه روز ونيم تاريخي زمين دوباره ظاهر گشت ونور پديدارشد . و حوزه ها يكيديگر را تثبيت كردند و ما در پايين اين جهان سه بعدي بوديم جايي كه الان در ان هستيم . همه چيز جديد و متفاوت بود . بطور تجربتي مجموعا همه چيز تغيير كرده بود . وقتي ما سرزمين اتلانتيس را در وسعت بيشترتي مورد مطالعه قرار ميدهيم متوجه ميشويم كه انها حقيقتا در سطح آگاهي بالاتري نسبت به ما بوده اند . و انها زمين را شبیه به آنچه كه ما تجربه كرديم ، تجربه نكردند . انها بطور مجموع به شيوه اي كاملا متفاوت انرا تجربه كرده بودند . كه مشكل مي شود از نقطه نظر بعد سوم ما انرا توضيح داد . بعد از اينكه انها روي نوک هرم بزرگ فرود آمدند Ra و سه گروه ديگر از افراد كشتي كه پايين آمده بودند ، بداخل تونلي رفتند كه بداخل يكي از اتاقها در سطح دو-سوم (كه يكروزي در اينده كشف خواهد شد) رفتند .

(دانشمندان چهار اتاق درون هرم بزرگ را در چند سال اخير كشف كردند .) وقتي اين اتاق كشف بشود انها خواهند ديد كه از سنگهاي سياه ، سفيد و قرمز ي كه جزء رنگهاي اصلي معماري اتلانتيس بوده در انجا استفاده شده . اين همان چيزي است كه Thoth به من گفت كه بگويم . در اين اتاق كانالي وجود داشته كه

انها به منظور بالا رفتن به شهر يا معبدي که در قسمت دورتري در زير هرم قرار داشت انرا مورد استفاده قرار میدادند. Thoth و دوستانش زماني که هرم بزرگ را مي ساختند ، انرا ساخته اند. ان قسمت از شهر طوري طراحي شده بود که بطور تخميني ده هزار نفر را در خود جا مي داد، چون انها مي دانستند که تا 3000 هزار سال بعد(تا روز تطهير شدن و خلوص) تعداد زيادي صعود خواهند کرد. پس از اينکه حوزه ها به تثبيت رسيدند ، سومين گروه بدنبال Ra به داخل اتاقی که از سنگهاي قرمز وسفيد وسياه ، ساخته شده بود رفتند. و از انجا وارد شهر زير زميني شدند و شروع به پايه گذاري، تمدن فعلي ما ، کردند .

قسمت ديگري از اين اصل شکل دادن همزمان به سومر بود(يك داستان ديگر) در يك زمان مشخص 1067 نفر باقيمانده يا همان استادان متعالي سفينه هوايي را از هرم بلند کرده و به سمت مكاني که در حال حاضر درياچه Titicaca ناميده ميشود به پرواز در آمدند.. و در بوليويا در جزيره اي که خورشيد نام داشت ، فرود آمدند. Thoth در انجا همراه با سومين گروه ، پياده شد. پس از ان انها دوباره به سمت کوههاي هيماليا، جايي که Ararat با سومين گروه باقيمانده در انجا باقي مانده بودند، به پرواز در آمدند. در هر صورت هفت گروه باقيمانده در کشتي به ابوالهول برگشتند و داخل ان اتاق کشتي را فرود آوردند جايي که 1300 سال کشتي در ان باقي مانده بود تا زماني که اخيرا توسط ان زن جوان پرويي (اهل پرو) دوباره به داخل اسمان ابي، سرچشمه اتمسفر زمين، به پرواز در آمده.

مکانهای مقدس روی شبکه



مصر نیمکره مذکر شبکه شد. و ان جايي بود که در ان ساختار مذکر شبکه بنا نهاده شده بود.. در انجا صفات زنانه مونث در مقايسه با ديگر نقاط جهان اندک بود . البته تمايل قطبي بيشتري به سمت وجه مذکر بوده که ايزيس المثنی ان است . اما رويهم رفته، جريان انرژي مذکر بود. امريکاي جنوبي بخصوص پرو، امريکاي مرکزي و همچنين قسمتهايي از مکزيکو نیمکره مونث شبکه شدند . در هر صورت، نهايتا وجه کامل ودست نخورده شبکه در يك مجموعه در Uxmal در Yucatan متمرکز شد. همانجايي که خيلي از بازماندگان اتلانتيس در انجا پناه گرفته بودند . مبدا ومحل شروع همه چيز در Uxmal بود.

هفت معبد در مارپيچ حلزوني ساخته شد. که احتمالا همان مار پيچ حلزوني فيبونوچي بوده و انها هفت معبد اوليه نیمکره مونث شبکه اند. اينها مراکز چاکراها هستند درست شبیه به مراکز چاکرايي که در طول رود نيل طراحي شدند. اين مراکز مونث در Uxmal آغاز وسپس به Labna وسپس به kohunlich Kabah سرازير ميشوند و به شکل منحنی وارد کشور Palenque ميشود . ان هفت ناحیه ، مارپيچ حلزوني اوليه وجه مونث شبکه را ، به منظور ايجاد اکاهي انسان کامل ، بوجود آوردند. که ما فقط در حال حاضر مي توانيم به ان

دسترسی پیدا کنیم. از Palenque وجه مونث شبکه به دو قسمت تقسیم شد، شمال و جنوب. در اینجا ما نوع دیگری از پولاریزه شدن (مقارن شدن) انرژی را میبینیم. نیمکره مونث، سرپرستی بخش جنوبی را، از ماریچ حلزونی مونث شبکه، به عهده گرفت.

و از اینجا به Tital در گواتمالا رفت و اکتاو جدیدی را آغاز کرد. اگر بخواهیم به موسیقی ربطش دهیم هفتمین محل اتصال به نت هشتم است و شروع يك اکتاو جدید از ماریچ بعدی است. (شروع يك نت (مثلا دو) را تا شروع همان نت (دو) در دور بعدی را يك اکتاو مینامند.) این ماریچ احتمالا از بین مکانهایی مثل Macchu Sacsay huaman و Picchu در نزدیکی Cuzco در پرو عبور می کرده.

یکی از ماریچ های اصلی به مکانی بنام Chavin در پرو ختم میشود، که مرکز عقاید مذهبی مربوط به امپراطوری اینکا ها بوده. که از اینجا به دریای Titicaca در حدود نیم مایلی جزیره Sun در بولیویا میرفته و پس از آن با 90 درجه گردش از جزیره شرقی سر در میاورده و بالاخره به Moorea می رسیده و در اینجا در زمین قرار گرفته و ثابت میشود. وجه مونث، نیمکره بخش مذکر در قسمت شمالی و در راس Palenque قرار گرفته. و از میان خرابه های Aztec به سمت هرم های سرخپوستان آمریکایی (سرخپوستان آمریکایی نیز هرمهایی فیزیکی ساختند که بعضی از آنها هنوز باقی اند و در اطراف Albuquerque، نیو مکزیکو دیده میشوند) بالا رفته و تا دریای ابی نزدیک Taos در نیو مکزیکو که نقطه مقابل دریاچه Titicaca است ادامه می یابد این منطقه یکی از مهمترین مناطق در ایالات متحده امریکا است که توسط سرخپوستان Taos محافظت میشود. و دوباره با چرخشی 90 درجه به دریاچه ابی باز میگردد. از اینجا ماریچ حلزونی از کوهها سر در می آورد.

و به کوه Ute (در کنار نیو مکزیکو و در مجاورت کلرادو) میرود. و از داخل خیلی از کوهها و بناهایی که ساخته شده است عبور میکند. خالقین به منظور پیوستن به مکانهای مقدس، از کوهها بخاطر ورتکس های انرژی شان استفاده می کردند. در نهایت قبل از اینکه ماریچ حلزونی ساحل کالیفرنیا را ترك کند، از میان دریاچه Tahoe، Donner و دریای Pyramid میگذرد و از اینجا از رشته کوههای ابی و صخره های داخل اب گذشته و به جزایر هاوایی میرسد.

جایی که Haleakala Crater که یکی از نیمکره های اصلی است وجود دارد و پس از آن دوباره از جنوب سر در آورده و از میان مجمع جزایر هاوایی، به صدها مایل مسیری گشت به Moorea متصل میشود. بنابراین این مکان دایره بزرگ و وسیعی است که اطراف زمین وجود دارد، این دایره از Uxmal آغاز و به قطب جنوبی شبکه آگاهی متصل میشود. نیمکره مونث شبکه يك ترکیبی از دایره های خیلی حجیم است. در نظر بگیرید که در بین هر يك از جاهای اصلی که در بالا ذکر شده صدها جای فرعی دیگر مثل کلیساها معابد خیلی از مذاهب، مکانهای مقدسی که بطور طبیعی وجود دارند مثل: رشته کوهها، دریاچه ها تنگه ها و غیره. وجود دارند. اگر شما در نقشه ای بزرگتر بتوانید آنها را ببینید میبینید که چطور همه آنها به شکل ماریچی قرار گرفته اند.

اول در جهت عقربه های ساعت حرکت میکنند و سپس در جهت عکس عقربه های ساعت تا اینکه به Moorea در جنوب پاسیفیک میرسند. هرمهای یی نیز در کوههای هیمالیا ساخته شده اند که در ابتدا بطور طبیعی کریستالیزه شده بودند. بدین معنی که آنها توسط کریستالهای بعد سوم در گوشه ها، به منظور اینکه هرمی را شکل بدهند، ساخته شدند. آنها هرمهای فیزیکی زیادی در اینجا ساختند که فقط بعضی از آنها شناخته شده اند و بقیه ناشناخته باقی مانده اند. بزرگترین هرم ساخته شده در کوههای غربی تبت است که در دور دستها واقع شده است.

يك هرم كاملا سفید و بزرگ و خالص، با کلاه سنگی از کریستال سخت. دو گروه از دانشمندان در اینجا بوده اند و عکسهای هوایی نیز از آسمان از آن گرفته شده است. این هرم فقط سه هفته در طول سال قابل رویت میشود. انهم زمانی است که راس کریستالی آن از داخل برفها سر در آورده تا به دره ای متروک از تلالهای بیحاصل انسانی نگاهی بیاندازد. وقتی با لیدر گروه راجع به آن صحبت میکردم گفت که این هرم بنظر شبیه به يك هرم نو و دست نخورده است که هیچ چیز روی دیوارهای آن نوشته نشده است. درست شبیه به سنگ مرمر، سفید و صاف و سخت است. وقتی داخل آن شدند، از تونل درازی پایین رفتند جایی که يك اتاق بزرگ در وسط آن بوده. هیچ طرح یا نوشته ای در آنجا وجود ندارد بجز در وسط اتاق و در بالای دیوار که کتیبه ای

وجود دارد وان گل حیات است. (خودشه ! هر چي ميخواهيد بگويد ، مجبوريد همه ان را نوشته و روي ديوار بنزيد چونكه ان گوياي همه چيز است .

تا پايان اين كتاب دليل انرا متوجه ميشويد)تمام مكانهاي مقدس در روي زمين با كمی استثناء توسط اگاهي برتر وروي چهارمين بعد طراحي شدند .و تابحال نسخه سومين بعد به انها مربوط ميشده. به مفهومي ديگر ، ساختمانهاي واقعي روي مكانهاي حقيقي خودشان بودند . در هر صورت هنوز مكانهاي مهمي وجود دارندكه فقط داراي ساختارهاي بعد چهارمند. هرماي چهارمين بعد بطور مقدماتي نمايشگر انرژی خنثي و وكوچكي از شبكه انسان كاملند. مجموعا سه نوع شبكه اگاهي در اطراف زمين وجود دارد . : پدر ، مادر ، و فرزند ، كه پدر در مصر ، مادر در Yucatan پرو، در جنوب پاسيفيك و فرزند در تبت .

پنج سطح اگاهي انساني و تفاوتهاي كروموزومي انها

برطبق نظريات Thoth احتمالا پنج سطح مختلف از اگاهي انساني در روي زمين وجود دارد . اينها گروههاي هستند كه داراي كالبه و DNA متفاوت اند . و روشها و دريافتهاي متفاوتي از درك هستي دارند. هر سطح از اگاهي ، از يك سطح قبل از خودش رشد ميكند تا اينكه بالاخره به پنجمين سطح انساني برسد و ياد بگيرد كه چطور روش جديدي از حيات را اشكار كند و زمين را براي هميشه ترك كند. تفاوت اوليه، بين اين دو نوع در ارتفاعشان است سطح اول مردمی با قد 4 يا 5 پا هستند، سطح دوم مردمی با 5 تا 7 پا قد (جايي كه ما الان هستيم)، سومين سطح مردمی با 10 تا 16 پا قد، (اين همان سطحي است كه ما به ان منتقل ميشويم)، سطح چهارم حدود 30 تا 35 پا قد و اخيرين سطح حدود 50 تا 60 پا قد دارند. اين دو سطح اخري مربوط به اينده دور مي شوند .در وحله اول اين موضوع بنظر عجيب مي رسد ولي مگر ما از يك نطفه ميكروسكوپي آغاز نشديم؟ و بزرگتر و بزرگتر شديم تا دنيا امديم پس از ان همينطور قد كشيديم و بزرگ شديم تا به سن بزرگسالي رسيديم .

بر اساس اين تئوري بزرگسالي ، پايان طرح رشد ما از بين پلکان DNA بالا ميرويم تا به ارتفاع (قد) 50 يا 60 پا يي برسيم . متاترون فرشته مقرب هيبرو كمال انچيزي است كه بشریت قرار است بشود و او 55 پا قد داشته . با مراجعه به فصل 3 از Genesis غولهايي را كه اينجا روي زمين زندگي ميكردند بخاطر بياوريد . بر اساس اسناد سومريان انها حدود 10 تا 16 پا قد داشتند . وقتي ما به سه ساله ها و ده ساله ها نگاه ميكنيم متوجه ميشويم كه چقدر از نظر سطح اگاهي با هم متفاوتند . و در ابتدا اين قد انهاست كه مورد قضاوت قرار ميگيرد. بر اساس گفته هاي Thoth هر سطح از اگاهي يك DNA متفاوت دارد در هر صورت اولين تفاوت در تعداد كروموزومهاست .

با استفاده از اين تئوري ما در حال حاضر در دومين سطح از اگاهي قرار داريم وداراي 2+44 كروموزوم هستيم . به عنوان مثال اولين سطح مربوط به قبایل استراليايي ميشود كه داراي 2+42 كروموزوم هستند . در سطح سوم كه ما داريم به ان منتقل ميشويم ،مردم داراي 2+46 كروموزوم ودر دو سطح بعدي بطور نسبي 2+48 و 2+50 كروموزومي اند .در جلد دوم اين كتاب راجع به عمق اين ماجرا بيشتر صحبت خواهيم كرد . و شما را با هندسه مقدس كه اين مورد را اشكار ميكند آشنا خواهيم كرد .

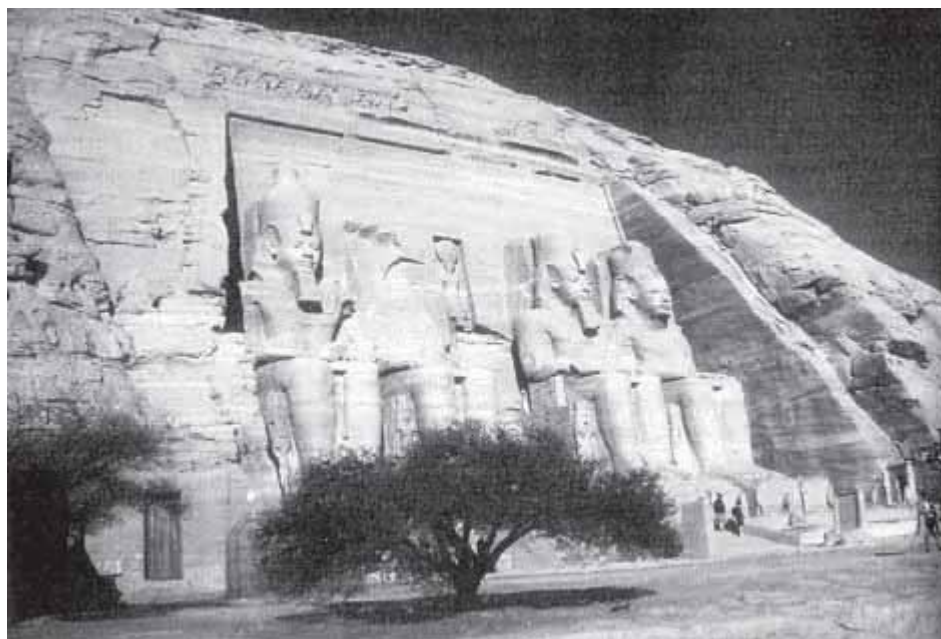
شواهدی در مصر و نگاهی جديد به تاريخ

ما در حال حاضر قصد داريم يك دقت نظري بروي مصر داشته باشيم زيرا وقايع مصر در جايي اتفاق افتاده كه مدارس اسراري اصلي در ان واقع شده . و جايي است كه شواهد مربوط به اختلاف سايز انسانها وسطوح مختلف اگاهي ،هنوز در انجا باقيست گرچه بطور عمومي قابل درك وشناسايي نيست .مصر مكاني بوده كه انها انتخابش كردند جايي كه در نهايت اگاهي ما را در خودش ذخيره خواهد كرد .و اولين نقطه اي است كه نجات يافتگان اتلانتيس واساتيد متعالي در ان بودند .ما ميتوانستيم راجع به تاريخ ان دو نقطه ديگر نيز بحث كنيم و مي توانستيم براي اين كار روي پدر متمرکز بشويم زيرا درون اين پدر اطلاعاتي مقدماتي راجع به مركابا وجود دارد كه حتما بايد انرا بخاطر بسپاريم .اين يك مجسمه مصري ار Tiya است [



تیا وهمسرش Ay اولین زوجی بودند که توسط ارتباط درون بعدی تانترای اسراری که هر سه نفر پدر ، مادر ، و فرزند را به ابدیت هدایت میکرد ، فرزندی را بوجود آوردند . شما الان می توانید نظریه خوبی را بدست آورید که لمورینها از جایی که به او نگاه می کردند چگونه بنظر می رسیدند . او وهمسرش هنوز در قید حیات بسر می برند و روی سیاره اُند . حتی بعد از ده یا هزاران سال آنها قدیمی ترین زوج موجود در جها نند . ویک زوج مورد احترام از اساتید متعالی اند . چرا که هر کاری که کردند برای آگاهی انسانی بوده .

غولها بر روی زمین



این تصویر Abu Simbel در مصر است [شکل 4-11] . که در پایه ستون فقرات درسیستم چاکرای وجه مذکر شبکه واقع شده است توجه کنید که این مجسمه ها چقدر ارتفاع دارند . این اندازه و سایز واقعی آنها بوده ارتفاع آنها را با جهانگردانی که در پایین شکل قرار دارند مقایسه کنید . اگر این مجسمه ها ایستاده بودند در حدود 60 پا ارتفاع داشتند . و در رده 60 فوتی ها قرار میگرفتند . این مسئله نشان می دهد که آنها در پنجمین سطح از آگاهی قرار داشتند . موجوداتی که در شکل [4-12]



روي ديوارهاي مختلف Abu Simbel قرار دارند حدود 35 فوت قد داشتند . که نشان ميدهد که در سطح چهارم از آگاهي قرار داشتند . آنها اتاقهايي براي اين قد هاي متفاوت ساخته بودند . اين در ورودي براي ونوسيان نژادHathor که در سومين سطح از آگاهي قرار داشتند ساخته شده بوده 0(در مورد اين نژاد بيشتر براي شما توضيح خواهيم داد .) اين موجودات سطح سومي که در شکل [4-13]



نشان داده شده 16 فوت قد داشتند که نشان مي دهد که آنها مذکر بودند . همينطور جنس مونث يا زنهاي اين نژاد حدود 10 تا 12 پا قد داشتند . در بخش ساختمان آنها اتاقهايي با 20 پا ارتفاع وجود دارد . با سقف ها ونور گير هاي متناسب با قد آنها . بعد از اين اتاق از ميان يك خروجي كوچك كه شما انرا در اينجا نمي بينيد . بنظر شبیه به آنچه که براي ما ساخته ميشود ، يك اتاق كوچك هست با سقفي که خيلي پايين تر آمده . مصريان اين مجسمه ها را دلخواهانه بنا نکردند . هرگز چنين کاري را نمیتوانستند دلخواهانه انجام داده باشند . چون حتي يك شکاف هم در سنگ يك تکه ان وجود ندارد .

من معتقدم اين کار بطور نا خود آگاه انجام شده . پشت هر کاري که انجام ميشود يك اندیشه اي خوابيده ومعمولا اين در سطوح مختلفي بوجود مي ا مده . براي مثال کتيبه زمردين توسط يکي از اين چند سطوح مختلف آگاهي نوشته شده . نسبت به اينکه شما که هستيد وچه درکي داريد ، کاملاً از ديگر مردم متفاوت ميشويد . اگر شما يك سطح آگاهي راپشت سر بگذاريد و يك تغيير وتحول آگاهي را تجربه کنيد ودوباره کتيبه زمردين را بخوانيد شما نمي توانيد باور کنيد که اين همان کتابي است که شما قبلاً انرا خوانده ايد. چرا که ان کتاب بر اسا س ادراک شما به روشهاي گوناگون سخن ميگويد .

این موجودیت های زمینی شکل [4-14]



از بین سطوح آگاهی گوناگون میگذرند . در این تصویر شما مجسمه يك موجود عظیم الجثه 55 فوتی را میبینید که مجسمه ای به سبب و اندازه ما در کنار پای او قرار دارد. این مجسمه يك پادشاه و ملکه اش میباشد . باستان شناسان هنوز نمی دانند که اختلاف سبب آنها را چگونه تعبیر و تفسیر کنند . بخاطر همین میگویند: برای اینکه نشان بدهند پادشاه برتری بیشتری نسبت به ملکه در آن زمان داشته ، مجسمه انرا بزرگ ساخته اند . خوب هیچ کاری هم نمیتوانستند بکنند .

اما این مجسمه ها ، در حقیقت ، اختلاف پنج سطح از آگاهی را نشان می دهند ، هر پادشاهی و فرعونی در آن زمان دارای پنج نام مختلف بوده که هر کدام نشانگر یکی از سطوح آگاهی است . بعضی از پادشاهان و ملکه ها قادر بودند بین این پنج سطح آگاهی به منظور هدایت معنوی جمعیت قلمروء شان رفت و آمد کنند . یکی از نمونه های آن هنوز در روی زمین باقی است . در مصر خانه ای دایره شکل و قدیمی وجود دارد که من خدم انرا ندیده ام ولی توسط يك باستان شناس مشهور ، به نام Ahmad Fayhed من گفته شده که این خانه در گذشته های خیلی دور متعلق به Tiya و همسرش Ay بوده . گرچه در حال حاضر از آن استفاده نمی کنند ، ولی من مطمئن هستم که حقیقت دارد .

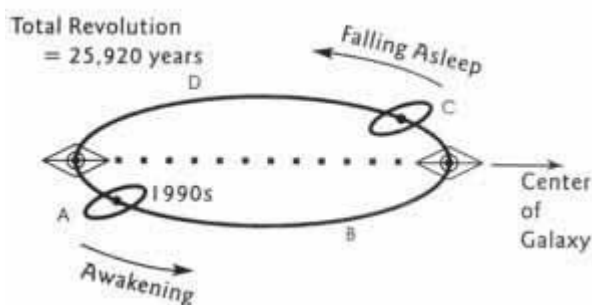
در این خانه دایره شکل دیواری در وسط وجود دارد که شما برای اینکه از يك طرف آن به طرف دیگر بروید ، مجبورید از خانه خارج شده و يك دور اطراف خانه بزنید تا از طرف دیگر سر در آورید والا نمی توانید به آن طرف بروید . آیا این شبیه به سرزمین Udal در اتلانتیس نیست در انطرف دیواری که در وسط قرار گرفته تصویری از Ay وجود دارد که بنظر خیلی شبیه مصریان است با دامن فرشته گون ، ریش ، و متعلقات دیگر که مربوط به مصریان است . او در آن تصویر در سبب طبیعی خودش ظاهر شده . در طرف دیگر دیوار تصویری دیگر از Ay وجود دارد که حدود 15 پا ارتفاع دارد . خیلی متفاوت بنظر میرسد اما صورتی که در هر دو تصویر دیده میشود یکی است . او جمجمه ای بزرگ و رو به عقب دارد که شبیه نژادهای سطوح بالاتر است (بعضی از آنها را بزودی به شما نشان میدهم) این دو تصویر نشان می دهد که او می توانسته با تغییر سطح آگاهی خودش بین این دو سطح مختلف از آگاهی رفت و آمد کند .

گام گذاشتن بر نردبان روند تکامل

بر اساس عقاید ملج زودیاک سومرینها و مصریان تقریباً همزمان و در کمال آگاهی ، دانش ، و مهارت بکر و دست نخورده ای ، بدون هیچ سابقه ای در روند سیر تکامل در روی زمین بوجود آمدند . آنها بسادگی در يك زمان در شرایط کمال خودشان پدیدار گشتند . نوشته هایی که از آن زمان بدست آمده بینهایت اغوا کننده و اشکار بوده و تاکنون هرگز اصلاح (تحریف) نشده . پس از نخستین جنبش (انگیزش) از ظهور چنین تمدنها و فرهنگها یی کم کم کاسته شد . تا زمانی که بالاخره این تمدنهای پیشرفته رو به انحطاط گذاشتند هرچه زمان بیشتر میگذشت شما فکر میکردید که اوضاع بهتر است اما این انچیزی نبود که اتفاق افتاد و یا هیچ توضیحی راجع به اتفاقی که می توانست بیافتد بدهد . این يك حقیقت علمی است هیچ کس در باستان شناسی مرسوم فعلی نمی داند که چگونه این اتفاق افتاد .

این يك راز بزرگ است . از نظر باستان شناسي ، مصر و سومر در يك طبقه بندي خاصي بنام ، كساني كه بر نردبان روند تكامل گام گذاشتند ، قرار دارند . به نظر ميرسد كه به دليل دانش و آگاهي كه دران زمان داشتند باستان شناسان آنها را در چنين رده بندي قرار داده اند . آنچه كه اتفاق افتاده اين بود كه مصر در يك روز تمام وكمال زبان خود را بدست آورده وسپس كمبي پس از ان به هر چيزي كه شما بتوانيد به ان فكر كنيد واقف شدند مثل ساختن نوعي خندق يا سيستم هاي آبي و اندكي پس از ان واقف شدن به نيروي محرکه هيدروليک و غيره و همينطور يکي پس از ديگري ، آنها چطور توانستند اين همه اطلاعات را يکروزه وبطور ناگهاني بدست آورند . من پاسخي را كه Thoth به من داد به شما ميدهم . اول بايد اين ماجرا را روي دو نقطه اعتدالين به شما نشان بدهم .]

شکل 15-4]



در اين شکل نقطه A در جايي است كه الان ما هستيم . ونقطه C زماني است كه اتلانتيس به زير آب رفته . اين نقطه همچنين نشان دهنده زماني است كه دو قطب جابجا شدند . علم نيز در مورد زماني كه اين اتفاق افتاده حكم قطعي داده وان زماني بوده كه طوفان نوح اتفاق افتاده وهمچنين ان زمان ، زماني بوده كه كوههاي يخي در اثر تغييراتي كه در زمين رخ داده بوده شروع به آب شدن كرده . نقطه C زماني است كه ويراني حادث شده . اگر بخاطر بياوريد من قبلا به اين مسئله اشاره كرده بودم كه دو نقطه ديگر بنام B و C نيز ، در زماني كه تغييرات وجابجايي بوجود آمده وتلفيق شده ، وجود داشته . براي يك چرخش 6000 ساله از نقطه C جايي كه ويراني حادث شده به نقطه D جايي كه آموزشهاي جديد بايد داده شود ، اساتيد مجبور بودند بنشينند وصبر كنند تا اتلانتيسنهايي كه حالا در مصر تبديل به باربرينهاي پشمالو شده بودند ، كم كم برگردند به شرايطي كه بتوانند دانشهاي باستاني را از نو بپذيرند . بطور تخميني 1600 نفر از اساتيد متعالي كه از زمان شروع دوره خفتگي ، در زير هرم بزرگ قرار داشتند مجبور بودند تا زماني كه بتوانند آموزشها وساختار هاي فرهنگ وتمدن جديدي را آموزش دهند ، به مدت 6000 سال در انجا منتظر بمانند .

نظام برادري Tat

Tat پسر Thoth بعد از دوره Fall (دوره خفتگي) همراه با Ra در مصر باقي ماندند . كه بعدها اين گروه به نظام برادري Tat معروف شدند. مردم فيزيكالي كه حافظان ومراقبين معبد مقدس بودند . افراد پشت پرده اين نظام برادري ، اساتيد متعالي بودند . بنابر اين وجه فنا ناپذير نظام برادران Tat انجا در حال انتظار بسر ميبردند ، تا زمانيكه مصر توانست ، قابليت هاي دريافت آموزشها را بدست آورد . تولد مصر وسومر در همين زمان اتفاق افتاد . نظام برادري تات تا زمانيكه شخصي يا گروهي از مصريان را بيا بند كه براي دريافت دانش باستاني آماده گي لازم را داشته باشد ، منتظر ماندند . پس از ان چند نفر از آنها كالبد هايي را اختيار كردند ودرست مثل همان مردمي كه بايد آموزش ميديدند در بين آنها پديدار شدند .

انها به سطح زمين آمدند وبه افراد و گروهها نزديك شدند وبيدرنگ اطلاعاتي را كه بايد ، در اختيار آنها گذاشتند . آنها با همه قدرتشان گفتند : ايا ميدانيد كه اگر شما اين واين واين را انجام داديد ، ان ، اين چطور اتفاق خواهد افتاد ؟ مصريان خواهند گفت وه نگاه كنيد انها از دانشي استفاده مي كردند بدین سان كه يك پله در روند تكامل خود بوجود آورند . پس از ان زنان ومردان نظام برادري به زير هرم بازگشتند ، مصرياني كه اين آموزشها را در يافت كرده بودند انرا در ادامه به فرهنگ خويش منتقل كردند . وان فرهنگ بسرعت به پله و رده بالا صعود كرد .

مصريان براي مدتي خود را با ان وفق دادند و پس از ان نظام برادري به جستجوي گروه ديگري پرداخت كه آماده دريافت تعاليم بعدي باشند. آنها دوباره به سطح زمين امدند و گفتند: نگاه كنيد اينجا هر ان چه كه نياز داريد بدانيد در اختيار شماست. و آنها را بساده گي در اختيار آنها گذاشتند. اساتيد متعالي اين اطلاعات را در مدت كوتاهي به مردم دادند. وسير تكامل همچون جواهره اي رو به رشد نهاد و قدم بر نردبان ترقي گذاشت.

روند تكامل برابر در سومر

يك چنين نمونه هايي از روند تكامل در سومر نيز داشت اتفاق مي افتاد. گرچه خط مشي تاريخ فعلي ميگويد كه مصر اين روند را بطور تخميني 3300 سال قبل از ميلاد مسيح آغاز كرد و سومر 500 سال زودتر در حدود 3800 سال قبل از ميلاد اما من معتقدم كه هر دو تقريباً همزمان اين روند را آغاز كردند من فكر مي كنم كه اگر مورخين، تاريخ هاي خود را تصحيح كنند، مي فهمند كه سومريان و مصريان با چند سال اختلاف اندك شروع کرده اند. در هر صورت روند تكامل در سومر توسط Nefilim (منظر سيماي مادر) وان يكي كه در مصر توسط Sirian ها رهبري ميشده، (سيماي پدر) اين يك تفاوت بنيادين.

من فكر ميكنم پدر و مادر موافق بودند. حالا نوبت بخاطر آوردن فرزند انمان است. من معتقدم كه اين يك تصميم اجدادي بوده و ان وقتي كه محققين خيلي به دقت به ان بپردازند، خواهند فهميد كه ان دو كشور در يك زمان يكسان شكوفا شدند كه به نقطه D در مدار گره خورده جايي كه خيلي احتمال پيشرفت و موفقيت وجود داشته. در ايبجا سئو الي بوجود ميآيد كه ايا سومريان از جابجايي دو نقطه اعتدالين ا.گاهي داشتند يا نه؟ 2160 سال طول كشيده تا اين را بفهمند اما دليلي كه سومريان نسبت به جابجايي دو نقطه اعتدالين ا.گاهي داشتند اين بوده كه Nefilim گفت: ايا بدانيد كه مبادرت الاعتدالين چيست؟ خيلي ساده آنها همه توضيحات را دادند و مردم نيز انرا نوشتند.

سومريان بطور عجيبی نسبت به حوادث اگاه بودند. اين مسئله به 450000 هزار سال پيش برمي گردد. چرا كه اطلاعات به آنها داده شده بوده و آنها نيز بسادگي انرا نوشته بودند. اما بعد از اين كه اين فرهنگها و تمدنها ي باستاني تمام اطلاعات را بدست آوردند، رو به انحطاط گذاشتند. چرا بجاي انكه صعود كنند و به بالا بروند به نابودي كشيده شدند. علت اين است كه به دوره خفتگي (پرا لا يا) در محور مدار رسیده بودند. در ان بخش آنها بيشتر و بيشتر به خواب رفتند. با هر نفس درست در وسط كالبي يوگا كه 2000 سال قبل از تولد مسيح بوده. انسانها در ان زمان در خواب و در حال خرخر كردن بودند مردمی كه در كالبي يوگا نوشته هاي قديمي را مطالعه کرده بودند، در ان دوره سر در نميآوردند كه ان موضوعات راجع به چه چيزي نوشته شده. چون آنها كاملاً غافل بودند. و اين بخاطر اين بود كه تمام فرهنگها در تمام دنيا نه فقط در مصر و سومر رو به انحطاط رفته بودند تا زماني كه كاملاً از بين رفتند و معدوم شدند.

درست همين حالا ما كاملاً در حال بيدار شدن هستيم و حقيقت را در مورد هستي و موجوديت خودمان مي دانيم.

اسرار حفاظت شده در مصر، و نقطه نظر جديد در (تحول) تاريخ

تصويري كه در شكل [4-16]



می بینید تصویر Saqqara می باشد. بر اساس نظریات باستان شناسی خطی این مکان همان جایی است که تمدن مصر آغاز شده. این هرم اولین هرم ساخته شده در مصر بوده که بر اساس افکار و اندیشه آنان ساخته شده و برای اولین بار با سنگهای سفید و زیبا پوشیده شده در حقیقت کل شهر تا مایلها امتداد پیدا میکرده و حدود صدها پا به داخل زمین میرفته که شامل ترکیبات و ساختارهای زیر زمینی بوده. اگر وقتی تازه به آن مارک زده بودند شما میتوانستید آن را ببینید، میتوانست خیلی برای شما جالب باشد بخصوص از زمانی کوتاه در تاریخ قبل از اینکه ساخته بشود. ما همه بطور فرضی باربرینهای شمالی بودیم. و در دومین دوره باستان شناسی يك جهشی از باربرین های شمالی به این فرهنگ فوق پیشرفته داشتیم. این هرمی که در شکل [4-17]

میبینید هرمی است که فکر میکنم عقایدی را که در مورد Saqqara رواج داده شده بود را از بین برده. این هرم حداقل 500 سال از Saqqara قدیمی تر است. اگر این درست باشد و حقیقت داشته باشد زمانی که مصریان در زمین پدیدار شدند عینا همان زمانی است که سومریان پدیدار شدند. که من معتقدم دقیقا همین اتفاق افتاده. این هرم Lehirit نامیده میشود (يك تلفظ فونتيك) و یکی از هرمهای بدون نگهبان از این دسته است. تعداد کمی از این هرمهای پلکانی که Mastabas نامیده میشود وجود دارد. مصریان توسط نیروهای نظامی و نرده های بزرگ الکترونیکی از همه این هرمها که تقریبا قدمت شش هزار ساله یا بیشتر دارند. محافظت میکنند. در بعضی از قسمتها سربازانی را با مسلسل به عنوان نگهبان قرار داده اند که اگر به آنها نزدیک شوید، احتمالا شما را مورد هدف قرار می دهند. آنها نمیخواهند که کسی چیزی راجع به هرمها بداند بخصوص نمی خواهند کسی روی آنها تحقیق و آزمایشی انجام دهد. اگر شما سعی کنید با مصریان راجع به آنها صحبت کنید و یا بخواهید که آنها را ببینید، آنها اهمیتی نمیدهند.

توضیحات مربوط به:

شکل [4-16] هرم موجود در Saqqara

شکل [4-17] هرمی که تئوری Saqqara را از بین برد.

انها خواهند گفت: من بداخل آن رفتم آنجا هیچ چیز مهمی بجز مشتکی خشت واجر که توسط پیشینیان ساخته شده چیز دیگری وجود ندارد. برای آنها واقعا هیچی نیستند. من گفتم خوب میتوانم آن یکی را ببینم؟ آنها پاسخ دادند که نه، وقت را تلف نکن. مجبور بودم که بیشتر اصرار کنم چون واقعا میخواستم آنرا ببینم. و آنها پاسخ دادند: نه که نه. دست آخر به رشوه دادن متوصل شدم تا بتوانم به آنجا بروم. یکی از آن نگهبانان نظامی از من هشت هزار دلار خواست تا مرا شبانه و دزدکی به آنجا ببرد که فقط يك ربع آنجا را ببینم و هیچگونه دوربینی نیز حق نداشتم همراه ببرم. آنها اینچنین از آن بناها حفاظت میکنند. بالاخره پس از چانه زدنهای زیاد توانستم هرمی را تحت محاصره پایگاه نظامی ارتش نبود، بیابم چون این هرم در اطراف يك روستا ي کوچک بود و حدود نیم ساعت با Saqqara فاصله داشت. خوشحال بودم که دیگر مجبور نیستم از نوار قرمزی که دولت کشیده بود عبور کنم.

فردی را که از اها لي روستا بود پیدا کردم و مجبور شدم پول زیادی به او بدهم تا با ماشینش مرا به آنجا ببرد پس از آن به سمت روستا حرکت کردیم. قبل از آن مجبور بودم سراغ لیدر گروه رفته و به او اطلاع بدهم و از او اجازه بگیرم و همچنین پولی نیز به او بپردازم. بنابراین این اجازه را به من دادند که بدون اینکه از آنجا عکسی بگیرم، نیم ساعت به آنجا رفته و برگردم.

اما من توانستم ترتیبی بدهم که حداقل بتوانم يك عکس را بگیرم. در آنجا نه تنها يك هرم بلکه چندین هرم با فواصلی حدود ده مایل (که من تخمین میزنم) در اطراف قرار داشتند که زمانی يك ترکیب پیچیده ای بوده، با اینکه میدانستند این هرم بیش از شش هزار سال قدمت دارد، اما آنها هیچ کاری برای مراقبت از آن انجام نمیدادند و لي من فهمیدم که این هرمهای بی اهمیت زیاد هم بی اهمیت نیستند. سنگهایی که روی هرم را

پوشانده بود شبیه به سرایشی ان هر می است که در شکل [17-4] نمایش داده شده . احتمالاً وزن ان به 80 تن می رسیده . انها بسیار فریبنده بودند . با اینکه قسمتهای داخلی ان از اجر و خشت خام ساخته شده ولی در بالای بلوکی که کنار پایه قرار گرفته دایره ای با علامت ستاره داود ، کلید تجربیات مربوط به مرکابا ، حك شده و دیده میشود . يك سرایشی نیز وجود دارد که 200 پا ، تا رودخانه ای که در پایین قرار دارد امتداد می یابد . سیستم ابی ان هرم ، هنوز هم فعال و در حال پمپ زدن اب است .

در ایالات متحده این سیستم ابی، مخصوص به هرمها را ، در حال حاضر به نمایش گذاشته اند . اگر شما بتوانید يك هرم اصولی و درست بسازید بدون اینکه هیچ قسمتی از ان حرکت کند میتواند اب را پمپ کند . بنابر این هرم با اب پر میشود و ، مجبور است پمپ خشك بزند تا اینکه دوباره ابی وارد بشود . بالاتر از همه انها ، من بطور اتفاقی وقتی که با هواپیما از مصر باز میگشتم در کنار يك تیم از محققین زبان شناس آمریکایی قرار گرفتم .

(هیچ شانس از این بالاتر نمشد) و با کسی آشنا شدم که به طور اتفاقی توانسته بود داخل هرم بشود . يك تعداد اندکی می توانستند وارد ان بشوند ولی انها يك گروه 30 نفری بودند . او در مورد نوشته ای که در داخل هرم که قطعا قدمت بیشتری از Saqqara داشت با من صحبت کرد . او در حین صحبت هایش بسیار هیجان زده شده بود و می گفت که روی همه دیوارها نوشته های هندسی وجود داشت . این تیم 30 نفره که همه از کارشناسان زبان بودند ، داخل هرم را دیده بودند و معتقدند که کلید همه زبانهای دنیا در داخل هرم است . فکر میکنم احتمالاً درست میگفت چونکه او هندسه مقدس را درک کرده بود همانطور که شما انرا بزودی کشف میکنید . هندسه مقدس پایه و اساس همه زبانها در هستی است .

:Foot Note

1. مرکابا (Mer-Ka-Ba) چیست ؟

2. در مصر باستان Mer به معنی نور ، Ka به معنی جان و ba به معنی جسم بوده . مرکابا مرکب تعالی است و به جسم و جانی (روح و کالبدی) اطلاق میشود که توسط حوزه ای شفاف و نورانی که دارای گردش دورانی و معکوس میباشد ، محاصره شده . این حوزه نورانی و شفاف يك حوزه انرژی به قطر 55 فوت میباشد که در اطراف کالبد نورانی انسان قرار گرفته . مرکابا در حقیقت وسیله صعود به ابعاد بالاتر است که در بعضی از اندیشه ها ، معتقدند با 25 بار تمرین تنفسی (پرانا) درمراقبه این حوزه فعال میشود .

2. Thoth که اغلب با ماسك Ibis پرنده بزرگ رود نیل نمایش داده میشود که منقار هلالی انرا منسوب به ماه میدانند ، در اسطوره شناسی مصری او را خدای ماه ، آگاهی ، اندازه گیری زمان ، و خالق خط و اعداد میدانند . او را به خالق 365 روز سال نیز نسبت میدهند . او را همچنین خالق علوم چون نجوم ، ستاره شناسی ، مهندسی ، گیاه شناسی ، زمین شناسی ، و نقشه کشی نیز میدانند . او همچنین نویسنده کتابهایی در بعد چهارم نیز میباشد . او همتایی مونث و فنا ناپذیر بنام Seshat دارد که در کتابهای کهن در کنار Thoth به تصویر کشیده شده . ولی در این کتاب نویسنده (درانولو ملچ زودیاك) از او به عنوان مردی یاد میکند که با او ارتباط درونی داشته (استاد درون) و با او هنگامی که در کالج Berkeley بوده ، آشنا شده که رابط بین او و سطوح و ابعاد بالاتر آگاهی بوده است .

هر گونه بهره برداری از این مطلب با ذکر منبع با آدرس www.ufolove.wordpress.com

<http://www.ufolove.org> مجاز میباشد .

پ . ن : با تشکر فراوان از آریتای عزیز برای ترجمه و ارسال این مطلب .